بن دان

جاسوسی که از اسرائیل آمده بود



سرگذشت الهی کهن ... سرگذشت الهی کهن

فهرست

۱

آخرین شب

چند دقیقه به نیمه شب دوشنبه هفدهم ماه‌مه۱۹۶۵ الی کهن [۱] دریافت که‌بزودی خواهد مرد .

طنین گامهای سنگین نگهبانان درددالان‌زندان، و چرخش خشک کلید درقفل سلول انفرادی ، او را از خواب بیدارکرد .بسرعت در تختخواب سفری خود نیم‌خیزشد وخواب‌آلوده درنورضعیف چراغ خوابی که ازآغاز شب‌روشن مانده‌بود، هیکل دوسربازسوری‌راتشخیص داد و بیدرنگ پنداشت، شکنجه هائی که روزگذشته وروزهای پیش ازآن، تحمل کرده است تکرارخواهد شد .

اینک کاملا بیدار شده بودو کلنل دلی [۲] رئیس دادگاه ویژه‌نظامی ونسیم‌اندابو[۳] خاخام پیر دمشق را درمیان دوسرباز سوری آشکارا مشاهده میکرد. دیدارغیرمنتظره کلنل درنیمه شب‌بهمراه خاخام‌حکایت ازقطعی‌بودن‌اعدام قریب الوقوع‌او میکرد، بااینحال‌اوفرصت آنکه واکنشی‌ازخود نشان‌دهد نیافت.

کلنل‌توسرکه برای افزودن بر صلابت خویش،باددرگلوانداخته‌بود، با صدائی خشن فرمان داد که لباس بپوشدوبحالت احترام بایستد .

هنگامیکه الی کهن در زندان المزه [۴] دمشق ، درسلولی که بشدت زیر نظر گرفته‌شده بود، خبردارایستادوازربان کلنل‌دلی شنید که‌هم‌امشب‌با طناب داراعدام خواهد شد، شب‌به نیمه راه خودرسیده بود .

افسرسوری که با الی کهن بزبان عربی سخن میگفت پس از دادن

---

1 - Eli Kolen 2 _ Dalli 3-Nassim Andabo 4_ El - Maza

این خبر، پاپس گذاشت و جای خود رابه خاخام اندابوسپرد.
پیر مرد هشتاد ساله که ریش سپید، میان خم گشته و چهرهٔ شکسته و غمزده‌اش، از بارسنگین سالهای رفته حکایتها داشت، بالرزه‌ای درصدابزبان عبری آغاز دعاکرد: المال رحیم . . . (ای خدای مهربان)[1].
الی کهن همراه اودعارازیرلب تکرارمیکردو خاخام نمیتوانست ازریزش اشک خودداری کند. لحظه‌ای بعد، پیرمرد که سرشارازتأثربود، تعادلش راازدست دادوتلاش الی، برای جلوگیری ازافتادن او، موجب شد که خاخام درخواندن دعادچاراشتباه‌شود، اما الی که ازدیرزمان این دعای قدیم رابخاطر داشت در قرائت صحیح آن به پیرمرد کمک کرد.
اندکی پس از آن، الی در میان سربازانیکه کلنل دلی و خاخام اندابوآنانرا همراهی میکردند بآرامی ازدهلیز وحشتناك و طولانی زندان المزه عبور کرد. در طبقه همکف، گروه اجرای مقررات نهائی اعدام، در انتظار بود و اوقضات دادگاه نظامی رادرمیان افسران سوری که بفاصله های معین گروههای کوچکی تشکیل داده بودند بازشناخت. سکوت مطلق زندان، تنها بادعای خاخام وفرمانهای گاه وبیگاه افسران حاضر که بزبان عربی سخن میگفتند شکسته میشد.
دوساعت ازنیمه شب گذشته دربزرگ زندان برای عبورزندانی، نگهبانان وقضات ازجانب صحن داخلی بر پاشنه چرخید.
درمحوطه داخلی زندان که بانورافکنها وچراغهای خودروها بطورخیره کننده‌ای روشن بود، کاروانی ازوسایل نقلیه ارتش سوریه بچشم میخورد. موتورخودروها و کامیونها ازپیش بکار افتاده بودودرجلو کاروان لیموزین سیاهرنگ ومجلل امریکائی حامل نایب سرهنگ احمدسویدانی رئیس اداره‌اطلاعات مخفی ورئیس فعلی ستادارتش سوریه قرارداشت[2].
الی کهن را با دستهای بر پشت بسته و لباس قهوه‌ای رنگ مخصوص زندان، بداخل کامیونی در وسط کاروان انداختند. خاخام اندابو پهلوی اوجا گرفت وچهار سرباز که به تفنگهای خود کارمسلح بودند، کهن رازیرنظر گرفتند. کاروان کامیونها وخودروها، پس ازعبورازندان، در شب گرم و مرطوب بحرکت درآمد وازکوچه های بخواب رفته دمشق عبور کرد. الی کهن درداخل کامیون سرپوشیدهٔ نظامی، ازشناسائی راهی که ازآن

۱ ـ دعائی‌است که اهل یهود هنگام مرگ برbالای سر محتضر میخوانند.
۲ ـ هنگام ترجمه این کتاب رئیس‌ستاد ارتش سوریه شخص دیگری‌است بنام مصطفی طلاس وگویا سویدانی که هم‌اکنون سرلشگراست بازداشت‌باشد.

میگذشتند عاجزبودوتنهاآ گاهیش این بود که اورادرمحل خاصی دردمشق کـه قرنهاست چوبه داردرسیاستگاه عمومی آ ن بر پاست اعدام خواهند کرد .

هنگامیکه کاروان ، بافرمان خشک ورعب آ ور نظامی ، برجای میخکوب شد ، پرده پشت کامیون الی رابرداشتندو اوتوانست پاسگاه‌ویژهٔ پلیس رادرمیدان مرکزی شهر که اینک درمقابل اوبود، باز شناسد : میدان مشهور«المرقه»، «میدان شهداء» مردم .دمشق به پاسگاه‌پلیس گوشه این میدان، اسم ترس آ ور و بامسمائی داده اند :«کشتارگاه». واین کشتارگاه آ خرین ایستگاهی است که هر محکوم باعدامی قبل ازاجرای حکم درآ ن توقف میکند .

الی کهن وخاخام اندابوراازکامیون بزیرآ وردندوازمیان صف نگهبانان وافسران بطرف میز مستطیل چهارپایه ایکه‌دروسط اطاق اصلی پاسگاه قرارداشت، هدایت کردند . الی که جلوی میز ایستاد ودر حالیکه خاخام روبروی او بخواندن آ یاتی درعظمت وصفات باریتعالی سرگرم بود، دریافت که نایب سرهنگ احمد سویدانی درسکوت خاصی باچشمان نافذخویش باوخیره شده است .

محکوم باعدام نمیدانست که ازطرف ژنرال حافظ رئیس جمهوری سوریه- رئیس سرویس سری ارتش که دریک مأموریت رسمی درمسکوبسرمیبرد، بخاطر اعدام او بدمشق احضار شده است . ژنرال حافظ و اطرافیان او بموجب اطلاعات محرمانه‌ای دریافته بودند که محکومیت کهن بمرك ، با حملاتی از جانب همسایه آ نان ، اسرائیل ، همراه خواهد بود .آنان با اینکه از این کار واهمه داشتند ، از آمادگی برای مقابله بااین حملات نیز ناگزیر بودند .

درست بهمین علت ژنرال حافظ اواسرمؤکدی برای مخفی داشتن صدور حکم اعدام کهن داده بود و باستثنای عده‌ای از گروه افسران انقلابی هیچکس از این رازآ گاه نبود . از سوی دیگر بدستور رئیس جمهوری می بایست همه‌مقامات عالیرتبه حزب ، دولت وارتش برای مقابلەباحوادث احتمالی ناشی ازاعدام کهن، شبهای ۱۸ و ۱۹ ماه مه دردمشق بسر برند .

در سراسر خطوط مـرزی اسرائیـل از « الحما » در جنـوب تـا ارتفاعـات روبروی دهکده « وان » در شمال ، نیروهـای کمکی مسلح به خمپاره اندازوتوپ گمارده شده بود وپستهای دیده‌بانی اسرائیل میتوانستند درشبهای ۱۸ و ۱۹ ماه مه، بکمک دوربینهای خودشاهد نقل و انتقالات نظامی درارتفاعات دشمن باشند . الی ازهمه این کارها، همانطور کـه نمیتوانست ازجریان پشت پردهٔ بازداشت ، محاکمه‌ومحکومیت خودآ گاه‌باشد، بی اطلاع بود وازیکصد روز پیش که افسروری مأمور سرویس ویژه‌باشکستن در آپارتمانش درمرکز دمشق، اقدام به بازداشت اوکرده بودبا دنیای خارج

رابطه‌ای نداشت .

سکوتی که برحاضران درپست پلیس‌میدان شهدای دمشق سنگینی میکرد دراین هنگام بوسیله کلنل دلی رئیس دادگاه ویژهٔ نظامی شکسته شد وافسر سوری خطاب به الی کهن گفت :«اگر بخواهی میتوانی وصیتنامه‌ات را تنظیم کنی ویاآخرین نامه‌ات رابنویسی».

الی که ازهنگام بیداریش درسلول زندان‌المزه تااین لحظه بانظامیان همکلام نشده بودبه خاخام اندابو نزدیک شد وباصدائی ملایم که درعین‌حال همه حاضران آن رامیشنیدند گفت : « به هیچکس بدهکار نیستم ؛ نمیخواهم وصیتنامه‌ای تنظیم کنم؛اما نظر به وظیفه‌ای که نسبت بخانواده‌ام دارم میخواهم نامه‌ای بعنوان زن وفرزندانم بنویسم».

چند برگ کاغذ ویک قلم جلویش‌گذاردندواوبارامش کسی که هنگام نوشتن هرواژه برکاغذعمیقاً به‌معنای آن می‌اندیشد ، سطری چندبااین‌شرح بروی کاغذ آورد:

«به‌نادیا همسر واعضای عزیزخانواده‌ام ،

درحالیکه این آخرین کلمات را برایتان مینویسم شما را باتحاد فرامیخوانم ، بویژه ازتو نادیامیخواهم‌مراببخشی ، ازخود وفرزندانت بطرزشایسته پرستاری کنی ونهایت دقت را درتعلیم وتربیت فرزندانمان‌واینکه‌خودت‌وآنان چیزی کم نداشته باشید بکاربری . باخانوادهٔ من رابطه خونی داشته‌باش.نادیا ازتومیخواهم که پس ازمن ازدواج کنی. در این کار بااحساس کمال آزادی اقدام‌کن،زیرا که فرزندانت بایددارای پدری‌باشند.توصیه میکنم همیشه‌باینده بیاندیشی . آخرین بوسه ام راکه برای تو ، صوفی ، ایریس ، شائول وهمه اعضای خانواده‌ام میفرستم بپذیرید. هیچکس ازافرادخانواده‌هایمان‌رافراموش مکن‌ومراتب آخرین یادآوری وابراز دوستی مرا به آنان ابلاغ کن. ازدعای خیر برای آسایش پدرم ورضای روح من دریغ مدار.

آخرین بوسه‌وشالوم برای تو وبرای همه

الی کهن ۱۹۶۵/۵/۱۸ »

الی‌چند سطربالاراکه‌به‌عربی‌نوشته‌بود دوباره‌خواندوسپس برگ دیگری‌از کاغذهائی راکه باو داده بودندپیش کشیدوهمان‌مضمون رابفرانسه نوشت.زیرا اجاره نداده بودند بزبانی‌که درکشورش تکلم میکنند نامه بنویسدواونیزازاینکه آخرین نامه‌خودرابرای خانواده‌اش به عربی‌بنویسد اکراه داشت .

کلنل دلی هر دونامه راازالی گرفت،تاکردودرجیب گذاشت . آنگاه محکوم به اعدام راباشاره ازفرارسیدن وقت عزیمت آگاه کرد . درچنددده متری

پاسگاه‌پلیس ، درمیدان شهداء' چوبه دار بر روی‌سیاستگاه‌دیده میشد .
سه ساعت پس‌ازنیمه‌شب‌نورافکنها بر بالای تیرکها' مرکز میدان و تریبون سیاستگاه را روشن کرده بود . رادیو دمشق قبل از نیمه شب اعلام کرد که الی کهن جاسوس ، امشب درمیدان‌شهدابدارآویخته‌میشودوچندین هزار تن ازمردم دردسته های چندصدنفری‌ازخوابگاههای خوددرنقاط مختلف شهر خارج شده‌داطراف میدان گرد آمده بودند . این عده ازمحلات فقیرنشین وکوچه‌های تنگ وتاریک دمشق کهنه' تامحلات نوسازکه ازسال ۱۹٤٥ مقامات عالیرتبه رژیم‌سوریه وخانواده‌های ثروتمند افسران درآنهاجای گرفته بودند' از هر سوواردمیدان‌شهداء میشدند'میدان‌مشهوری که‌مرکزوقایع واتفاقات‌درخشان‌ویا مرگبار جمهوری سوریه ودرچندین سحرگاه شاهد اعدامهاویابرگزاری مراسم‌تجلیل ازقهرمانان کودتاهای پی درپی این کشوربوده است .
الی کهن که لحظه‌ای دیگر میبایست ازپلکان سیاستگاه مرگ بالارود قبلا درهمین میدان بمشاهده بیکاره هائی پرداخته بود که درمیان خیل بیکارگان دمشق باکنجکاوی ودقت خاص به بررسی ادوات زرهی ورزه‌پوشها متعلق بارتش اسرائیل سرگرم بودند و بیادآورد که این زره پوشها در نبرد «نوخیب» در ارتفاعات مشرف بردریاچه طبریه بدست ارتش سوریه افتادهٔ ودر زمستان ۱۹٦۲ در میدان شهداء بنمایش گذارده شده بود .
تماشاگران‌مراسم‌اعدام‌الی کهن'باسیمهای‌خاردار'سربازان وپلیس مسلح از سیاستگاه‌جدامیشدندوسکوتی‌سرشاراز ترس‌وناراحتی‌درونی‌مردم‌ومیدان‌رافراگرفته‌بود. این ترس و ناراحتی تنها ناشی‌از حضور در یک سیاستگاه و مشاهده بدارآویختن یک محکوم نبود . اضطراب ودلهرهٔ آنان بیشک از مشاهده شخصی بود که از سه ماه پیش‌باین سو' بارهااز وی‌بعنوان «استاد وسرآمد جاسوسان»«جانی‌بالفطره» و«شیطانی در لباس انسان» یاد کرده بودند .
الی کهن جاسوس از دیدگاه میلیونها مردم سوریه ، موجود فوق‌العاده‌ای بود که دارای قدرتی برتر از توانائی بشر عادی‌است وازنظرمردم‌هم او بود که‌توانسته بود طی سالهای متمادی با نقشه‌های شیطانی خویش‌رهبران قیام مسلحانه نظامی را گمراه کرده ودستگاههای مهم سرویسهای سری‌سوریه را ببازی بگیرد .
اشتیاق تب‌آلود مردم دمشق برای ترک خوابگاههای خود درآن‌نیمه شب ومشاهده مرده یا زندهٔ الی کهن'در میدان شهداء ، از همینجا سرچشمه میگرفت . اما همین مردم هرگز قادر بدریافت آن نبودندکه وقتی الی کهن پیشنهاد کمک کلنل دلی‌را رد کرده وبه‌تنهائی‌بسمت‌سیاستگاهی که کهن کمین‌گاه

مرگ او یودگام برداشت دردرونش چه غوغائی برپا بود . در این لحظات او ناگزیر میباید سکوت خفقانآور وگسترده مردم را که نفسها را در سینه حبس کرده و خیره به نظارهاش پرداخته بودند احساس کرده باشد . نزدیکترین‌شهود مراسم اعدام ، پنجاه تن از روزنامه‌نگاران ـ عکاسان وفیلمبرداران تله‌ویزیون سوریه بودند که پریدگی رنگ رخسار الی کهن را تشخیص دادند،اما هنگامیکه ابوسلیم ، جلاد غول پیکر دمشق، کفن سفید ویژهٔ محکومین به اعدام را،بی‌آنکه دستهای الی را باز کند،باو پوشاند محکوم به اعدام از آرامش کامل برخوردار بود .

کلنل دلی در حضور هیات داوران دادگاهی که‌الی را محکوم کرده‌بود، بار دیگر پرسشی را مطرح کرد که از تاریخ بازداشت الی تاکنون،ذهن‌مقامات سوری را بخود مشغول داشته بود . کلنل پرسید :

«الی کهن ، آیا همدست وشریک جرمی در سوریه داشته‌ای ؟ حرفی برای زدن داری ؟ » .

نزدیکترین‌شهوددرپاسخ این‌سوال‌تنها،مطلبی راشنیدند که‌جلادان‌محکوم بمرگ بارها موفق شده بودند بازجر وشکنجه آنرا از زبان الی باز بشنوند :

« من از آنچه کرده‌ام متأسفم واظهارات پیشین خود را تأئید میکنم » .

یکساعت پس از این اظهارات کلنل دلی بروزنامه‌نگاران توضیح داد که منظور الی از این سخنان اقرار بدین نکته بود که،در اقدامات خود همدست و شریک سوری نداشته است .

الی پس از آخرین بیانات خود روی از کلنل دلی برگرفت وازپلکان سیاستگاهی که ابوسلیم در انتظارش بود بالا رفت . جلاد پیش از آنکه طناب دار رابگردنش‌آویزد،باشلقی راکه مخصوص بستن چشم محکوم بمرگ است بجانب او گرفت،اما الی با اشاره از پذیرفتن آن خود داری کرد . یک لحظه برای آخرین‌بار کلماتی را که در ادامهٔ دعای « خدا وند رحیم» برزبان خاخام پیر جاری بود شنید و سپس اجرای قسمتهای مختلف مراسم اعدام با سرعت سرسام آوری گذشت .

تماشاگران میدان شهداء ونیز بینندگان تله‌ویزیون سوریه،فرصت کافی نیافتند که امتناع محکوم به اعدام راازپذیرفتن باشلق وبستن چشمانش‌مشاهده کنند و بسرعت لحظه‌ای فرارسید، که‌اورا با گردنی شکسته و سری بی حس و سنگین که برسینه خم شده است،بر بالای دار دیدند . جاندادن او نود ثانیه طول کشید وابوسلیم دو دقیقه و سی ثانیه پس از اجرای حکم ، مرگ اورا به اطلاع اعضای دادگاه رسانید :

«الی کهن مرد » .

در این هنگام ساعت‌سه‌وسی‌و پنج دقیقه‌بامدادروز۱۹ ماه‌مه۱۹۶۵ بود کلنل دلی باجرای آخرین مرحله‌از مراسم مربوط به اعدام که در سوریه‌اجتناب ناپذیر است پرداخت . روی کیسهٔ سفیدی که جسد محکوم را در برداشت‌برچسب بزرگی زد که این عبارت با حروف درشت برآن نوشته شده بود :

«کیفر دادگاه نظامی برای جاسوسی که محاکمه و محکوم کرده‌است ، الیاهوبن شائول کهن ، پس از آنکه بجرم ورود بمنطقه نظامی وانتقال اطلاعات سری به دشمن مجرم شناخته شد ، بنام ملت سوریه بمرگ محکوم‌گردید» .

حماسهٔ فوق‌العادهٔ الی کهن که در میهن خود ودر خاك دشمن بشکل افسانه آمیزی انتشار یافته بود بدین ترتیب بپایان رسید ، در حالیکه تا ساعت ده روز سه شنبه نوزدهم ماه مه ۱۹۶۵ ده هزار تن از مردم دمشق از برابرجسد او که در میدان شهداء بتماشا گذارده شده بود عبور کردند . تنها هنگامیکه‌ستاره‌های ماه مه درآسمان ، جای آفتاب سوزان اول تابستان سوریه را گرفت‌مقامات سوری‌نعش‌محکوم را آزاد کردندو در گورستان‌یهودیهای‌دمشق بخاکش‌سپردند .

الی کهن تا به امروز در آن گورستان مدفون است و مقامات سوری هم‌چنان از استرداد جنازهٔ او بخانواده‌اش خود داری کرده‌اند .

۲

دوران جوانی در مصر

«الی کهن» که از روز تولد تا ۳۲ سالگی در مصر بسر برده بود در آخرین سالهای اقامت خویش در آن کشور، از خانواده‌اش جدا شد و تمام وقت خودرا صرف فعالیت‌هائی که از کوچکی در زندگی او مؤثر بود یعنی مهاجرت یهودیان مصری باسرائیل کرد.

خانوادهٔ اواهل سوریه بود. چندین نسل آنها، در حلب. در شمال سوریه، یا در شهری که پناهگاه امنی برای یهودیان بشمار میرفت، زندگی میکردند. گروهی از خانواده کهن در اوان قرن، بی آنکه به فلسطین که در آن وقت هنوز بوسیله عثمانیها اداره میشد، توجهی داشته‌باشند سوریه را بقصد اسکندریه در مصر ترك کردند والی کهن که از خانواده‌ای از این گروه بشماراست دردسامبر ۱۹۳٤ در اسکندریه چشم بدنیا گشود. خویشان او چون اغلب خانواده‌های یهودی مقیم اسکندریه، که وجود فرزندان ذکور را مایهٔ غرور و سربلندی میدانستند، بداشتن پسران متعدد علاقمند بودند. در چنین کیفیتی بود که پس از فرزند ارشد خانواده کهن «اودت»، پسر و مایهٔ افتخارشان «الی» بدنیا آمد و اورا بنام «الیاهو»ی پیغمبر نامیدند.

پس از «اودت» و «الی» فرزندان دیگری پشت سر هم، باسامی موریس، عذرا، سارا، حیون، افرایم و بالاخره بنیامین، البرت و ابراهیم پابدین جهان گذاردند.

پدر «الی» مانند هر یهودی شرقی و مغرور دیگری، دوست داشت کلاه

محلی «فینه»ی قرمز رنگ بر سر بگذارد و مادرش قادر بود با زبان سوری و به لهجهٔ شهر خود، شبهای متوالی در باره خاطرات و یاد بودهای خوب حلب سخن بگوید. در چنین‌وضع و حالی، شش پسر و دو دختر این خانواده مانند یهودیان کامل‌العیار مصری بزرگ میشدند و هرگز بخیال آنان خطورنمیکرد که در یکی از روزهای ۱۹٦۲ پسرشان «الی»، بعنوان یک جاسوس به حلب باز خواهد گشت تا از نزدیک قیام افسران را علیه رژیم سوریه تعقیب کند.

«الی کهن» تحصیلات خودرا در اسکندریه، در مدرسه مائی مونیدها Maïmonides وابسته به یهودیان انجام داد. پسر لاغر اندامی که موهای سیاه وزیبائی‌داشت، اندکی پس‌از فرا گرفتن نخستین درس عبرانی‌خود (زبانی که برای خواندن کتاب مقدس لازم است)، به ادامه تحصیل در «میدرشهٔ» «رابن موشه وانتورا» (مدرسه تعلیمات عالی عبرانی) در اسکندریه‌پرداخت. برای او که یک شاگرد برجسته و ممتاز کلاس خود بود تحصیل در این مدرسه کار آسانی بود.

روابط حسنه‌ای که در آن زمان بین یهودیان مقیم اسکندریه و اهالی عرب این شهر وجود داشت؛ اثر دیگری غیر از آنچه در غرب دیده میشد بر روی اقلیت یهودی گذارده بود. یهودیان اسکندریه دور از هرگونه تظاهر و تقلید، در میان اکثریتی قابل ملاحظه، برای حفظ سنن باستانی خود و انتقال آن به نسلهای جدید آغاز فعالیت کرده بودند. توجه باین عمل معلوم میدارد که چرافرزندان خانواده کهن، و در رأس آنان، فرزند بزرگشان «الی» از کودکی دورهٔ تحصیل در یک مدرسهٔ متعلق به یهودیان را گذراندند و شریعت یهودی، آموزش تورات و کتابهای مقدس، تفسیر های کتبی و شفاهی مربوط به سنن و آداب وروشهای زندگی روزمره علم خطابه و همچنین رعایت قوانینی را که زندگی یهودیان با ایمان راچون ساعت دقیقی میزان میکند ودرآن زمان دراسکندریه، این تعلیمات ازپدربه پسر انتقال می یافت، فراگرفتند. اما «الی کهن» که خیلی زود، بین همدرسان، مقام ممتاز بدست آورده بود، بفراگرفتن تعلیمات یهودی اکتفا نکرد ومقدار زیادی ازوقت خودرا بتحصیل زبان وادبیات عرب اختصاص دادوسپس زبان فرانسه رابطور کامل آموخت. هنوز درسنین دوره تحصیل بود که توانست براحتی وفصاحت بزبانهای عبری - عربی وفرانسه صحبت کندوعقاید خودرا بیان دارد.

همشاگردیهایش میگویند. «الی» محصلی بود که بادیگران فرق داشت. اینان کمتر اورادیده بودند که درفوتبال یاسایر تفریحات مدرسه شرکت کند. اغلب ازهر فرصتی برای آنکه گوشه خلوتی جسته، درسی رادوره کندویاصفحات

کتابی را که همیشه بهمراه داشت بخواند ، استفاده میکرد. تنها ورزش موردعلاقه اوشنا درساحل اسکندریه ودویدن پس ازشنابرماسه های کناره دریابود .

«الی کهن» پابه هیجدهسالگی گذاشته بود که دامنه جنگ جهانی دوم به مرزهای مصر رسید. ارتش «رومل» درسال ۱۹۴۲ نزدیک دروازه اسکندریه بودوبمب افکن های ایتالیائی اغلب درآسمان این شهربه پرواز درآمده، بندر و شهررا که یکی ازپایگاههای اصلی متفقین درمدیترانه بود بمباران میکردند.

جامعه یهودیان اسکندریه، این وقایع رابطرزی دیگرو کاملا غیرازآنچه که مردم اهل محل درک میکردند، می فهمیدواحساس میکرد . بانزدیک شدن «آلمانیها »ترس سراپای یهودیان رافراگرفته بودوحال آنکه اکثریت عربهاحاضر بودند ازسربازان رومل باآغوش باز استقبال کنند .

یکی ازهمکلاسان «الی کهن» موسوم به «داوید کرودو» که اکنون در تل آویورایزن اقتصادی است بیاددارد آژیرهای فراوانی که درآن ایام با نزدیکشدن بمب افکنها به اسکندریه بصدا درمی آمد در«الی» جوان اثرناچیزی داشت . وی آشکارااین آژیرهارابمسخره میگرفت وحتی بارها درالحاق به رفقای خود برای خزیدن به پناهگاه ضدهوائی مدرسه مسامحه میکرد. اوازهمان هنگام که هیجده سال بیش نداشت خودرا بداشتن قدرت آرامش درون وحفظ متانت متصف کرده بود .

« داوید کرودو» بخاطر دارد که «الی» در ساعات وخامت اوضاع ، عادت داشت که به گفت و گوبا دوستان عصبانی همکلاسش بپردازد و با ادای کلمات خنده آور از عصبانیت آنان بکاهد و آرامشان کند .
بهرحال « الی » برای آنان همواره فردی برتر از یک شاگرد عادی بحساب میآمد وبنظر میرسید که بین این محصل ساعی ودرعین حال کناره گیر و سایر همدرسانش فاصله ای وجوددارد . بی تردید اومیتوانست بهریک ازرفقای خود که مشکلاتی برای ادامه تحصیل داشتند کمک کند . «داوید» همکلاسی او میگوید بخاطر دارم که « الی» به انضباط درمدرسه خیلی کم توجه داشت ودر جلسات امتحان کتبی ، راه حل بعضی مسائل را، نیمکت به نیمکت ردمیکرد و آن رابه شاگردان تنبل و کم استعدادمیرسانید. بااینحال رفقایش باتفاق تائیدمی کنند که «الی» پسر کناره گیری بود وبسیار کم درزندگی اطرافیانش شرکت میجست وبهمین جهت است که امروزپس ازگذشت بیش ازبیست سال، دوستان قدیم او بآسانی میگویند که وی پسری «عجیب » بود .

حقیقت شاید ازاین قضاوت باتاخیر ساده ترباشد . «الی» پسر کناره گیری بود که بردرس خود توجه زیادی داشت، اما ازاین جهت که درشرایط مادی

متفاوتی نسبت به رفقایش زندگی میکرد، خودرا کنار نگه میداشت . پدرومادرش فقیر بودند وقدرت تأمین احتیاجات هشت فرزندشان رانداشتند .ازاین رو«الی» مجبور شد که برای کمک به خانواده اش . شخصا مخارج تحصیل خودرافراهم کند .

پدر « الی » دراسکندریه ، دارای یک مغازه کوچک کراوات فروشی بود که در آمد آن برای تأمین معاش تمام افراد خانواده کفایت نمیکرد. «الی» ناچار درساعات فراغت خوددرلباس فروشی یکی ازپسر عموهایش بکار پرداخت . وضع اوچنان بود که برای رفتن به سینما وسیله وپولی نداشت وهرگز عادت نکرده بود مانند دیگر رفقای خود ناهار بخورد . دوستان اوهرروز، ظهر، ازفروشنده دوره گرد یهودی که دیگش رادرحیاط مدرسه «راین وانتورا» بگردش درمیاورد ، یکسوپ لوبیای سفید همراه با قطعه لذیذی ازگوشت دریافت میکردند ومیخوردند .

درهمین احوال «الی» سرگر می خوبی برای خود فراهم کرد که بعدها بشدت مورد علاقه اوقرارگرفت وبهنگام ماموریتش درسوریه نیزخدمات غیرقابل وصفی باو کرد. درسال ۱۹۲۷ پسرکوچک سیزده ساله ، درجشن «بارمیزوا»ی خود «Bar mizua» برای نخستین بار یک دستگاه دوربین عکاسی ازنوع «باکس کداک »راکه معمولا به بچه ها هدیه میکنند ، بکار انداخت. دوربین بقدری اوراشاد کرده بود که آن رالحظه ای ازخود دور نمیکردوازهرفرصت وموقع استفاده کرده ،عکسهای متعددی میگرفت . وی استعداد خودرا دراین زمینه بخصوص پس ازتولد « آلبرابراهام» که کودک مورد توجهی بود نشان داد وامروز آلبوم حاوی دهها عکس این کودک وافراد خانواده او که همه آنها بوسیله « الی» گرفته شده ، یکی ازیادگارهای بسیار ذیقیمت خانواده کهن در اسرائیل بشمار میرود .

سرگرمی دیگر« الی کهن» که درتشکیل وتقویت حس تشخیص او سهمی داشت، پرداختن به نوعی بازی رایج بین جوانان بود که درآن به تشخیص انواع اتومبیلها ، برچسب مارکها وتاریخ ساختن آنها می پرداختند.«الی» ساعت ها وقت خودرابرروی بالکن آپارتمان خانوادگی خودمیگذراند، بانگاه اتومبیلهائی راکه از خیابان عبور میکردند تعقیب میکرد و به تعیین تعداد وحجم سیلندرهای ماشین های امریکائی یااروپائی که درآن زمان میل ونیزحسادت تمام جوانان رابرانگیخته بودمیپرداخت. اوهمچنین خیلی زود یاد گرفت که چگونه «سپیت فایر» های نیروی هوائی سلطنتی انگلیس و «مسرشمیت »های نیروی هوائی آلمان راکه درآسمان اسکندریه به نبرد میپرداختند ازیکدیگر

تشخیص دهد .

«الی کهن » بی‌آنکه بداندبیست سال بعد، همین او، نخستین عکسهای «میگ» های ساخت شوروی ، متعلق به نیروی هوائی سوریه رابرای سرویس های اطلاعاتی ارتش اسرائیل تهیه خواهد کرد، درآن روزگارعکسهای هواپیماهای جنگی رابر بالای تختخواب خود نصب کرده بود .

سرگرمی سومی که آن نیز درتقویت حس مشاهده وتشخیص «الی » تأثیرداشت ووی باتفاق رفقایش باین سرگرمی میپرداخت ، بازی خاصی بود که شیی معلومی را مدت محدودی تماشا کرده ومخفی میساختند وسپس بکمک حافظه ، حداکثر جزئیات شیئی مخفی شده راترسیم میکردند . این تمرین که افراد بمیل خود آن راانجام میدادندرواقع یک روش تکمیلی ازسیستم آموزشی بود که درمدارس یهودیان ، بدان عمل میشد .دراین مدارس ، شاگردان شدیدا موظف بودند که فصل‌های کاملی از تورات و مقادیر قابل توجهی دعاهای قدیم رابحافظه بسپرند وبهمین جهت «الی کهن»در ۱۸ ماه مه ۱۹۶۵- دوساعت پیش ازآنکه بدار آویخته شود ، توانست دعای مردگان را که خاخام- دمشق برای اومیخواند، بدون هیچگونه اشکال بخاطر آورد .

تحصیلات طولانی مدرسه خاخام وانتورا ، طبعا «الی کهن » رایک کاندیدای خاخام شدن تربیت کرده بود وهربارکه خاخام بعللی نمی توانست برای تدریس درکلاس حاضر شود«الی»رابجای خویش می گماشت .روزی خاخام وانتورا، به پدر «الی» گفته بود: «الی مغز یک نابغه رادارد»واصرار ورزیده بود که نام اورا برای شرکت درسمینار خاخام ها که درجزیرهٔ رودس، واقع دریونان تشکیل میشد ، ثبت کند .

کاش درآنوقت ، خاخام وانتورا، پدرومادر«الی» وخوداومیدانستند از سالها پیش درمحافل مربوط به سرویسهای مخفی اسرائیل یک توصیه فکاهی رایج است که میگوید : هرگزانتظار نداشته باشیدخاخامی رابه بینید که جاسوس شده است ، اما اگر راه بهتری نبود ، اینکه جاسوسی به کسوت خاخام درآید غیر قابل قبول نیست .

بهر حال« الی » خاخام نشد، اوضمن ادامه تحصیلات یهودی، درخود میل وعلاقه وافری به ریاضیات وفیزیک کشف کردوخواست مهندس شود. مدرسه یهودی خاخام وانتوراراترک کردوپس ازگذراندن موفقیت آمیز آزمایشهای ورودی درانستیتوی دانشگاهی« فاروق اول »دراسکندریه الکتریسیته عملی رابعنوان رشته تحصیلی برگزید .

« الی» که اینک جوان بالغی بود نمی توانست بی توجه به وقایعی که

در دنیا و درکشورزادگاه اوروی میداد، ازسالهای پرماجرای پایان جنگ بگذرد. اوباخواندن مطبوعات محلی وشنیدن آنچه که مردم درباره رژیم مصرمی گفتند، اغلب هنگام بحث با رفقای خود، ازرژیم مصرانتقاد میکرد. بدیهی است «الی کهن» درمحیط وشرایط خانوادگی وفرهنگی خودتوجه خاصی به زندگی جامعه یهود درمصر وهمچنین به کانون ملی یهود درفلسطین که در آن هنگام تحت قیمومت انگلستان بود، معطوف میداشت . « الی» چون دیگریهودیان جوان اسکندریه خیلی زود از وجود گروههای مقاومت یا تروریسم یهود که عبارت از« هاگانا» « ایرگون» و « اشترن» بودند اطلاع حاصل کرد .

گزارش عملیات ضد انگلیسی هریک ازاین گروهها درمیان جوانان اسکندریه دهان بدهان می گشت واغلب تفصیل این عملیات رادرروزنامه های مصری میخواندند . علاوه بر آن دامنه فعالیت شعبه های مختلف این گروههای مقاومت ازخارج به مصر رسیده بود وبخصوص اسکندریه باتوجه به اهمیت جامعه یهودی آن، پناهگاه گماشتگان وماموران مخفی فلسطین بشمار میرفت. نخستین واقعه که درزمینه مبارزه یهودیان فلسطین «الی کهن» رابشدت تحت تاثیرقرار داد درسال ۱۹۴۴ اتفاق افتاد . دوجوان فلسطینی عضوگروه «اشترن» که «الیاهوبن زوری» و «الیاهوحکیم» نام داشتند«لردموین» Lord moyne رابمنظور جلب نظر جهانیان به ممانعت دولت بریتانیا ازورود مهاجران یهودی به فلسطین، درقاهره بقتل رسانده بودند .

« الی کهن » جریان محاکمه این دونفررابه دقت تعقیب میکردوتحمل شکنجه وخودداری آنان راازابرازنام رفقای همرزمشان تقدیس مینمود . دو «الیاهو» بدانسان که درتاریخ حماسه اسرائیل نام گرفته اند ، وقتی بمرگ باچوبه دارمحکوم شدند همسن « الی کهن» بودند. اسم کوچک هردوشان نیزالی «الیاهو» بودوتعجب آور نیست که « الی کهن» ، هنگام مبارزات ومحکومیت آندو، به تجسم شخصیت آنان در وجود خویش بپردازد .

هنگامیکه روزنامه های قاهره عکسهای «بن زوری» و«حکیم» رابربالای چوبه دارمنتشر کردند ، «الی کهن» تصمیم خودراگرفته بود :اونیزمیرفت که برای آزادی کشورش بجنگد.

« الی کهن» سالهای بعد وپیش ازآنکه چوبه داری را که درسال ۱۹۶۵ برای اعدام اودردمشق برپا کردند به بیند ، می بایستی سیاستگاهها وچوبه های دار دیگری را که برای اعدام سایر مبارزان درراه اسرائیل بر پا شده بود، مشاهده کند .

۳

خرابکاری در قاهره

درسال ۱۹۴۴ ، « الی کهن» بیست ساله ، به صف جوانان صهیونیست اسکندریه پیوست و از آن پس تا روز اعدامش در دمشق، با تمام ایمان خود به‌جنبش‌صهیونیسم و سپس بدولت‌اسرائیل تعلق داشت .

این امر بسبب تربیت عمیق یهودی و عبرانی او و نیز ضربهٔ تکان‌دهنده و هیجان انگیزی بود که در قاهره از محکومیت دو تن از شجاعان‌گروه «اشترن»، بر روح خویش احساس کرده و منجر باتخاذ تصمیم‌نهائیش‌برای خدمت در راه حل مشکلات قوم خود شده بود . اما از همان ابتداء عبارت « خدمت کردن» برای او یک معنی «دراماتیک »پیدا کرد .

درسالیکه یاد شد دو نهضت جوانان یهودی صهیونیست «هه هالوز »[1] و «ماکابی»[2] بشدت ، فعالیت دامنه دار خویش را در میان جوانان‌گسترش‌می‌دادند. ماکابی ، بیش از آنکه یک تشکیلات ایدئولوژیکی باشد ، سازمانی ورزیده بشمار میرفت و حال آنکه،هه‌هالوز ، عملا و در واقع متشکل کننده‌جنبش‌های مختلف صهیونیست بود و ایندو از راه سیاست و ایدئولوژی از یکدیگر متمایز میشدند . برای این قبیل نهضت‌ها که در واقع بعض آنها به چپی‌ها تعلق داشت ، بسیار مشکل بود،فعالیت آشکار خود را در مصر متمرکز سازند .

1- Hehalouz 2 - Maccabi

درمرکز این جنبش‌ها ، «هابونیم »[1] ، شعبه مخصوص هدایت جوانان یهودی «دیاسپورا»[2]قرار داشت که وابسته به سازمان دسته جمعی فلسطین «کی‌بوتس‌هاموشاد»[3] یعنی سازمان اشاعه‌دهندهٔفکر و ایده‌آل کیبوتس و آرمان‌و سیاست حزب M.A.P.A.I در خارج بود .

«الی کهن» کمک کار ارزنده‌ای برای رؤسای این جنبش جوانان شد. سن او ، اطلاعاتش ، تعلیمات یهودی و عبرانیش ، اورا قادر ساخت که نخست بمقام مربی گری و سپس به سمت ریاست یک گروه از پسران و دختران وابسته‌به نهضت ارتقاء یابد . شخصیت او بیشتر هنگام فعالیت در میان همکیشانش در اسکندریه که کمتر به افکار صهیونیسم آشنائی داشتند بروز کرد .او بین این گروه ، بصورت یک« مبلغ » حقیقی فعالیت میکرد و جوانان را به ثبت نام در نهضت و حرکت به فلسطین آماده میساخت .

در این دوره از زندگی «الی » کسی که بیش از همه اورا به نهضت صهیونیسم هدایت کرد و سالها بر افکارش استیلا یافت ، معلمی بنام ساموئل « سامی » آذار[4] بود . این معلم از سال ۱۹۴۴ ، منشأ اصلی واساسی اتحاد و همکاری تمام صهیونیستهای « شاغل » اسکندریه و قاهره بود و تمام فعالیتهای « هاگانا » در مصر از جمله نقشه‌های مربوط به مهاجرت یهودیان مصری‌به فلسطین‌واز سال ۱۹۴۸ به‌اسرائیل، بوسیله‌او بمرحله‌اجرادر میآمد. همین آذار ، در داخل نهضت ، دوست محرم « الی کهن »و در عین حال مشاور و « تعلیم دهندهٔ » او بود و هم او بود که «الی»را بعهده‌گرفتن نقش فعالی در ماجرای‌صهیونیسم تشویق و ترغیب میکرد . « الی » با آغاز این فعالیت‌ها چنان در کار خویش‌غرق شد که‌بزودی مقامات مصری را نسبت به خودمشکوک ساخت . این مقامات بالاخره کشف کردند که « الی » به صهیونیستها پیوسته و از سال ۱۹۴۰ به ترتیب دادن برنامه حرکت یهودیان به فلسطین میپرداخته است . بهمین جهت اورا وادار کردند که در سال ۱۹۴۷ ، پیش از پایان تحصیلاتش ، دانشگاه « فاروق اول » را ترک کند .

از این‌سال به بعد « الی » تمام وقت خود را به فعالیت در نهضت صهیونیست اختصاص داد و برای تأمین زندگی خویش نیز بعنوان‌محاسب‌در یک مرکز چوب فروشی در اسکندریه بکار پرداخت .

اعلام استقلال اسرائیل و جنگی که بتحمیل دول عرب ، از جمله مصر

1- Habonim 2- Diaspora 3- Hameouchad

در این اوان بر پاشد ، برای یهودیان مقیم مصر وضع وخیمی پیش آورد . اکثریت سیصد هزار یهودی مقیم مصر بزودی درك کردند که زندگی آنها تنها با ترك مصر ، نجات خواهد یافت .

وسایل این مسافرت جمعی از مدتها پیش بطور کامل فراهم آمده و تشکیلاتی که « الی کهن »در کنار « ساموئل آذار » در آن مجاهدت میکردند، چگونگی این مهاجرت رادقیقاً سازمان داده بود . برای مهاجرت یهودیان چندین مرکز در مصر تشکیل شده بود که آژانس یهود بـرای فلسطین ، اداره و هزینهٔ آنها را بر عهده داشت . این مراکز عبارت بودند از : دفتر اجرائـــی نهضت صهیونیسم و در واقع دولت یهود « در شرف تشکیل » ، دفتر مرکزی زیر زمینی که با نام « آژانس مسافرتی گرونبرگ »[1] فعالیت میکرد ومحل کار خودرا در یک طبقه از بنای مشهور « ایموبیلیا » [2] واقع درقاهره مستقر ساخته و شعبه‌ای نیز در اسکندریه گشوده بود .

مهاجرتقاچاق براساس بسیار ساده‌ای پایه گذاری‌شده‌بود: مسافرتهای توریستی به مقصد فرانسه ترتیب می یافت و مقامات دولتی مصر را نیز که آنقدرها کند ذهن نبودند تا موضوع«توریسم‌یهود» بمقصداروپا را باور کنند ، با دادن رشوه ساکت میکردند . برای کسانی هم که علیرغم تمام فعالیت‌ها نمی‌توانستند روادید خروج مصری تهیه کنند ، گذرنامه فرانسوی فراهم‌میشد . یهودیان مصری را به‌محض ورود به اروپا ، از هر راه که‌ممکن بود،با کشتی از بنادر مارسی، ژن و یاناپل، بسوی‌اسرائیل‌حرکت‌میدادند.

این فصل دلفریب از تاریخ مهاجرت یهودیان مصری ، در سالنامـــه طبع شده تاریخ دولت یهود ، تحت عنوان قانون «گوشن[3]» ثبت شده است . «گوشن» کلمه‌ای است که در تورات بمنظور تعیین کشور فرعون بااشاره به مهاجرت غیر قانونی و قاچاق یهودیان مصر ، بکار بردهشده است ، مهاجرتی که هزار سال پیش از میلاد مسیح ، بوسیله حضرت موسی ترتیب یافته بود .

اعضای خانواده« کهن »باستثنای«الی»درسالهای ۱۹۴۹ و ۱۹۵۰ راه‌اسرائیل در پیش گرفتند .«اودت»،«موریس»و«عذرا» در سال ۱۹۴۹ وسایر افرادخانواده‌در سال بعد از آن باسرائیل عزیمت کردنـد. « الی » در مصر تنها ماند و به خانواده‌اش وعده کرد که پس از پایان مأموریتش درمصر بآنها ملحق شود. او می بایست شش سال دیگر در مصر بسر برد ودرهمین سالها نزدیک بود مانند

1- Grunberg 2 - Imnbilia 3- Coshen

برخی دیگر از رفقای‌نزدیکش بالای چوبه‌دار برود.

این واقعه که خطر اعدام‌باچوبه‌داررابرای‌او بوجودآورد و «الی»درآن دخالت مستقیم داشت، ازسال ۱۹۵۱ آغاز شد . هنگامیکه ملک فاروق درمصر سلطنت میکرد حالت جنگ بر خاورمیانه حکمفرما بود . اسرائیل برای آگاهی‌ازحمله‌ای که ازجانب مصر بدان تهدید میشد یک شبکه کامل وفعال اطلاعاتی دراین کشور بوجود آورد . مأموری که وظیفه اش تماس وبکار. گماردن افرادشبکه‌ای ازدوستان یهودی مصری بود «افرادیکه درعملیات‌بسیار حساس وسخت میشدروی آنان حساب کرد» ازراه‌پاریس‌عازم مصر شد. وی که بعدا با نام مستعار « جون دارلینگ»[1] در مصر بانجام مأموریتش پرداخت یک افسر ارتش اسرائیل با نام حقیقی «آوراهام‌دار»[2] بود . وی با دردست داشتن یک گذرنامه جعلی در سال ۱۹۵۱ موفق شد بدون هیچگونه اشکال وارد مصر شود و در جریان سالهای ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۳ تعداد بسیارزیادی ازگروه‌جوانانی راکه تمایل وتقاضای خود رابرای کمک باسرائیل ابراز داشته بودند بکار بگمارد. عده‌ای ازاین‌جوانان ازطرف دارلینگ‌به کارهای جاسوسی پرداختند وعده زیادتری ازآنان که‌درمرکزتخصصی گشوده شده‌ازسال ۱۹۴۸ دراسرائیل ، آموزش لازم برای این نوع فعالیت‌هارانگذرانیده بودند، بطور آماتور مشغول کار شدند. سایرین نیز ضمن ادامه عضویت درسازمانهای‌پنهانی، فعالیت خودرابه امور مربوط به « آژانس مسافرتی گرونبرگ» اختصاص دادند. باید دانست گرچه تسریع درمهاجرت یهودیان یکی ازوظایف‌مأمور اسرائیلی‌بشمار میرفت ولی وظیفه اصلی اونبود .

امروز ، پانزده سال پس از آن وقایع ، میتوان گفت که گروه داوطلبی که زیر نظر وادارهٔ دارلینگ کار میکردهیچگونه پاداش پولی‌دریافت نمیکردوتمام اعضای آن ، ایده‌آلیست‌های یهودی بودند که خطری برای مصرنداشتند و درعین‌حال تاحدودی باسرائیل کمک میکردند . معهذا پیش آمد حوادث‌وخیم سیاسی درمصر سبب میشد که عده‌ای ازاین گروه درفعالیت‌های خطرناکتر یا بهتر بگوئیم مفیدتری درگیرشوند .

«ملک فاروق» مستعفی شد ودولتی انقلابی بریاست «ژنرال نجیب» جایگزین‌اوگردید. این دولت‌نیز بوسیله یک گروه نظامی انقلابی خلع شد کـه ریاست آن راسرهنگ « ناصر » جنگجوی قدیمی‌درجبهه اسرائیل برعهده‌داشت وهم اکنون نیز زمام امور مصر رادردست دارد .

1- John Darling 2- Avrabam Dar

« ناصر» ازسال ۱۹۵۳ درباره تخلیه کامل نیروهای انگلیسی که‌در طول کانال سوئز مستقر بودند ، بالندن بمذاکره پرداخت‌وقرارشد تدارکات ولوازم کشوری ولشکری بریتانیا ونیزتأسیسات اردوگاههای ارتشا نگلیس به مصر تحویل شود . بی تردید، این وضع درمصر ، نگرانی بجائی دراسرائیل تولید کرده بود ، چراکه اسرائیل‌میدانست ازطرف کلنل ناصر که درسال ۱۹٤۸ ، در«نگو»[1] ، از نیروی اسرائیل شکست خورده و اسیر شده بود ، مورد تهدید قرار گرفته است . دراین زمینه علاقه وتمایل انتقامجوئی ناصر برکسی پوشیده نیست وسرهنگ پرجوش وخروش هیچوقت مقاصد ستیزه‌جوئی خودرادراین‌مورد ازافکار عمومی کشور خودوجهانیان پنهان نکرده است .

نخست وزیر ووزیر دفاع ملی اسرائیل، « داویدبن گوریون » درآنوقت مستعفی بود ودریک «کی بوتس» واقع در«نگو» که «سده‌بوکو»[2] نام داشت بسر میبرد .

جانشین او، نخست وزیر ووزیر امور خارجه ، ««موشه‌شارت» درپایان سال ۱۹۵۳ اعلام داشته بود که باتخلیه قوای برتیانیا (ازکانال سوئز)، اسرائیل ، احساس خطر مستقیم میکند وبااینکه‌دولت انگلیس سعی کرددراین مورد به«اورشلیم» اطمینان دهد ، بااینحال هیچ تعهدمثبتی راکه‌موجب رفع نگرانی اسرائیل شود عهده‌دار نشد .

دراین هنگام بودکه آقای«پینهاس لاون »[3] پنجاه ساله وزیر دفاع جدیداسرائیل واردعمل شدو«عملیاتی»راتعقیب کرد که طبعامیدان بروزآن مصربود وازآن پس درست یانادرست «عملیات لاون» نامیده شد . همین «عملیات لاون» بودکه دو سال بعد سبب کناره گیری قطعی«بن گوریون»ازدولت وتفرقه حزب معروف او M.A.P.A I شد .

طرحی که درتل‌آویو تهیه شده ودورادورعملیات اجرائی آن ، بوسیله رئیس اطلاعات ارتش اسرائیل، سرهنگ B.G (که‌اکنون مدیریک کارخانه کامیون سازی دراسرائیل است) هدایت میشد ، شامل یک رشته عملیات خرابکاری بود که در مصر، زیر نظر «دارلینگ» وباهمکاری «ساموئل‌آذار» وتنی چند ازداوطلبان یهودی مصر، ازجمله « الی‌کهن» انجام میگردید. دولت اسرائیل هرگزرسما موجودیت این شبکه و حوادث ناشی ازآن رابه رسمیت

1- Neguve 2- Sde Boker 3- Pinhas Lavon

نشناخته است وسادراینجا گزارشی را که مورخی بنام «باین»[1] برای نشریه کارمندان دانشگاه امریکائی درسال ۱۹٦۱ تنظیم کرده است. نقل میکنیم .

بنابرمفاد نوشته نشده قانون اساسی‌اسرائیل ، «لاون » درمقام وزیردفاع، مسئول حفاظت ملت بود . حفاظت ودفاع اوبچند نوع‌امکان پذیر بود. یکی‌از آنها ایجاد حالت آماده باش بوسیله یک عمل پیشگیری‌محدود یاگسترده بودکه درآن حتی دخالت دادن متفقین نیز قابل پیش بینی‌بود . بنظر میرسد، دراین زمینه درمخیله سرویس اطلاعات ارتش اسرائیل ، طرح ونقشه‌ای‌به سر پرستی سرهنگ B - G مجسم شده باشد که کمی‌هم «ماکیاولیک» بوده است .

این طرح که ازنشان دادن عکس العمل دربرابر عقب‌نشینی‌احتمالی نیروی بریتانیا از سوئز به قبرس‌حکایت‌میکرد، درکلمه« تروریسم»خلاصه میشد وعملا دارای منطقی خلاف اخلاق بود .

« باین » مورخ، توضیح میدهد که هدف ازاین طرح تل آویو ، بهره برداری‌ازایجادناخشنودی ناشی‌ازعقب‌نشینی‌قوای‌بریتانیاازکانال‌سوئزدرقلب‌های انگلیسی‌ها ونیزمتزلزل ساختن‌پایه‌های‌اعتماد امریکائی‌هادرمورد «طرفدار غرب بودن ناصر» بود .

در این میان درتل‌آویو ، فرضیه تیره و تار دیگری مجسم شد و آن این بود که : چرا درصدد تحریک برای نابودی بعضی ازتاسیسات ودارائی‌های امریکائی وانگلیسی بویژه درقاهره ،بر نیائیم؟درحالیکه این کار منافع‌حیاتی امریکائی ها وانگلیسی ها رامستقیما باخطرمواجه میسازد . درمورد این‌فرضیه باید گفت چنانچه این عملیات یک اقدام مصری جلوه‌گر میشد ، درتل آویواین امیدواری بوجود می آمدکه‌تنفروانزجار مردم دربریتانیای‌کبیر وامریکا ،برای اتخاذ سیاست دیگری نسبت به مصر ، غیرازآنچه که وجود داشت، کافی‌باشند. فایده نهائی تحقق این فرضیه آن بودکه اقدام به نابودی‌تاسیسات ودارائی‌های امریکاوانگلیس درمصر ، بی کفایتی دولت‌حاکم برآن رانشان میدادوسبب میشد که غرب نیروهای خودرابرای حفاظت کانال سوئز، کماکان‌درآن منطقه نگه دارد .

بهرحال، بی‌آنکه‌نخست‌وزیر ویا« موشه‌دایان» فرمانده‌کل‌ارتش وقت اسرائیل ، ازاین طرح آگاهی یابند ، فرضیه وطرح مذکور دروزارت دفاع‌مورد بررسی قرار گرفت وباز بی آنکه نخست وزیر ودولت ازآن‌اطلاعی داشته باشند بمرحله اجرا درآمد .

ازاوایل سال ۱۹۵٤ به « دارلینگ » مأمور ویژه اسرائیل در مصر،

1- E.A. Bayne

که‌ازسال ۱۹۵۱ ، هسته‌های فعالیتی، باشرکت « آذار» و« کهن» تشکیل داده بود؛ مأمور اسرائیلی دیگری موسوم‌به « پل فرانک » ملحق شد که بایک گذرنامه آلمانی وباعنوان واهی «نماینده‌یک مؤسسه مهم آلمانی لوازم برق» واردقاهره شده بود. « پل فرانک» دراین سفر درواقع دومأموریت برعهده‌داشت. نخست آنکه بارخنه کردن درمحافل دولتی واداره کننده مصر ، حداکثر اطلاعات لازم برای سرویس مخفی اسرائیل راتهیه کند ودوم آنکه با«دارلینگ» در فعالیت مربوط به خرابکاریهائی که قرار بودبادستورتل‌آویوآغاز شود ، همکاری نماید .

«پل فرانک» درمأموریت نخستین ، بیش‌ازآنچه که انتظار میرفت، موفقیت‌بدست‌آوردواز سال ۱۹۵۴ بابرقراری‌پیونددوستی باعده‌ای ازافراد واقعی‌از کارشناسان آلمانی که برای ارتش مصر وناصر کار میکردند ، توانست‌بامقامات عالیرتبه رژیم مصر آشناشده وباب مصاحبت‌با«ذکریامحی‌الدین» راکه‌بعدهابه نخست وزیری مصررسیدوهمچنین دربادار«سلیمان» وحتی رئیس‌اطلاعات‌نظامی وقت « عثمان نوری»رابروی خود باز کند . بااینحال « دارلینگ» ، «پل‌فرانک» وهمه جوانان یهودی که دراین راه بکار گمارده شده بودند ، دراجرای طرح «ماکیاولیک» تل‌آویو ، باشکست روبرو شدند . علت این شکست آن بود که باوجود آماده شدن مقدمات کار آنها درژوئن ۱۹۵۴ ، دوجاسوس اسرائیل ازآغاز ماه ژوئیه همان سال ، اقدام به چند سوء قصدوخرابکاری بی اهمیت و کاملا آماتوری کردند . آندو بایک مادهٔ منفجره که باوسایل کاملا ابتدائی تعبیه شده‌بود ، صندوق پستی یکی از اتباع امریکائی راآتش زدند، یک‌نارنجک بی خطربوسیله آنان درقفسه کتابخانه سرویس اطلاعات امریکامحترق شدوسر-انجام قوطی کبریتی پرازمواد منفجره در جیب پالتوی یک‌یهودی ۱۹ ساله بنام « ناتانسون »[2] بهنگام ورود بیکی ازسینماهای پایتخت که قرار بود خرابکاری درآنجاصورت گیرد ، منفجر شد . عواقب این خرابکاری های شتابزده و اعمال نامربوط درمبارزات‌قاهره‌ای ، که ازطرف مربیان اسرائیلی وجوانان یهودی مصری انجام میشد، ازنظر ضایعات مادی حاصله و نتایج سیاسی بدست آمده قابل قیاس نبود. در۱۴ ژوئیه ۱۹۵۴ ، چنددقیقه‌پس‌ازانفجاراین مواد منفجره، پلیس‌مخفی مصر ، به‌دستگیری‌تقریباً همه‌ی‌اعضای‌شبکه «جاسوسان‌وخرابکاران بنفع‌اسرائیل» توفیق یافت . این عده‌برروی هم یازده نفر بودند که بین‌آنان یک دکترجوان بیمارستان یهود بنام « مارزوك»[3] ، «ساموئل آذار»مربی ودوست «الی کهن»،

1 - Natanson 2 - Marzouk 3 - Marzuk

مارسل نی‌نیو»[1] زن جوانی که کارمند مؤسسه توریستی «گرونبرگ» بود و بالاخره «ماکس بنت»[2] یک آلمانی یهودی که بدون ارتباطی با سلسله خرابکاران، توفیق یافته بودبسبب‌خدمات برجسته‌و فوق‌العاده‌اش به‌سرویسهای اطلاعاتی اسرائیل ، به قاهره اعزام شود ، بچشم میخورد .

مدت مدیدی پس ازوقوع این اتفاق ، تل آویو از«ماکس بنت» که بعنوان نماینده مؤسسه آلمانی متخصص تهیه‌اعضای مصنوعی بدن، برای‌مصدومان جنگ، وارد مصر شده پس از توفیق در بر قراری‌ارتباط شخصی با«ژنرال‌نجیب»، درنتیجه بی احتیاطی گروه «دارلینگ - فرانک» دچاراشتباه‌شده وبدست پلیس مخفی‌مصر گرفتارگردیده‌بود ، اطلاعی نداشت. بدنبال‌مدتی‌قطع رابطه ، تل‌آویو، «مارسل نی‌نیو» کارمند جوان آژانس‌مسافرتی«گرونبرگ» رامأمورکرد که همکار فراموشکارخود«ماکس‌بنت» راکه بدستورالعمل بسیارجدی مربوط به‌تعقیب مأموریت اطلاعاتی خویش، (بدون ارتباط مستقیم باگروههای‌دیگر هدایت شونده ازجانب دارلینگ - فرانک» ، اعتنائی نکرده است ، پیداکند. اماظاهراً مارسل نی نیوی جوان، درآنوقت، بدون رعایت حدود احتیاطهای‌لازم، ماموریت خودراانجام داده وجاسوس منزوی رادرچندین نوبت ملاقات کرده بود. زیرا به محض اینکه « شبکه خرابکاران » ازطرف‌پلیس‌مخفی مصرکشف شد ، «ماکس بنت» بفوریت بازداشت‌گردیدوحال آنکه « جون‌دارلینگ» بموقع ، توفیق فرار یافت و« پل فرانک» نیز چندروزبعدمصررابسوی آلمان ترك کرد . درجریان این وقایع، « الی کهن » که درسال ۱۹۵۲ برای نخستین باربااتهام « فعالیت صهیونیسم‌افراطی» ازطرف پلیس مصر بازداشت‌شده‌وپس ازتحقیقات بسیار جدی آزادی یافته بود، جزء گروه « خرابکاران»شدوبتوصیه«ساموئل‌آذار» آپارتمانی برای فعالیت های‌زیر زمینی درقاهره اجاره کرد .

درسال ۱۹۵۴ ، وقتی تمام اعضای شبکه خرابکاران حتی مربی«الی» « ساموئل‌آذار» بازداشت‌شدند ، پلیس ازوی تحقیقات جدیدی‌بعمل آورد. اما « الی » این بارنیز موفق‌شد پلیس رانسبت به بیگناهی خودمتقاعد سازدودوباره آزاد گردد .

درهفتم سپتامبر هنگامیکه ماجرای فعالیت « خرابکاران» دردادگاه مطرح بود ، جراید مصرواسرائیل، تاحدودی به فاش کردن موجودیت‌آن پرداختندودولت ناصرکه هنگام بازداشت‌این عده نسبت جنایتکاری بآنان‌داده بود، ازنظردلائل‌سیاسی‌ناچار بود که هنگام طرح دعوای « خرابکاران»دردادگاه،

1- Marcelle Ninio 2- Max Bennet

دست به تبلیغات زیادی بزند. موقعی که دعوا به مراحل پایان خودمیرسید، «ماکس بنت» در سلول خود، در زندان قاهره، دست بخودکشی زد ورأی قضات مصری درمورداین دعوادر ۲۷ ژانویه ۱۹۵۵ اعلام شد. بموجب این رأی «مارزوک» و«آذار»، دوستان «الی کهن» محکوم باعدام شدند ودو همدست دیگر آنان، «لوی» و«ناتانسون» جوان، به‌حبس‌ابدمحکوم گردیدند. «مارسل نی نیو» که دربرابرقضات آرامش‌خودرابدست آورده ودرحضورارباب جراید اظهارداشته بود اورا درزندان شکنجه کرده‌اند، باتفاق متهم‌دیگری‌بنام «داسا» به ۱۵ سال زندان بااعمال شاقه محکوم شدند. دوشریک‌جرم دیگرنیز به ۷ سال زندان محکوم گردیدند وبالاخره دومتهم آخر، ازاتهامات‌وارده‌تبرئه شدند. چهار روز بعدازاعلام‌رأی دادگاه‌در ۳۱ ژانویه ۱۹۵۵ - «مارزوک» و«آذار» اعدام شدند.

«الی کهن» ناگزیرتاسال ۱۹۵۶ درمصرباقی‌ماندوهنگامیکه درتاریخ ۲۹ اکتبر ۱۹۵۶ - نیروهای اسرائیل به صحرای سیناهجوم آوردندونیروی هوائی‌بریتانیا برای پشتیبانی‌ازپیاده شدن وپیشرفت قوای‌فرانسه‌وارد کارزارشد. او دریافت بهر قیمت که باشد ساعت عزیمتش ازمصر فرارسیده است. «الی» چون اکثر یهودیانی که درمصربسر میبردند، از آغاز عملیات سوئز، بازداشت‌ودریک‌مدرسه اسرائیلی واقع دراسکندریه زندانی شد. آنگاه‌پس ازعملیات نافرجام متفقین‌وبدست آوردن آزادی موفق‌گردید باتوسل به‌یک رشته عملیات مخفیانه‌مانندآنچه که درسابق برای کمک به فرار سایر یهودیان انجام میداد، مصرراترک کرده‌و بدنبال یک توقف کوتاه دراروپا، به‌اسرائیل عزیمت کند.

پیش‌ازآنکه‌این‌فصل راپایان دهیم، لازم است چند کلمه‌ای‌درباره سایر شخصیتهای این «درام» که تازمان‌حاضردرزندان‌هستند وبرخلاف آنچه که سعی میکنند جلوه‌گر سازند، درمصر نبوده، بلکه درزندانهای اسرائیل بسرمیبرند به‌بحث پردازیم‌واین بحث‌مخصوصاً به شخصی که «پل‌فرانک» نامیده‌میشود ارتباط دارد.

«پل فرانک» پس‌ازآنکه در ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۴ موفق‌شدبرای انجام مأموریتش وارد مصر شود به ارتقاء درجه درسرویس مخفی اسرائیل نائل آمد وهمچنان به‌خدمات شایان توجه خود بعنوان مأمور مخفی درآلمان‌واتریش ادامه داد. ولی سرویس مخفی اسرائیل دریافت که علیرغم دستورالعملهای، وی به مراودهٔ خود بامصریها، ازجمله «دریادارسلیمان» که اکنون دریک‌پست سیاسی دوین اشتغال دارد، وپل اورادرمصرشناخته بود، ادامه میدهدوازهمین رودرمورد اینکه «پل فرانک» درعین‌حال برای‌مصریها نیزکار میکندباومشکوک‌شد.

سرانجام «پل‌فرانک» ناگزیر ازورودبه‌اسرائیل‌شد ودرسال ۱۹۵۹ بوسیله یک دادگاه نظامی به ۱۲ سال‌زندان محکوم گردیدولی‌درجریان تحقیقات مربوط باین محاکمه، باردیگر «عملیات قاهره در ۱۹۵۴» مطرح شدوسرویس های‌مخفی اسرائیل‌به نتیجه بهت آوری رسید. نتیجه این بود که «پل‌فرانک» درآن‌زمان باایفای نقش‌دوجانبه، بامصریها همکاری داشته ودرسال ۱۹۵۴، پس‌ازفاش کردن هدف مأموریت وطرح خرابکاری های سیاسی برای مصریها، مبلغ چهل هزارفرانک از آنان گرفته است.

سرویس مخفی اسرائیل، توفیق فرار «پل‌فرانک» راازمصر، پس‌از ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۴، تنها بوسیله این خیانت‌توجیه میکرد، اما کار بدینجاخاتمه‌نمی‌یافت، زیرا «پل» درجریان تحقیقاتی که‌ازوی دراورشلیم بعمل آمد، نام‌دوافسر اسرائیلی رافاش کرد که اورابهنگام وقایع سال ۱۹۵۸ قاهره، وادار به‌شهادت نادرست کرده بودند. درنظر آندو، این شهادت‌غلط موجب‌میشد که مسئولیت عملیات‌مذکور، ازعهده وزیر دفاع وقت، آقای پینهاس لاون، که بسال ۱۹۵۵ ناچار باستعفاشده وجای خودرابه «بن گوریون» دادسلب گردد.
بدنبال‌افشای این اسرارازطرف «پل فرانک» بود که «عملیات‌لاون - بن گوریون» درسالهای ۱۹۶۰ - ۱۹۶۱ وباردیگر درسال ۱۹۶۴ برملاشدوچون‌صاعقه‌ای که برکشورفرود آید خاطرهٔ غم‌انگیزی برای اسرائیلی‌هابر جای نهاد.

کناره گیری مطلق «لاون» ازکارسیاسی - تفرقه حزب M.A P.A I رفتن دولت «بن گوریون»، «دایان» و «پرس» بدنبال کاریکه عاقبت سیاسی آن تشکیل وایجاد حزب مخالف R.A.F.I. شد، از جمله عواقبی بود که دراین‌اوقات‌گریبانگیر اسرائیل شد. دراین میان طوفان غم‌انگیزی که بوجود آمده بود ادامه داشت و علیرغم تلاش مداوم کمیته های رسمی ونیمه رسمی تحقیق، هرگزموفق‌به یافتن پاسخی باین‌پرسش‌نشدند که: مسؤول فاجعه سال ۱۹۵۴ قاهره که به قیمت جان‌جاسوسان «ماکس‌بنت»، «مارزوک» و«ساموئل‌آذار» تمام شد وعلاوه برآن موجب گردید که «مارسل‌نی نیوی» جوان ودیگر صهیونیستهای مصری برای‌سالهای‌سال به قعر زندان افکنده شوند، که بود؟.

۴

همگنی دشوار در اسرائیل

اقوام، برادران وخواهران «الی کهن» پس ازورود به اسرائیل دربیت-یام که در واقع ، حومه تل‌آ ویو درکنار دریا ، بسمت جنوب بود مستقر شدند. چند هزار مهاجر نیز که ازاروپای‌مرکزی، افریقای‌شمالی ومصررسیده بودند، مانندآ نان، حومه‌نوبنیادومدرن رابرای‌اقامت برگزیده وهمگی دراین زمین‌شن زار که بکناره سنگلاخ وپرازصخره منتهی‌میشدبسر میبردند. اینجا یک بابل حقیقی ازمجموعه کامل زبانهاوسنن وآ داب مختلف بود، تکیه کلام هریک ازمهاجرین «آ رایشگرمن ویابقال من بود،» ومقصود «آ رایشگر» ویابقالی بود که چون اوبه‌طایفه «اشکناز» یا «سفاراد» تعلق‌داشت. علت اساسی توجه عده بیشمار مهاجران به‌بیت - یام نزدیکی این‌منطقه به‌تل‌اویو وامکانات نامحدود آن از نظریافتن کاروپرداختن بامور بازرگانی بود .

خانواده «کهن» مدت شش سال عملاازالی» اطلاع وخبری نداشتند، گاه‌گاه یک‌مهاجرتازه مصری که ازراه ایتالیا یافرانسه بآنجا میرسیددرباره فعالیت های پنهانی صهیونیتسی‌فرزند یا برادرشان خبر مختصری بآنان‌میداد ویکبار نیزاز خواندن کارت پستالی که بوسیله یکی ازدوستان مقیم‌ایتالیاازطرف «الی» فرستاده شده بود، ازسلامت اوونیزاینکه دراسکندریه بسر میبرد آگاهشدند.

آ نگاه دریکی ازروزهای نخستین ماههای ۱۹۰۷ ، «الی» با آخرین موج مهاجران یهودی ، مصر راترك کردوپس ازتوقف کوتاهی دریکی‌ازبنادرایتالیا باتنها چمدانی که توانسته‌بود ازاموال خوددرمصرنجات دهدواردتل اویوشد.

برای جستجوی‌اقامتگاه خویشانش به «بیت - یام» رفت وهنگام‌ملاقات با برادرکوچکش «البرت آبراهام» شنید که وی ازمادرش می پرسد که این آقا کیست؟ . پرسش کوچولوئی که پس‌ازشش‌سال جدائی، قادربشناختن برادبزرگش نبود ، معنای‌عمیق‌تری‌را نیز در برداشت، زیرا « الی » در خانواده‌ای که بسختی توانسته بود ، وضع خود را در محل تازه ، بازندگی جدید خویش منطبق کند ، تا مدت مدیدی‌واقعاًبیگانه تلقی‌میشد . سالها جدائی او ازخانواده‌ای که صرف فعالیت پنهانی در مصر شده و زبان عبری بسیار ادیبانه‌ای که‌در مدرسه فراگرفته و اینک ، آن را در مکالمات روز مره اسرائیل بکار میبرد ، در راه‌انطباق او با وضع جدید زندگیش مشکلاتی ایجاد کرده بود و اخلاق‌و روش وتربیت خاص « الی » که از زمان کودکی بدان عادت داشت برحجم این مشکلات‌می‌افزود . بنابراین بسیار جالب است بدانیم که «الی » بکلی از گفتن‌آنچه که بر او گذشته بود ودر باره آنچه که بدان نام « ماجرا »ی مصری‌گذارده بودند ، مانند بازداشت های پی‌درپی «عملیات معروف »واقدامات‌مربوط به‌مهاجرت‌های غیر قانونی ، به برادران و اقوام خود امتناع ورزیده بود .

یکی از برادرانش ، سالها بعد در بارهٔ او چنین شهادت داد : « الی » اسرار خود را در صندوق آهنینی که در درون خود کار گذاشته وکسی قادر به گشودن آن نبود ، پنهان میکرد ».

« الی »در این هنگام چون سایر مهاجرین جدید ، علیرغم آشنائی کامل نسبت به دولت یهود ، مانند غریبی دور از وطن ، خود را در میان اقوام‌خویش، تنها میدید و از این رو درصدد برآمد ، دوستان قدیم خود را در اسکندریه ،در اطراف و جوانب جستجو کرده با آنان تجدید عهد کند .

در اتاقی که خویشانش درآپارتمان خود باو اختصاص داده بودنـــد ، تاریکخانه کوچکی ترتیب داد و درآن با علاقه‌ای که دهسال پیش در مصر در خودسراغ داشت، به‌ظهورفیلم‌عکسهائی که‌برداشته بود پرداخت. در میان‌این‌ها،عکسهائی‌از رژه ارتش بمناسبت‌روز استقلال‌اسرائیل دیده‌میشد. در این رژه برای نخستین بار، غنائم جنگی بدست آمده در صحرای‌سینا که‌ساخت‌مصر و شوروی بود بنمایش گذارده شده بود .

مشکل‌خو کردن‌به‌زندگی‌جدید در اسرائیل چند ماهی طول کشیدو او از این فرصت استفاده کرد تا زبانهای عبری ، فرانسه‌و انگلیسی را یاد گرفته و چهار زبان دیگر ،اسپانیولی،ایتالیائی،آلمانی ویونانی‌را که‌در کلاسهای شبانه‌در اسکندریه آموخته بود تکمیل کند . او مانند سابق بخواندن کتابهای درسی‌درباره الکترونیک علاقه نشان میداد و قسمتی از وقت خود را نیز بخواندن‌رمانهای فرانسوی اختصاص داده بود . در تمام این مدت برای «الی» فراموش کردن

گذشته‌اش در مصر و مشاهده مرگ دوستانش بر چوبه دار، کار بسیار مشکلی بود، بخصوص که کوچه خانواده آنان در بیت ـ یام، «کوچه شهدای قاهره» نامیده میشد.

در اواخر سال ۱۹۵۷ «الی کهن» نخستین شغل خود را دراسرائیل بدست آورد، با اینحال باید گفت استخدام‌او در آغاز کارازطرف وزارت دفاع که ازفعالیت‌های پنهانی او در مصر آگاهی تام داشت، یک امر اتفاقی نبود.

با توجه به زبانهای متعددی که میدانست کار مترجمی به اوواگذارشد ولی این، یک کار کوتاه مدت بود. پس از مدتی به فعالیت‌او در این‌زمینه خاتمه دادند، زیرا آشنائی او بزبان عبری جدید، آنطورکه در اسرائیل بدان سخن میگفتند، بحدی نبود که برای ادامه خدمت او، بعنوان مترجم، در قسمت آرشیو، کافی باشد و او از آغاز جوانی فقط با عبری باستانی که متن کتابهای مذهبی بآن نوشته شده‌است، آشنائی کامل یافته بود.

«الی» اوائل‌سال ۱۹۵۸ کار دیگری پیدا کرد که برایش هیچگونه اشکالی نداشت. او در «هامشبیر»[1] مؤسسه‌مرکزی‌فروش «هیستادروت»[2] وابسته‌به سندیکای کارگری‌اسرائیل به‌عنوان‌محاسب بکارپرداخت. فعالیتش موردتوجه کارفرمایان قرار گرفت‌و بارتقاء رتبه‌ای که لیاقت‌آن را داشت‌نایل‌آمد. «الی کهن» که‌برای خود زندگی جداگانه ای ترتیب داده بود، در سال ۱۹۵۸ موفق‌شددرداخل‌اسرائیل به مسافرتهائی بپردازد که دیدار از «نگو» در«سدوم» و الیات[4] جزئی از این سفرها بود. او همچنین درسال ۱۹۵۹ تا مرز سوریه پیش‌رفت و این هنگامی‌بود که برخورد با مصر، پس از مبارزه در صحرای سینا، بکلی متوقف شده بود.

مرز اسرائیل و سوریه در این اوقات در شرف تبدیل به یک کانون خطرنسبت‌به‌امنیت اسرائیل بود. شبیخونها، حوادث مرزی، برخوردگشتی‌ها، رخنه تروریستها وسپس دستبردها وحملات حقیقی که‌درسالهای ۱۹۵۸-۱۹۵۹ شروع شد و تا قبل از شکست سال ۱۹۶۷ ادامه یافت.

«الی» که‌درباشگاه‌سربازان‌درتل‌آویو (باشگاهی که‌برای‌سربازان‌درحال‌مرخصی تشکیل‌شده‌بود) دوستان متعددی‌داشت، درسال ۱۹۵۹ بادوشیزه‌ایکه‌می‌بایست همسر او شود آشناشد ـ «نادیا» زیبا روی جوانی که‌اصلا اهل بغداد و مانند «الی» مهاجر تازه اسرائیل بود — نادیا نیز مانند «الی» و همه جوانانی که مایلند زندگی خویش را برای دولت یهود فدا کنند، روحیه همکاری صمیمانه‌ای داشت. تصمیم آن دو، به الحاق و پیوند قسمت و سر نوشتشان خیلی فوری اتخاذ شد و پس از انجام مراسم مذهبی، برسم شرقی، جشن بزرگی که در آن اعضای متعدد

1 - Hamashbir 2 - Histadrouth 3 - Sodom 4 - Elyath

هر دو خانواده شرکت‌داشتند برگزار شد.

در «بیت ـ یام» آپارتمان محقری در اختیار «الی» و «نادیا» گذارده شد و «الی» تا مدتی به کار خود بعنوان محاسب در مؤسسه «هامشبیر» ادامه داد.

«نادیا» بیاد دارد که شبی «الی» پس از ورود به خانه بدوگفت: «من شغلم را در هامشبیر ترک میکنم. در یکی از مؤسسات تجاری کار مهمتری بعنوان نماینده بمن میدهند ومن ناچارخواهم شد که‌گاه‌گاه مسافرتهائی بخارج بکنم» الی آن شب به همسرش نگفت که این چه‌مؤسسه‌ای است و برای تفهیم اینکه چرا مؤسسه مذکوررا تجاری می‌نامندبامشکلاتی مواجه‌شد، ضمناً به نادیا توضیح نداد که‌چرا چندروزبعد از آنکه تغییر شغلش را باو اطلاع داد سبیلهایش را بلند کرد.

بهرحال «مؤسسه» مورد بحث، چیزی جز سرویس‌مخفی اسرائیل نبود.

۵

سرویس های مخفی اسرائیل

شواهد ناشی از گزارشهای چندصدتن مأمورمخفی اسرائیل، مبنی براینکه آنان برخلاف تز جیمز باند عمل[1] میکنند حقیقت دارد و بیشک این امر، بر- اکثریت دهها هزار مأمور مخفی تمام ممالک روشن است.

سرویسهای مخفی اسرائیل که اسرارفعالیت آن چندین بار درمطبوعات بین المللی انعکاس یافته، یااز آن (پرده) برداشته شده است درخارج وداخل اسرائیل ناشناخته نیست. آنهاازسال ۱۹٤۸ دراین کشوربسیارمقتدروبانفوذندوحتی نسبت به نخست وزیرکه وزارت دفاع رانیزبرعهده داردداراى همان نفوذ هستند،

مأموران این سرویس ها بدون استثناء کارمنددولت اسرائیلند. آنان نیزمانند سایر کارمندان دولت حقوق ناچیزی دریافت می کنند که منطبق بااشل حقوقی معمول دراسرائیل است وبوسیله قرارداداجتماعی که بین سندیکای کارمندان و صاحبمنصبان کشوری ودولت بسته شده حمایت میشود. حداکثرحقوق رؤسای سرویسهای مذکور درماه ۱٫٦۰۰ لیره اسرائیلی برابر با (۲٦۵۰) فرانک فرانسه است که حق اولادوخانواده نیز جزء آن است وحداقل حقوقی که بیک مأموریا کارمند تازه کار میپردازند، ازیکسوم این مبلغ تجاوز نمی کند. بدین ترتیب میزان شباهت طرز زندگی یک جاسوس اسرائیلی وجیمزباند روشن میشود ونیزمعلوم

۱ ــ بااستثنای آقای اشکول که درروزپیش ازجنگ ژوئن ۱۹۶۷ پست وزارت دفاع را به ژنرال موشه دایان واگذار کرد.

میگردد که چگونه زندگی خصوصی،وحرفه‌ای آنها دراسرائیل یاخارج ازآن، درهتلهای لوکس، دورمیزهای باکارایا یادراتومبیلهای اسپورت میگذرد!

تاریخ تشکیل سرویس های مخفی اسرائیل ازدوران فعالیت دلیرانه اسرائیلی ها درفلسطین آغازمیشود. ستونهای یهود برای اینکه بتوانند باحملات اعراب مقابله کنند، ناگزیر ازایجاد تشکیلاتی برای دفاع مشترک بودند. تشکیلاتی که بعدها به «هاشومر»[1] (نگهبان) شهرت یافت. هنگامیکه عده مردم یهودی فلسطین افزایش یافت ورؤیای یک «زندگی ملی» در شرف تعبیربود، مدتهاپیش ازوقوع حوادثی که میرفت یک دولت مستقل یهودی تشکیل دهد، ارتش حقیقی و پنهانی «هاگانا[2]» یا«دفاع» شاخه های خودرادرسراسر کشور، شهرها، قصبه هاوازجمله کی بوتس هاگسترش داد. بموازات اقدامات «هاشومر»و«هاگانا» ایجادنقطه مرکزی یک سرویس اطلاعاتی که قادر به پیش بینی عملیات گروههای تروریستی عرب فلسطین و آگاهی از اقدامات وفعالیتهای رؤسای آنها درکشورهای همسایه فلسطین باشد، کاملا الزام آور بود. این نقطه اصلی سرویس مخفی اسرائیل درزمان قیمومت انگلستان برفلسطین «شروط یدیوت[3]» یا«شای»[4] که به معنای دقیق «سرویسهای اطلاعات» است، نام گرفت.

درسال ۱۹٤۸، «هاگانا»، «شای» و نیز گروههائی که از خود مدافعه میکردند مانند «ایرگون»[5] و «اتزل»[6] و «استرن»[7] که داغ «تروریستی» برآنها خورده بود باسرویسهای اطلاعاتی خوددردستگاه دفاعی دولت اسرائیل ادغام شدند.

دوشادوش اقدام برای ترکیب وتشکیل یک ارتش حرفه‌ای وبسیار مدرن اسرائیلی، در تشکیلات سرویسهای مخفی نیزاصلاحاتی شد تاآن رادرسطح رفع نیازمندیهای کشوری قراردهد، که ازهر سو، بوسیله دشمنان سوگند خورده برای نابودی آن، احاطه شده بود. مواظبت ومراقبت احتیاط آمیزی که دراستفاده ازاین سرویسهای اطلاعاتی موردنیاز دولت جوان بعمل میآمدقابل توجه و شایان ملاحظه بود، زیرا سرویسهای اطلاعاتی برای قطعه زمین تنگ ومحصوری که بصورت نواری درمرزهای بیحدطولانی کشیده شده بود، بمنزله استراتژی عمیقی بود که تاقلب سرزمینهای همسایه امتداد یافته است. درمنطقه خاورمیانه، هر چیزی ممکن بوددرعرض چندساعت، همه نقشه هارانقش برآب کندوازاینروپیش بینی

1- Hashomer 2- Hagana 3- Shrouth yediot 4- Shay
5- Iregon 6- Etzel 7- Stern

هرنوع تغییرات ، حرکات ، جنبشهاوعملیات‌احتمالی‌قدرتهای کشوری ولشگری کشورهای همسایه، وظیفه سرویسهای اطلاعات بود. بدین گونه‌سرویسهای مخفی اسرائیل، بیش ازآنکه درداخل کشورفعالیت داشته باشنددرخارج‌ودر کشورهای بیطرف و ممالک دشمن بکاربی پرداختند . این سرویسها که سرانجام بسال ۱۹۵۰ ، سازمان نهائی وکامل یافت و تا امروزباستثنای تغییرات مختصر ۱۹۶٤ ، دریکی چند اداره‌آن ، بقوت وقدرت خودباقی‌است عبارتنداز :

۱ - سرویس اطلاعات ومدارك که دراسرائیل «موساد[1]» شهرت‌دارد و مأمورانآن بیشتر درخارج ازکشور فعالیت می کنند .

۲ - سرویس‌اطلاعات ارتش که نام آن « مودئین[2] » و شاخه‌ای نظامی از سرویسهای مخفی است‌که حدود فعالیتهای آن مربوط به عملیات نیروهای نظامی دشمنان‌اسرائیل میشود .

۳ - سرویس امنیتی داخل اسرائیل که با نام « شین - بط[3] » شناخته شده است . این اسم ، مختصر شده « شروطهابی تاشون[4] » است ، « سرویسهای امنیتی » نامی که بغلط به تمام سرویسهای مخفی‌اسرائیل اطلاق شده وحال آنکه ، کارآن عملیات‌ضدجاسوسی درداخل مرزهای اسرائیل میباشد.

٤ - یک اداره تحقیقات ومدارك که بخشی از وزارت امورخارجه «اورشلیم » بشمار میرود . کار این اداره‌که با مجموع سرویسهای مخفی اسرائیل همکاری داردبیشتر گردآوری مدارك سیاسی‌مربوط به کشورهای‌عربی است .

۵ - یک اداره تجسس که جزئی‌ازپلیس اسرائیل‌است.وظیفه‌این‌اداره انجام‌امورپلیسی مربوط‌به‌ضدجاسوسی‌است‌وتنهاموقعی‌واردعمل میشود که‌پرونده‌ای ازطرف « شین-بط » برای‌اجرای مراحل قانونی بدان محول گردد .

بدین ترتیب «موساد»یا« سرویس‌اطلاعات‌ومدارك»مهمترین شاخه سرویسهای مخفی اسرائیل‌است که‌درخارج‌ازکشورفعالیت‌میکندوهنگامیکه‌جراید خارجی ، موضوعی رادرباره سرویسهای جاسوسی‌اسرائیل‌مطرح می کنند، قضیه بحق یاناحق ، مستقیمابه «موساد» یایکی‌ازماموران آن ارتباط پیدامی کند . البته عملیاتی نظیر بازداشت ادونف آیشمن، یاتعقیب دانشمندان‌آلمانی‌درخدمت مصر نیز، ازکارهای « موساد»بوده است .

1- Mossad 2- Modiin 3- Shin_Beth 4- Shrouthe_Habitachon

هریک‌ازاین‌پنج سرویس یادشده باتوجه به وضع‌وموقع‌سرویس، بوسیله یک‌رئیس کشوری یاافسرارشد ارتش یاپلیس‌اداره میشود ، ولی در راس همه آنها « شخص منتخب دولتی » قرار دارد که به عبری « منومه آل شروط هابی تاشون[1] » نامیده میشود . این شخص‌علاوه برایجاد هماهنگی درکلیه‌سرویسها، راسا اداره سرویس « موساد» رانیزبرعهده دارد. اوهمچنین بر اجتماع هفتگی مسئوولان سرویسهای مختلف‌که بامسئوولیت، دربرابر نخست وزیر ووزیردفاع ، تصمیمات عملیاتی بسیار مهم برای مجموعه‌سرویسها اتخاذ میکند، ریاست دارد. گذشته‌ازآن ، وی درمورد تعیین‌خط مشی سیاسی عمومی تحت‌کنترل یک کمیته نظارت ، معروف‌به کمیته «امنیت» پارلمان‌قرار داردوازطرف دیگر بوسیله یک کمیته‌مرکب‌ازچند وزیرمنتخب دولت‌مورد کمک قرار میگرد .

سرویسهای مخفی اسرائیل ، مرکب از « موساد» «شین-بط» و«مودئین» برای این کشور یک افسانه حقیقی‌بوجود آورده‌اند مانندافسانه‌خطاناپذیری، افسانه مرموزبودن وافسانه قهرمانان نمونه.

ازطرف‌دیگرشهرت یافتن‌به‌خطاناپذیری، مرموز بودن‌و قهرمانان‌نمونه ، از توجه تمجید آمیز افکار عمومی جهانیان ، به سرویسهای مخفی اسرائیل ناشی شده است . این‌افکار هنگامی‌بوجود آمد که جهانیان بااعجاب‌اطلاع یافتند که سرویسهای مخفی اسرائیل‌موفق شده‌اندادولف‌آیشمن‌جلادنازی رادر آرژانتین بازداشت کنند. این، گرچه یکی ازعملیات‌درخشان سرویسهای‌مذکور بوده‌است‌امادرحقیقت پرمخاطره‌ترین‌ویامهمترین‌آنهابشمار نمیرود. بااینحال این نخستین وشایدتنها عمل بزرگ مأموران تل آویو بود که‌چنان سروصدائی‌راه انداخت وجزئیات‌آن - البته نه همیشه‌بطور صحیح - درسراسرجهان منتشرشد.

برای آشنائی درست‌بامشخصات سرویسهای مخفی اسرائیل، بایدروی نوع وخصوصیات شخصیتی که‌آنها ازمأموران‌مطالبه می کنند بررسی کرد. رئیس اسبق این سرویس ها «منومه» « ایسرهارل » که خود در اسرائیل وخارج ازآن شخصیتی افسانه‌ای بشمار است، دراین زمینه بهترین توضیحات رادراختیار ما میگذارد : «هرگزیک جیمزباندویاشخصی از انواع ماجراجویان سینمائی رااستخدام نکردیم ، هیچوقت داوطلبانی‌را که هرروز برای کارکردن باماتماس گرفته وخدماتشانراارائه میکردند ، نپذیرفتیم، قاعده کلی ومقروات عمومی این بود که مابه‌شخصی پیشنهاد همکاری کنیم‌ووقتی‌نکررا پذیرفت ، قبول میکردیم که درسرویس های ما داوطلب خدمت شود. دلیل

Mènoumé Al Sheroûthe Habitachon

این مقررات ساده است . آنچه دردرجه اول مورد توجه است، این است که بدانیم چه عواملی، شخصی را بسوی این ماجراها سوق داده است . ما میخواهیم که افراد ما پاک، یعنی صمیمی، وطن پرست وبعبارت دیگرانسان باشند . دراین زمینه بیش ازهمه فروتنی، ناشناخته ومستعاربودن مأمورو کوشش وتوفیق اوبرای اختفای هرچه بیشترفعالیت هایش ، شرایط حسن تأثیردرسا رافراهم میاورد. اشخاصی که قادربه نگهداری شخصیت مستعارخودنیستند ویابنحوی از انحاء میخواهند بفرددیگری بفهمانند که فعالیتهای پنهانی انجام میدهند. ناچارند هرچه زودتر خدمت مارا ترك کنند.

تعداد کارمندان اداری ومأموران خارجی وداخلی سرویسهای مخفی اسرائیل از چهار صدنفر تجاوز نمیکند ودستمزد وحقوق آنان همانطورکه قبلا اشاره شد پائین تراز «نرم» معمول درسرویسهای مشابه کشورهای دیگراست. اما این مردان وزنان که اغلب ازمیان اهالی اسرائیل برای ارائه حداکثروطن پرستی ووفاداری خودنسبت به کشورواردخدمت میشوند، عموماً هم ازلحاظ اخلاق وهم ازنظرتخصص در کاری که انجام میدهند، واجد صفات برجسته وخصوصیات بسیارعالی وممتازمیباشند. کافی است دراین موردبه زندگی شخصیت افسانه‌ای« منونه ایسرهارل» نگاهی بیفکنیم تا از خلال تاریخچه مختصری دریابیم نیروی سرویسی که وی مدت دهسال آن را اداره میکرد ، از کجا سرچشمه میگرفته است. علاوه بر این وصف حال «الی کهن » که در آن دوره به کارگماشته شد، بطور اسفناك و غم انگیزی وضع روحی و ارزش انسانی مأموران اسرائیلی را روشن میسازد .

نام حقیقی «ایسرهارل » - «هالپرن[1]» بود ولی در اسرائیل او را بسبب کوتاهی قدش ، بشوخی «ایسرها کاتان »[2] یعنی (ایسرکوتوله) می‌نامیدند. وی درسال ۱۹۱۲ در شهر « شاگال ویتبسک[3] در روسیه بدنیا آمد . پدرش کارخانه دار کوچکی بود که پس از حادثه بلشویکها به لتونی پناهنده شد . درسال ۱۹۲۹ وقتی ایسر ۱۷ ساله و عضو نهضت جوانان صهیونیست دست چپی بود، با یک چمدان و یک هفت تیر که از راه قاچاق بدست آمده بود واردفلسطین شد و در «هرزلیجا[4]» در نزدیکی تل اویو بعضویت یک کی بوتس درآمـد. «هالپرن » که از طرف دوستان قدیمش به « کارگر کاری و خستگی ناپذیـر » موصوف شده بود ، مدت چند سال در یک باغ مرکبات در آن منطقه بکارپرداخت و سرانجام درسال ۱۹٤۲ پس از گذاردن نام عبری «هارل» بر خود ، واردصـف گارد کشوری فلسطین شد.(واحد دفاعی یهودی که ازطرف فرماندار بریتانیائی فلسطین برسمیت شناخته و سرپرستی میشد) .

1-Halpern 2- Hakatan 3- Shagall Vitebesk 4- Herzlija

بهرحال یک حادثه کوچک می‌بایست سرنوشت «هارل » را باین‌شرح تعیین میکرد :

یک افسر انگلیسی باو ناسزا گفت ودر حضورش به دین یهوداهانت کرد. هارل‌بااینکه هیچوقت اعتقادی بمذهب نداشت و بدان عمل نمیکرد ، مشت محکمی به گونه افسر انگلیسی نواخت و این تقریباً شبیه عمل « داود » کوچک درقبال «گولیات » غول بود . افسران انگلیسی باو پیشنهاد کردند برای خطائی که مرتکب شده است عذر خواهی کند ولی «هارل » خودداری کرد واز کـار اخراج شد . او کمی بعد مأمور «شای » سرویس اطلاعاتی مخفی «هاگانا » شد ، سرویسی که سفیر فعلی اسرائیل در هلند « داوید شیلتیل رئیس وقت آن بود . «داوید » فوری صفات استثنائی «هارل » را درك کرد و اورا مسؤول امنیت‌داخلی تشکیلات پنهانی ساخت . مدتی بعدازآن «هارل» به ریاست «شای » در منطقه تل اویو رسید و ازآنجا بود که با اداره کنندگان هاگانا مانند «گالیلی » وزیر کابینه اسرائیل،« داوید بن گوریون » نخست وزیر سابق و سایرین آشنا شد . بدنبال این امر پله های ترقی یکی یکی بوسیله «هارل » پیموده شد و او بـــه بزرگترین مقامات سرویسهای مخفی رسید و هم او بود که از آغاز تأسیس دولت اسرائیل در ۱۹۵۳ از «شای » زیر زمینی گرفته تا « شین - بط » شاخه ضد جاسوسی در اسرائیل را اداره میکرد .

در این تاریخ مدیریت سرویسهای مخفی و همچنین‌مسؤولیت «موساد»از طرف بن‌گوریون نخست وزیر و وزیر دفاع باو سپرده شد و بن‌گوریون ویرابه‌سمت مشاور مرموز خود که بیش از همه از او حرف شنوی داشت منصوب کرد . او شایستگی‌این مقام را داشت چنانکه با تکیه به صفات خاص و عالی خود و مراقبت و تأکیدی که همواره در مورد مقررات خود برای اتخاذ یک روش عالی اخلاقی ، همراه با حسن انجام وظیفه بی شکست ، بکار میبرد و نیز به کمک علاقه و ایمان بیحد و حصرش بکاری که در پیش داشت ، قادر به تشکیل و اداره چنان سرویس مخفی شد که در تمام مراحل فعالیت خود ، علیرغم‌نقضهای کمی ، از نظر کیفیت کار ، موفق و سربلند بود .

البته داستان « ایسر هارل » که عدهٔ کمی از اسرائیلی‌ها از آن‌آگاهند تا زمانی که بین اسرائیل و همسایگان عربش ، عهد نامه دائمی صلح منعقد نشده ، همچنان پشت پرده خواهد ماند، ولی اینک افشای مطالب مربوط به وضع قاعده خاصی از طرف « هارل »، که در انجام امور اورا با همان مخاطراتی که مأمورانش مواجه بودند روبرو میکرد ، مجازاست. «قاعده‌ای که اغلب‌مورد قبول همکاران او نبود و پس از استعفای « هارل » در سال ۱۹٦۳ ، همواره بموجب

آن اعمال اورا مورد انتقاد قرار میدادند». از جمله اینکه : «مکرر به کشورهای عربی سفر کرده است ـ که زن و فرزند او نیز از کار واقعی شوهر و پدر خود آگاه نبودند ـ که او طرح ربودن آیشمن را تهیه کرد و خود جزو گروهی که مأمور ربودن آیشمن از بوئنوس آیرس در آرژانتین بود شرکت جست ـ که خود او جلاد نازی را اسکورت کرد ، در یک هواپیمای اسرائیلی خوابید و از فرودگاه لیدا به اورشلیم رفته‌وبه بن‌گوریون اطلاع داد که آیشمن‌در اسرائیل است . »

فعالیت‌سرویسهای مخفی اسرائیل تنها به جاسوسی در کشورهای‌عربی یا ضدجاسوسی دراسرائیل‌و یاشکارنازیهای قدیم‌محدود نمیشود. روزی درسال ۱۹۶۲ ، از طرف بن گوریون به « ایسر هارل » در باره پیدا کردن‌یک طفل و آوردن آن به اسرائیل‌دستور رسید. این‌مربوط به داستان معروف«ژوزف کوچولو» «یوسل شوماخر»[1] است . این کودك بوسیله‌و زیر نظر پدر بزرگش که یهودی متعصبی بود ، ربوده و پنهان شده‌بود؛ زیرا که پدر و مادر طفل ، مخالف‌مذهب بودند و پدر بزرگش میخواست کودك را از نفوذ ضد مذهبی آنان رهائی بخشد . وقتی‌اقدامات پلیس‌اسرائیل‌برای یافتن‌طفل درداخل مواجه باشکست‌شد،این نکته پیش آمد که‌ویرا درنقطه‌ای خارج‌ازکشورنگهداری میکنند.

«ایسرهارل»به‌پاریس‌رفت‌ودردفترگمنامی که‌دریک‌آپارتمان دراختیار داشت ستادوتختخواب‌سفری‌خود رامستقرساخت‌وازآنجاعملیات‌مربوط به «شکار» کودک رابه‌کمک مأموران خودآغازکرد. شش هفته بعد، یوسل کوچولو راکه‌در بروکلین‌امریکا،پیش‌یک‌خاخام مخفی بودیافتندوباکمک پلیس نیویورك،نزد اقوامش بازگرداندند. دراین‌ماجرا « ایسرهارل » باروش ودقت‌خاص‌خودتمام انجمن های یهودی سویس،فرانسه، بلژیک‌وهلندراچنان زیر نظر گرفته بود که بزودی فعالیت به جانب نیویورک وبروکلین‌هدایت شد و موجب پیدایش کودک گردید . *

1- Yossel

* ازمیان داستانهای‌طنزآمیزی که به‌مقررات‌معروف‌سرویس‌مخفی‌اسرائیل که قبلا بدان اشاره شد، نسبت میدهند،یکی هم این داستان است : «هرگز ازیك خاخام برای جاسوسی استفاده نکنید» . در یك مرحلـه بسیار حساس از جستجوی‌کودك بنظر رسیدکه یکی ازخاخامهای لندن میتواند اطلاعات ذیقیمتی درباره ربودن یوسل‌کوچولودراختیار بگذارد. از این رو«ایسر هارل»تلگرافی به خاخام مخابره کرد وتقاضا نمود که برای انجام یك عمل ختنه به آمستردام بیاید. خاخام فوری به آمستردام آمد ولی به محض ورود او را در اطاق هتل

« هارل »مردسرسخت وناسازشکار ، درسال ۱۹۶۳ پس‌از انجام‌دوگونه عملیات که برای مردم ناشناخته است از کارکناره گرفت . عملیات نخستین که بیشک ازلحاظ روانی سبب‌عملیات دوم شد، مربوط به‌ماجرای «اسرائیل‌بیر[2]» بود . جریان بدینشکل آغاز شدکه « هارل » علیرغم مخالفت‌بن گوریون اصرار داشت ، مشاور نظامی بن گوریون و مورخ نظامی‌ارتش،«اسرائیل‌بیر» رابوسیله دستگاههای خودتحت مراقبت‌قرار دهند . اتفاقا کمی بعد مسلم‌شد که «هارل » شامه‌ای تیزترازارباب خودداردواقرار « بیر» باینکه بسودیک‌نیروی خارجی سالها دراسرائیل جاسوسی کرده است،بن‌گوریون وهمه مردم اسرائیل رادربهت وحیرت فروبرد . « بیر» پرونده‌های‌بسیار سری‌دفاع‌ملی رادراختیارداشت وتاروز بازداشتش بوسیله‌نفرات «هارل » ازاعتماد کامل‌رؤسای خودبرخوداربود این قضیه گرچه برای «هارل» افتخاراتی کسب کرد،اما برروابط اووبن‌گوریون تیرگی افکند و موجب گردید که رئیس سرویسهای مخفی به جانب گروهی از وزیران و رهبران حزب که از مدتها پیش بدنبال عملیات « لاون » تمایل به کناره گیری بن گوریون داشتند ، کشیده شود . اما جدایی قطعی این دومرد که مدت ۵۰سال یکدیگررامتقابلاستایش کرده ونسبت‌بیکدیگراعتماد متقابل داشتند در ماجرای فعالیت دانشمندان آلمانی درمصر صورت گرفت .

1- Israel Beer

محبوس‌کردند و به‌طرح‌پرسشهای لازم پرداختند. مرد بیچاره آنچه‌که میدانست برای مأموران «ایسرحال» تعریف‌کرد ودرپایان با استغاثه‌گفت اکنون‌که به‌همه سئوالات شما پاسخ دادم اجازه دهیدکه عمل ختنه را شروع کنم و باکمال تعجب آگاه شدکه انجام‌چنین عملی در بین نیست و همانطورکه آمده است میتواند به لندن بازگردد.

لازم به تذکر است که سرویس اطلاعات اسرائیل همیشه در صدد برنامه ربودن اشخاصی مانند عملیات مربوط به آیشمن نیست، مثلا وقتی « ایسرهارل » بوسیله مأموران خود مطلع شدکه‌یوسل‌کوچك در بروکلین دریك جامعه مشهور «هاسیدیم » بسر میبرد ، تلفنی از سفیر اسرائیل در واشنگتن «ام‌ـ آـ‌هارمن» خواست‌که از روبرت کندی‌وزیر دادگستری امریکا بخواهدکه پلیس فدرال بطور قانونی برای آزادی‌کودك مذکور دخالت‌کند. سفیر پشت تلفن‌کمی تردید نشان داد و از امکان بروز مشکلات سیاسی دراین زمینه ابراز نگرانی‌کرد. «هارل» که ازحمایت بن‌گوریون وخانم‌گلدامایر برخوردار بود و فرمولهای دیپلماتیك را درك‌نمی‌کرد پرخاش‌کنان به سفیر گفت،«من دراین باره عقیده شمارانخواستم. از شما خواهش میکنم بیدرنگ به‌آقای کندی مراجعه کنید و کاری را که از شما خواسته‌اند، انجام دهید»

دولت اسرائیل ازسالها پیش بوسیله مأموران اطلاعاتی خود ، درجریان فعالیت نازیهای قدیم مقیم قاهره که بخدمت سیاستهای ضد اسرائیل و ضد یهود درآمده بودند ، قرارداشت . اما ازسال ۱۹۵۶ پس ازشکست ارتش مصر درصحرای سینا ، ناصر تعدادی ازدانشمندان آلمانی راکه ابتد درخدمت رایش سوم وسپس محبوس متفقین بوده ودرکشورهای ایالات متحده واروپا به پیشرفت تکنیک های جدید هوائی وبالستیک کمک کرده بودند ، به مصردعوت کرد . این عده پرفسورهای معروف « پیلز [1] » و « گوئرگ [2] » و سایر کارشناسان موشکهای «و ـ یک »و « و ـ دو» بودندکه همواره یاد غم‌انگیزی از نبرد انگلستان بخاطر می آورند وهمانها که در مقابل دریافت پولهای هنگفت عهده‌دار انجام وظیفه شومی علیه‌اسرائیل ، یعنی فراهم کردن موشکهای هدایت شونده ازراه دوروبابردمتوسط برای ناصر شده بودند .

اسرائیل ازتهیه این طرح زیاد نگران نشد. شاید بدین علت که به معلومات این دانشمندان آلمانی پروردهٔ مکتب قدیم ارزش کمی قائل بود و اعتقاد داشت که آنان بعلت عدم وقوف بر اغلب اطلاعات و اکتشافات جدید، قادر به بهره‌گیری ازعلوم وتکنیک های جدید درساختن موشکهای مدرن هستند، ولی این کار مانع آن نشد که جهانیان آگاهشوند مصردارای موشکهای باارزشی است که هرچند، درساختمان آنها ازنظر هدایت ازراه دور ، دقت کافی بعمل نیامده ولی بهرحال این کشور قادراست هر نقطه ازخاک اسرائیل راکه بخواهد باتجهیزات ووسایل، حتی اتمی خویش زیر آتش بگیرد.

فعالیت برای کسب اطلاعات لازم درمورد خدمت کارشناسان ضدیهود آلمانی درمصر، یک مبارزه بین‌المللی بود که باحرارت وجدیت هرچه بیشتربوسیله «ایسرهارل » رئیس سرویسهای مخفی اسرائیل، که باردیگردریک کشور بیطرف مستقر شده بود، اداره وهدایت میشد . هنوز خیلی زوداست که بتوان اعلامیه مصر رادرجریان این مبارزه ، دراین مورد که تمام عملیات مداوم آن زمان، کارسرویسهای مخفی اسرائیل است تائید یاتکذیب کرد؛ عملیاتی که دراین اعلامیه ازآنها یادشده بود عبارت بودند از: ارسال نامه‌های تهدید آمیز به خانواده‌های دانشمندان درآلمان فدرال، فرستادن بسته‌های مواد منفجره ازهامبورگ وانتقال آن بمصر، مبارزه مطبوعاتی در اروپاوامریکا و فعالیت های سیاسی روز افزون که بطوررسمی ازطرف سفارتخانه های اسرائیل درسراسرجهان انجام میشد .

« ایسرهارل » که برای اداره وهدایت این مبارزه ازطرف بن گوریون نخست وزیر داوای اختیارات تام وباصطلاح« سفید ـ مهر » بود، دراین زمینه با

1- Pilz 2- Goerg

کسب اطلاعات کافی درباره کاردانشمندان آلمانی درقاهره فعالیت میکردولی یکبار، بن گوریون واطرافیان اودروزارت دفاع متوجه شدند که ممکن است عملیات « هارل » روابط پنهانی وزارت دفاع اسرائیل راباآلمان فدرال بنحواصلاح ناپذیری، تیره کندوحال آنکه درآنموقع اسرائیل مقدارقابل توجهی ازسلاحهای متنوع دفاعی ازآلمان دریافت میکرد. بن گوریون لازم دیدکه فورا«ایسرهارل» رادرکشاکش مبارزه فراخواند وضمن توضیحاتی درباره ضایعات سیاسی ونظامی ناشی ازعملیات وی، ازاوبخواهد درباره آنچه که« هارل »وطرفدارالف و«مادام گلدامایر»وزیرخارجه به آن نام «سلاح مطلق» بدان داده بودند وباهتمام دانشمندان آلمانی دراختیارناصرقرار داشت ، مدارک دقیقی ارائه کند. «ایسرهارل»مرد موردا‌عتماد بن گوریون، ازده سال پیش عادت نداشت رئیس رانسبت به اطلاعات وقول خود مشکوك ببیند.

«جانشین من مدارك لازم راتهیه وارائه خواهد کرد» باخشم بسیاراین عبارت را به نخست وزیر گفت و با بهم کوبیدن در، اطاق کار بن گوریون را ترك کرد . فردای آن روز کشور آگاه شد که « هارل »استعفانامه خودرابه نخست وزیر تسلیم داشته است . *

پس ازاستعفای « هارل » سرویسهای مخفی اسرائیل بوسیله یک افسر ارشد و نامدار ارتش اداره میشود. بنظر میرسد که در « استیل » عملیات مخفی با مدیریت این شخص تغییری داده شده ولی روحیه حاکم براین سازمان مانند سابق باقی مانده است .

اما درباره دقت عمل این «وسیله مؤثر وشایان توجه، یعنی سرویسهای مخفی، کافی است یادآورشویم که قسمت مهمی ازپیروزی اسرائیل درژوئن ۱۹۶۷ مرهون اطلاعاتی بود که بوسیله شاخه‌های متعدداین دستگاه دراختیار ارتش قرار گرفت .

باتوجه به حقایق واوصاف عمومی سرویسهای مخفی اسرائیلی وکیفیت روحی بی‌غل وغش ووطنپرستی زعمای آن بود که بسیج« الی کهن » بوسیله این سرویس صورت تحقق گرفت .

مهاجری که تازه وارداسرائیل شده امابوسیله رفقای صهیونیست دوران فعالیت های زیرزمینی مصر، کاملاشناخته شد بود، بامزایائی مانندتسلط خاص بمکالمه بچندزبان، مخصوصاعربی ، علاقمندی به کشور ومسأله یهود وصهیونیسم درستکاری ، شجاعت وبطوریکه مشاهده‌خواهیم کرد داوطلب بودن ، همه‌آنهااز

* « ایسرهارل » درسال ۱۹۶۵ بعنوان مشاور لوی اشکول نخست‌وزیر اسرائیل درامورامنیت ملی بکارباز گشت، ولی درسال ۱۹۶۶ در نتیجه سوءتفاهم با نخست‌وزیردوباره کنار رفت.

«الی» آن نوع اسرائیلی خاص راساخته بود که سرویسهای مخفی این کشور میل دارند آنان رادرکشورهای دشمن بکار بگمارند.

باتقلیدازروسیه شوروی، اسرائیل ازنخستین مراحل استقلالش بخوبی میداند که هیچ چیزی جای یک جاسوس اسرائیلی اصل راکه درکشورهمسایه بکار گمارده شودنمی گیرد. آمادگی ایدئولوژیکی، وطنپرستی، وآشنائی کامل به نیازمندیهای وطن وصمیمیت وکوشش که اساس شجاعت است، ازچنین افرادی، مأموری درستکار وواقعی میسازد که برای هدف معینی غیرازماجراجوئی، یاکسب درآمدنقدی که ممکن است باشکست روبرو شود، کارمیکند.

تمام این اوصاف درباره «الی کهن» صدق میکرد وبهمین دلیل بود که دریکی ازروزهای ۱۹۶۰ وی به همسرش گفت که کارش راتغییر داده وآنگاه گذاشت که سبیلهایش بلند ترشود.

«الی» بعنوان مامور به استخدام«موساد»درآمده‌وزیر نظر«ایسرهارل» قرار گرفته بود.

٦

جاسوس کارآموز

هیچیک ازصدهاعابری که درآن روزتابستانی سال ۱۹۶۰، درخیابان النبی[1] تل آویو در حرکت بودند به تمرین عجیبی که دو مرد بظاهر بایکدیگرمتفاوت درحال انجام آن بودند، توجهی نداشتند. آنکه‌اندامی‌متناسب وقدی بلند داشت «الی کهن» ودیگری که یکسروگردن ازاو کوتاه تربود، با ظاهری چاق اماورزیده‌وچهره‌ای مشخص‌شده، بوسیلهٔ ابروان‌پهن‌وسبیلهای‌پرپشت، مربی «الی» بشمار میرفت که‌اورابرای انجام مأموریتی درسوریه‌تربیت میکرد.

«الی» مربی خود را «یی‌تسهاک[2]» (اسحاق) صدا میکرد ولی گاه نیز لقب «درویش» راکه همکارانش باوداده بودند برزبان میاورد. «الی» زیرنظردرویش سرگرم انجام یکی ازتمرینهای متعددی بود که‌میبایست‌قبل‌از اتخاذ تصمیم برای اعزام اوبه‌مأموریت دریکی ازکشورهای‌عربی‌بپایان‌برساند. این تصمیم دوجانبه اتخاذ میشد و«الی» میتوانست‌تاآخرین‌دقایق حرف‌خودرا پس گرفته وازرفتن به مأموریت سرباززند. دراین مورد درویش‌عادت داشت که بی دربی موضوع رابالحنی پدرانه به«الی» گوشزد کند:اگر ازااستخدااست پشیمانی‌واگر کوچکترین شک وتردیدی درتوانائی‌انجام‌مأموریت‌داری‌بگو، ماازهم‌جدا خواهیم شد. ماباهم عقد کاتولیکی نبسته‌ایم، هیچ نگرانی نداشته باش وتصور نکن برای وقت گمشده دراین میان، ازتوکینه‌ای بدل گرفته شود ...» درویش دربایان سخنان خود میگفت«توکاملاحق‌داری که مشکوك

1-Allanby 2 -Yitslak

باشی ...» وبانگلیسی اضافه میکرد: No hard Feelings».

نتیجه این گفتار وبخصوص عبارت آخرین، همیشه این بود که خون بگونه جاسوس درحال تعلیم بدودو«الی» باخودداری ازبروز خشم خودد رپاسخ درویش میگفت :

آیا من برای آن داوطلب شده‌ام که هرلحظه فکروتصمیم خودرا تغییردهم؟ .. وقتی مسالهٔ امنیت کشور در پیش است چگونه میتوان ازپشیمانی سخن گفت ؟ »

اونیز عادت کرده بود حرفهای خودرا باجملاتی محکم حاکی ازوضع استوار روحی خود، خاتمه دهد: «خون من ازکدامیک ازآ نان که اینک در کشورهای دشمن بسرمیبرند رنگین تراست ؟ »

« الی کهن » و«درویش» درخیابان النبی درمرکزتل اویو، بامداد دررفت وآمد بودند وفقط برای نوشیدن آب پرتقال یابلعیدن یک ساندویچ بود که نزدیک فروشنده دوره گردی توقف میکردند . هنگام ظهرخیابان ازهزاران عابری که باشتاب وارد مغازه ها وسینماها که دراین خیابان اصلی شهر، فراوان وجود دارد، میشدند . « الی » میدانست که درمیان این هزاران گذرنده ، دونفر که بادیگران فرق دارند ، درتعقیب اوهستند. درویش موضوع تمرینی راکه انجام آن خیلی ساده، لکن درچهارچوب کارآموزی« الی » خیلی ضرورت داشت برای اوتشریح کرده بود . « الی » میبایست دومأموری راکه درتعقیب اوهستند باز-شناسد .

«ازخیابان بگذروواردپیاده رومقابل شو»؛ درویش باودستور میدهد: نزدیک کیوسک روزنامه فروشی توقف کن ، به عکسهائی که بنمایش گذارده شده است نگاه کن ، جلوی درورودی یک مغازه لحظه‌ای بایست، درنظرداشته باش که تراتعقیب می کنند ، بدون وقفه همه جاسعی کن آنان رابشناسی، اما بدون واهمه وبی آنکه دست وپای خودراگم کنی، بی آنکه به پشت سربنگری ویانظر عابرین را بخودجلب کنی» .

درویش سعی میکرد به «الی» بفهماند که: امروز دوستانت به تعقیب تو پرداخته اند اما فردادشمنانت دست باین کار خواهندزد وهنگامیکه درقاهره، دمشق یابغداد ، تنها روبروی دشمن قرار گرفته‌ای چه کسی تعقیب کنندگان رابتو می شناساند ؟

دستورات وتوضیحات درویش که باآرامش بهمراه بود، چون دشنه‌ای درقلب « الی» جای میگرفت . ازآغاز تعلیمات ، مربی«الی » بطور اصولی به رفع شبهه‌ها و خیالات او پرداخته بود. هدف او ترسانیدن نبود ، بلکه کوشش

داشت بابیان حقایق ، حتی گاه باکمال بیرحمی ، وظیفه خطرناکی راکه پس ازعبور ازمرز درانتظار « الی »بود برایش مجسم کند. اومیکوشید بااین روش، نتیجه مهمی ازنظر موفقیت آیندهٔ کارآموز خود بدست آورد.

اصلی که درتمام سرویسهای مخفی دنیا رایج است میگوید: «جاسوس هرقدرشخصا دستگاه هدایت کنندهٔ خودرادرستاد فرماندهی بهتر شناخته، بمنطق درست وصحت دستورالعملهای مختلفی که ازاین مرجع مافوق صادرمیشود، اطمینان داشته باشدوبداند که بااطمینان دارند، به موفقیت خوددرسرزمین دشمن مطمئن تر خواهد شد ودرنتیجه جسورتر ودقیق تر بانجام وظایف خویش خواهد پرداخت » .

درویش باتوجه باین اصل موفق شد طی چندماه اعتماد « الی » رابدست آورده بااو به یک تفاهم ودوستی مشترك برسد . علاوه بر آن درویش ازنخستین برخورد با « الی » نسبت به اواحساس محبت کرده بوداما برای رسیدن ازاین محبت آنی به یک اعتماد کامل متقابل، لازم بود که یک راه طولانی طی شود.

اکنون به گذشته کارینگریم ، هنگامیکه « الی کهن »درآرشیووزارت دفاع کار میکرد، بارها درباره این احساس که برای کارکردن دریک دفتر ساخته نشده ومایل است برای انجام مأموریتی بکشورهای خارج برود، بارفقایش گفت وگو کرده بود . کاراوگردآوری وترجمه تمام جراید عربی بزبان عبری بود که هرروزازممالک عربی بخصوص مصروسوریه به تل اویو میرسید. «الی» یکبار نیزعلاقه خودرابرای اعزام به ماموریت درحضوریک افسراطلاعاتی ابراز داشت . این سروان متوسط القامه که موهای سیاهی داشت وقسمت دارالترجمه وزارت دفاع راسرپرستی میکرد هنگام شنیدن این عقیده عکس العملی نشان نداد، ولی چند هفته بعد، بیمقدمه به « الی » گفت :«من این موضوع راکه بوجودتو احتیاج دارند یاخیر ، بامقامات ذیصلاح درمیان گذاشتم وآنان، بی آنکه بخواهند ترارنجیده خاطر کنند، گفتندسنت عدم قبول داوطلب برای تونیزمثل سایرین بقوت خود باقی است واین حرف نشان میدهد که برای تواستثنائی قائل نخواهند شد».

نخستین پاسخ سرویسهای مخفی درقبال تمایل خاص اوموجب ناراحتی «الی» شد واوکه بسیار مأیوس شده بودبا یکی ازکارمندان قسمت ترجمه بنام « زالمان» Zalman سردردددل راباز کرد. این شخص بیاددارد که « الی کهن» عبارت زیر راباوگفته است .

چراباید وقتم راباز یرروکردن مطبوعات عربی تلف کنم وحال آنکه میتوانم درمحل ، اطلاعاتی بمراتب بهتر بدست آورم» .«کهن» نمیدانست که«زالمان»

تاچه حد دراین گفته دقت کرده وآن‌عینا درفرصت مناسبی باطلاع رؤسای‌خود رسانیده‌است. « کهن» همچنین نمیدانست که دراین‌اوقات، سرویسهای مخفی مشغول تنظیم پرونده‌ای برای جمع آوری مدارك ازمنابع مختلف ، درباره‌او هستند. گذشته اورامطالعه‌میکنندوپنهانی‌دربارۀاوازدوستان، خانواده‌وآشنایانش میپرسند . پرونده‌ای که باین ترتیب تنظیم شده بوددرآخرین لحظه‌به‌درویش سپرده شد و او درآغازسال ۱۹۶۰ ، تصمیم گرفت شخصاً با «الی کهن » آشنا شده و موضوع اعزام او را بمأموریت بررسی کند . بدین لحاظ یك شب که «الی کهن » ازمحل کارخود (مؤسسه ای که بعنوان کمك حسابدار درآن مشغول بود) وارد خانه شد ، با تعجب « زالمان » را درآنجا مشاهده کرد . « زالمان » پس ازعذرخواهی از «نادیا »گفتگوی پنهانی با « الی » را بهانه کرد و اورا به کوچه برد . دراین هنگام بود که«الی » برای‌نخستین بارآگاه شد که سرویسهای مخفی ، علیرغم ظاهر ، نام اورا ثبت کرده ومسأله مربوط به اورا تحت مطالعه قرار داده اند .

«زالمان » صریحاً باو گفت : « دو بار درخواست ترا رد کردیم ، ولی اکنون نوبت ماست که از تو بپرسیم : آیا واقعاً آماده همکاری با ما هستی ؟ آیا آماده‌ای که بعنوان مأمور به اروپا یا یکی از کشورهای عربی اعزام - شوی ؟ » . گزارشی که « زالمان » پس ازگفتگوی با « کهن » در کوچه خلوت بیت - یام به رؤسای خود تسلیم داشت بسیارساده و روشن بود . او گفته بود که «الی کهن » با تأثرو دریك جمله، کوتاه اظهار داشته است : « تنها مخالفت من ، این است که مایل به اروپا رفتن نیستم ، من میل دارم بیك کشورعربی که شما انتخاب می‌کنید بروم » . «زالمان» آنگاه به‌مسائلی که در زیر میآید اشاره کرده‌وبه« کهن» گفته بود :«زندگی‌خصوصی همیشه‌درحال تغییر و تحول است . همسر او حامله است و امکان دارد این موضوع تصمیم اورا تحت تأثیر قرار دهد . حقوقی که ازطرف سرویسهای مخفی‌پرداخت‌خواهد شد (۳۵۰ لیرۀ اسرائیلی برابر با ۵۷۳ فرانك فرانسه) بسیار ناچیز است و در عین حال هنوز هیچ تصمیمی دربارۀ او گرفته نشده و او فرصت دارد که تصمیم خود را عوض کند . » .

دو روز بعد «کهن» با درویش روبرو شد . این بار هم شب بود و «زالمان »، «الی» را پس از پایان کار روزانه اش همراهی میکرد . با هم از پله‌های خانه کهنه‌ای در خیابان آلنبی ، نزدیك ساختمان مرکزی پست بالا رفتند . زنگ آخرین طبقه را بصدا درآوردند و درویش پس ازگشودن در با لبخندی برلب خود را معرفی کرد : « اسم من «بی تسهاك» است » . «زالمان » آنها را تنها گذاشت و آندو پس از نشستن روی صندلیهای

راحتی خانه‌ایکه خیلی ساده و مانند آپارتمان شخص مجردی مبله شده بود ، به گفت و گوئی پرداختند که نشانۀ ایجاد نخستین جوانه‌های علاقه و محبت در درون آنان بود . « بی‌تسهاك » پرسید : « چرا میخواهی بروی «الی » ؟ چه چیز ترا بسوی ماجراجوئی میکشاند ؟ در خانه‌ات خوشبخت نیستی ؟ می‌خواهی از زندگی خانوادگی فرار کنی ؟ » . عکس‌العمل «الی» در برابر این پرسشها ، احساس دردی چون مارگزیدگی بود . چندین بار و تقریباً با حرارت عاشقی صادق، خوشبختی خودرا در زندگی زناشوئی ابراز داشت ، او همچنین اقرار کرد که از لحاظ مالی با توجه به حقوق‌در یافتی (۱۸۰ لیره اسرائیلی برابر با ۳۰۰ فرانك فرانسه) از شغل کمك حسابداری مؤسسه «ماشیبر » در مضیقه است و زندگیش با دشواری میگذرد. در عین حال «الی»برای توضیح این مطلب که منحصراً برای تأمین معاش و مادیات ، قصد ورود به خدمت سرویسهای مخفی را ندارد گفت : «من اعتقاد دارم که میتوانم برای مصالح مشترکمان خدمات برجسته‌ای انجام دهم و خودرا وقف کاری کنم که خوش‌آیند من است . « نادیا » فکر هر نوع دوری از من را برای چند ماه خواهد پذیرفت » .

درویش حرف را برید و گفت : « بخاطر بسپار که هیچیك از اهل خانه و اقوام دور و نزدیکت در صورت استخدام تو، نباید از این موضوع اطلاع یابند . اگر فعالیت های تو همراه با موفقیت‌بود، حق نداری‌شادی‌و سرور وغروری را که بتو دست میدهد با دیگران در میان بگذاری، مگربندرت‌باروسای«موساد». همچنین کوچکترین اظهار در باره هر موضوع یا شخصی که به سرویسها مربوط میشوند ، بهر شخص و مقام دیگری بکلی ممنوع است . بخاطرداشته‌باش که نه تنهازندگی و مرگ تو بآن بستگی دارد ، بلکه سرنوشت عملیات ما نیز به آن وابسته است . علاوه برآن حیات تو همانقدر اهمیت دارد که موفقیت و سرنوشت ما » .

«الی» که احساس کرد که درگفتار پیش، مرتکب اشتباهی‌شده‌است برای‌اصلاح‌آن‌گفت«مسأله مطلع کردن نادیا درباره حقایق‌فعالیتم در بین نیست. تنها میخواستم بگویم که اگر نادیا بدون آگاهی از اصل موضوع ، بفهمد یا احساس کند که من شغل دلخواهی بدست آورده‌ام خوشحال خواهد شد» . درویش تأکید کرد در اینصورت همسرش نادیا ، باید برای همیشه باور کند که او در یك شرکت صادراتی و وارداتی مشغول کار شده است و ناچار است در داخل و خارج از اسرائیل ؛ بحساب این شرکت مسافرتهائی بکند . « بی‌تسهاك » باز پرسید : « ناگزیر باید به همسرت دروغ بگوئی ، آیا مطمئن هستی که میتوانی باو دروغ بگوئی ؟ و آیا این فریبکاری خطری‌برای

زندگی زناشوئی شما ایجاد نخواهد کرد ؟ »

او در واقع بدرستی میدانست که، هیچیک از سرویسهای مخفی جهان قادر نیست مأموران خود را از افشای سر مأموریت خود، پس از ماهها غیبت در خلوت رختخواب زناشوئی با زن شرعی خود، مانع شود. با اینحال او نیز مانند سایر رؤسای سرویسهای سری که این کلمات بیربط را بهریک از افراد داوطلب تذکر میدهند، به «الی» گوشزد میکرد. گفت و گوی درویش با «الی کهن» در اطاق خانه کهنهٔ کوچه النبی، چندین ساعت طول کشید وتااواخر شب ادامه یافت. «پی تسهاك» پرونده «الی کهن» راجلوی خودگشوده داشت وبراساس آن یکرشته تحقیقات محبت آمیزراآغاز کرده بود. پرسشهای اودرباره تمام مسائلی بود که ازطرف مقامات بالاتر که اجازه این نخستین برخوردرا داده بودند مطرح شده بود. بخصوص سئوالات مربوط به خرابکاریهای مصر وبازداشت «کهن»، پی در پی وموضوع آنها پیچیده‌تربود. آنها با کمال روشنی بدنبال کشف این مهم بودند که تاچه حد به زندگی «کهن» آشنائی دارند یا میتوانند داشته باشند، ودرصورت ورود «الی» بداخل یک کشورعربی تاچه حد میتوانند اورازیر نظرگیرند. البته اسرائیلی ها بهیچوجه قصدنداشتند «الی» رابه مصریعنی کشوریکه درآنجا بعنوان یک خرابکاروتوطئه گر صهیونیست معرفی شده بوداعزام دارند. بهر صورت درویش دردنباله پرسشهای خویش باین مطلب پرداخت که چه عللی سبب داوطلبی «الی» برای خدمت در سرویسهای مخفی شده است وازاوپرسید آیا رمانهای جاسوسی زیاد میخواندو ممکن است که تاثیراین کتابها، تمایلات جاسوسی رادراوپایه گذاری کرده باشد؟ «الی» نهایت کوشش رابرای ابراز صمیمیت وحسن نیت خوددرپاسخ این سئوال بکار برد وحتی برای اثبات آن، روی ایرادخود به برادرکوچکش «ابراهام» درمورد خواندن بیش ازحد «کتابهای سیا» که مانع درس ومطالعه او میشد، تکیه کرد

پاسخهای «الی» ویا کدامنی وصمیمیت او بر «پی تسهاك» که ازشیوه کاغذبازی بدور بود خوش آمد. «پی تسهاك» که قبل از ۱۹٤۸ دریک نهضت زیرزمینی «تروریست» جنگیده وبه شهرت رسیده بود فوری درك کرد که «الی» شخصی است که بخوبی ازعهده انجام وظایفش درخدمت سرویسهای مخفی بر خواهد آمد. کمی قبل ازنیمه شب، درویش چندپرسشنامه برای تکمیل وامضاء کردن به «الی کهن» داد که همه مارك دولت اسرائیل ووزارت دفاع ملی داشتند. درتمام این پرسشنامه ها سئوالاتی مطرح شده بود که پاسخهای آن درباره «الی» برای درویش ورؤسای او معلوم بوداما آنان امضای رسمی «کهن» راانداشتند. واین کاری بود که آن شب انجام گرفت و «کهن» در سرویسهای مخفی اسرائیل بکار گماشته شد.

روزهای بعد، بانجام یک رشته آزمایشهای پزشکی، روانی وروحی طولانی برروی «الی» اختصاص یافت، نتیجه آزمایشهای طبی (الف - آ) و بدین معنی بود که «کهن» کاملا سالم ومستعد خدمت است.

انجام آزمایشهای روانی وروحی مدت سه روزطول کشیدوبرای آن «کهن» ازمحل کارش درکئوپراتیو (شرکت تعاونی) فروش ماشین مرخصی گرفت. نتیجه این امتحانات نیز مثبت بود وازطرف روانکاوان و روانشناسان نمرات عالی گرفت.

درسرویس مخفی اسرائیل باستهزا میگویند داوطلبان مأموریت های سری وخطرناك، ناگزیر باید خودرا به روانشناس نشان بدهند، زیرا فقط دیوانگانند که داوطلب رفتن به دمشق یا ریاض میشوند. البته این یک شوخی است، ولی آنان درواقع، میخواهند بگویند که فقط اشخاصی که «تعادل کامل عقلانی» دارند دراین قبیل ماجراها موفق میشوند.

چندهفته پس ازاین آزمایشها، درویش، برای بار دوم با «کهن» ملاقات کرد. همه کارهایت بخوبی انجام گرفته است مشروط براینکه همینطور ادامه یابد». درویش ضمن ادای این عبارت بادست روی شانه «کهن» نواخت وگفت: ماهنوز ازهدف دوریم، توباید ازکارت استعفا کنی وخودرا کاملا در اختیار ما بگذاری. مدت شش ماه یک تمرین بسیار سخت وخسته کننده جسمانی روحی خواهی داشت. اگردرپایان این مدت توانستیم باهم بتوافق برسیم، آنوقت دورهٔ بعدی برایت در نظر گرفته میشود. ازامروز ماهانه ۳۰۰ لیره دریافت خوائی داشت».

«الی» آن روز خیلی خوشحال وارد خانه شد و به نادیا اطلاع داد که دریک شرکت تجاری استخدام شده ودرمواقع ضروری برای انجام کارهای آن به خارج سفر خواهد کرد. «نادیا» پرسش زیادی دراین باره نکردواز آن روز «الی» آنطور که درویش خواسته بود، گذاشت که سبیلهایش بلندشود. «پی تسهاك» باولبخندی زده وگفته بود: «بایدیک جفت سبیل زیبا داشته باشی «همانقدر زیبا که مال من» واین حقیقتی بود که درویش از ۳۰ سال پیش سبیلهایش راکه چشمگیر بودند نتراشیده بود، ولی ظاهرآبدان توجهی نداشت واطراف آن ازنیکوتین سیگار زردشده بود.

خانواده «کهن» روزی باکمال تعجب مشاهده کردند «الی» سبیل رویانیده استوحال آنکه اوهیچوقت باین کارستداول درشرق که آن را علامت رجولیت میدانستند علاقه‌ای نداشت. «الی» برای تسکین کنجکاوی آنان توضیح داد که: «سوگند خورده‌ام تانادیا پسری نزاید، سبیلهای خودرانتراشم». نخستین فرزند نادیا دختری بود که نامش را «صوفی» گذاشته بودندو «الی»

بی‌آنکه این موضوع رااز همسرش پنهان کند، تمایل شدیدی بداشتن یک پسر داشت کمی بعداز جریان سبیل ، حادثه دیگری خانواده « کهن» رامتاثر کرد: پدر پیر «الی» درآغاز همانسال ۱۹۶۰ بدرود حیات گفت.

بهرحال آن روز تابستانی ۱۹۶۰ « الی کهن» بهمراه درویش، پای پیاده، چندبار طول خیابان النبی رارفت وبرگشت. میکوشید که تعقیب کنندگانش راتشخیص داده وباصطلاح اهل فن« بدلی »بآنها بزند . درآغاز چندین روز باشکستهای پی درپی مواجه شد وحتی یکبار توفیق کشف مأموران راکه در تعقیبش بودند نیافت . هربار پس از تمرین ، درویش عکسهائی راکه ازاو بهنگام گردش درکوچه های تل آویو ، ایستادن درمقابل یک کیوسک یاویترین مغازه برداشته بودند ارائه میکرد. « الی» پس ازیکهفته تعقیب کنندگان خودرا شناخت وازآن پس این تمرین برای اومانندیک بازی شدوتوانست باراهنمائیهای درویش بی آنکه نیازی به « دانه پاشیدن» باشد ، آنانرا هربار آسانتراز پیش بازشناسد. درهمین حال تعقیب کنندگان میکوشیدند بادوربین های بسیار کوچک خودبرای گرفتن عکس وفیلم « الی» راغافلگیر کند . درپایان نخستین ماه این تمرینهای بسیار سخت ، درویش بآموزش دیگری درباره « الی » پرداخت . آموزشی که در«اورشلیم» انجام گرفت.

عملیات باگذاردن یک گذرنامه فرانسوی بنام «مارسل کاون»[1] دراختیار «الی» آغاز شد. این گذرنامه متعلق به یک یهودی مصری الاصل بود که پیش ازپیاده شدن دریکی ازکشورهای افریقائی ازفلسطین دیدن میکرد. عکس این جهانگردرابرای مدت تمرین، با عکس« کهن» عوض کرده بودندوگذرنامه را دوشیزه « زیرا»[2] منشی سرویسهای مخفی درتل آویوبه او داد.

دستورهای درویش تباین ومتناقض نداشت، «الی» میبایستی باگذرنامه‌ای که دراختیارش بود ازتل آویو به اورشلیم رفته ، درتمام مدت تمرین ،رفتاری مناسب صاحب اصلی گذرنامه داشته باشد . بعبارت دیگر « الی» میبایست به هویت جهانگردفرانسوی مصری الاصل که همه میدانستندجزبه فرانسه وعربی سخن نمیگوید درآید.اوباهویت جدید مأموریت داشت که باعده زیادی از طبقات تاجر ، کارمند، اعضای دولت وحتی وزیرانی که آماده دادن اطلاعاتی دربارهٔ اسرائیل بودند،واو بشخصه این افرادراانتخاب میکرد، تماس بگیرد.این عملیات در زبان فنی سرویسهای مخفی عملیات نمونه « پوشش » نام دارد . درویش این عملیات را بدنبال تمرین های خود با شاگرد یا «نوچه»اش درتل‌آویو ترتیب داده بود بود . او به «الی » گفته بود که در تمام مدت اقامتش

1- Marcel Cauven 2- Zeira

در تل آویو بوسیله چندتن از مأموران سرویس مخفی مورد تعقیب قرارمیگیرد و هر قدر از نظر آنها مخفی بماند تمرین موفقیت آمیزتر خواهد بود اما این‌بار درویش میخواست «الی » در اورشلیم طوری رفتار کند که گوئی جاسوسی در خاک بیگانه است . « الی » که خود را به «مارسل کاون » مبدل کرده بود، پس ازآنکه به همسرش گفت برای «انجام » چند روز غیبت خواهد کرد، راه اورشلیم رادرپیش گرفت . باقطاروارداورشلیم شد ودریک پانسیون خانوادگی کوچک بنام مستعار خودثبت نام کرد ومستقرشد. آنگاه فوری خودرابرای انتخاب اشخاص مورد نظر وتماس باآنها آماده گردش درشهر کرد. اورشلیم بامحلات شهر نشین وکوچه های محقرش درطول مرز اردن، دیوارهای قدیم که شهر اسرائیلی رااز شهرعرب نشین جدامیکرد ، پستهای دیده بانی لژیون عرب بربالای کنگره دیوارها ، درنظر« الی کهن» که برای باردوم اورشلیم رامیدید، سیمای یک شهر قلعه مانند شرقی رامجسم میساخت . اوکه درانجام مأموریت خود آزادی عمل داشت، توانست بهنگام فراغت شهر راتماشا کندوازمشاهده این شهر مخصوص بخودومنحصربفرد درجهان اشباع شود. باتسلط درمکالمه بزبان فرانسه بآسانی توانست باچندتن ازمیهمانان پانسیونی که بامعرفی خود بعنوان یک جهانگرد« اهل جنوب فرانسه» درآن اقامت کرده بود، سرصحبت راباز کندونام ونشانی کافه ها ورستورانهائی راکه میتوانست درآنها بابازرگانان و کارمندان دولت آشناشود، ازآنان بگیرد . بدین ترتیب دردومین روزورودش به اورشلیم درکافه « وینا» بایک کارمند دولت که عضویکی ازوزارتخانه های بزرك بود آشنا شدوهمان شب بدعوت کارمند برای صرف شام بمنزل آنان رفت. هنگام شام، میان سایر میهمانان، بامعاون یک بانک کوچک آشناشد.این معاون بانک بمحض آنکه ازدهان « توریست فرانسوی.. شنید که میخواهد دراسرائیل اقامت کرده، سرمایه مختصرش رابانجا منتقل سازد بااوبرای فردا دردفتر کارش قرارملاقات گذاشت. فردای آن شب میان « کهن »ومعاون بانک که گنج رادرزیرزمین خانه خودپنداشته ومایل بود بهرترتیبی شده است ازاین نقل وانتقال سرمایه ، بمؤسسهٔ کوچک خودسودی برساند، مذاکرات مفصل ومتنوعی انجام شد. « کهن» دراین ملاقات دربارهٔ همه چیز، مشکلات مالی واقتصادی اسرائیل که ناشی از«ضایعه» قطع غرامات جنگی ازطرف آلمان بودوکاهش میزان وجوه جمع آوری شده درامریکابرای اسرائیل ، اطلاعاتی کسب کرد.اوهمچنین پرسشهای زیادی کرد که معاون بانک سعی میکرد درنهایت احترام وبامیل وافر به آنها پاسخ مناسب بدهد بیهوده است که بگوئیم بانکدارجوان ازاینکه بعدها ازمشتری خود خبری بدست نیاورد تعجب کرد زیرامیتوان حدس زد که وی باخواندن این سطور که «توریست جنوب فرانسه» کسی جزء « الی کهن»

نبوده است ناراحت خواهد شد. جاسوس کارآموز همانطور که درویش باو تذکر داده بود دریافت که در اورشلیم مورد تعقیب قرار گرفته است حتی بعدها اوشاهد عکسهائی بود که در کافه «وینا» ازاوو کارمند دولت گرفته بودند. اماعلیرغم تمام این مراقبتها او توانست اسرار ملاقات خود باسعاون بانک را حفظ کند و بهمین دلیل ازطرف مربی خود تقدیر شد. عملیات «اورشلیم» مدت ده روز طول کشید و «کهن» که اینک به «کاون» تبدیل شده بود، دراین مدت باعده زیادی از بازرگانان ، کارمندان دولت و نیز چندتن ازروشنفکران دانشگاهی آشنا شد. پرونده‌ای که او گردآوری کرد درنظر رؤسایش بیش ازحد رضایتبخش جلوه کرد وسرویس های مخفی عرب میتوانست ازمطالعه آن بسیار محظوظ گردد.

درویش پس ازخواندن این پرونده برای رئیس «موساد» گزارشی تنظیم کرد که درآن گفته شده بود « الی کهن» درعملیات اورشلیم ، بارفتن به جلد یک شخصیت متنوع ، ارائه افکار بکر و مهارت درهنرآشنائی بادیگران شخصیت ممتاز خود رابروز داده است. درهمین گزارش «الی کهن» بداشتن حس ابتکار، هوش وذکاوت فوق العاده ، قدرت درک وسرعت انتقال وتوانائی ایجاد اعتماد دراطرافیان موصوف شده بود. مهارت وتسلط «الی» به زبان، وظیفه اورا آسان میکرد، بدینجهت درویش بااشاره به مأموریت آینده « الی» گزارش داد: من معتقد شده‌ام که او مأموریت خود را با کمال صمیمیت انجام خواهد داد ، علاوه بر آن « کهن » یک مرد لجوج است ، لجوج بمعنی خوب کلمه که لجاجت برای رسیدن به هدف است » . تمرین اورشلیم ثابت کرده بود که «الی کهن » قادر است برای همیشه به هویت دیگری در آید و از این هویت جعلی مانند صاحب اصلی آن استفاده کند . بدیهی است برای او که میتوانست مثل یک جهانگرد یهودی فرانسوی در میان یهودیان اورشلیم عمل کند ، در آمدن به هویت یک عرب ودر دمشق یا قاهره چون اعراب رفتار کردن کار آسانی بود . درویش پس از عملیات اورشلیم باین نتیجه رسیده بود که می‌توانند در موقع مناسب «الی کهن » را به مأموریت یکی از پایتخت های عربی بفرستند، منتهی نه با هویت یک اسپانیولی یا فردی از امریکای جنوبی ، نه آنطور که قبلا در نظر داشتند ، بلکه با پوشش هویت یک عرب .

«الی » از حافظه بصری بسیار ممتازی از دوران کودکی برخوردار بود هنگام کارآموزی نیز در چهار چوب عملیات آمادگی بسیار سختش با درویش، در انجام تمرینات پی در پی و بیش ازپیش خسته کنندهٔ «بخاطرسپردن »، با مشکلی روبرو نشد . تمرین های مربوط به آماده کردن حافظه ساعت ها در خانه کهنه «بی تسهاك» در خیابان النبی تل آویو طول می کشید . «بی تسهاك » اشیاء مختلفی روی میز گذارده و پس از چند لحظه آنها را با پوششی مخفی

میکرد ، آنگاه از «الی »میخواست که یکی یکی آن اشیاء را نام ببرد و بـــه پرسشهایش در بارهٔ خصوصیات هر یک از آنها پاسخ بدهد . دومین مرحله این تمرینها مربوط به حفظ خصوصیات نمونه هائی از سلاحهای مختلف کوچک چون هفت تیر یا تفنگ یا تانک و حتی هواپیما های مافوق سرعت صـــوت بود .

درمرحله سوم ادوات جنگی حقیقی قرارداشت که دراختیارارتش کشورهای عرب بود، مانند تانکهای « ت - O.F. » ، «میگهـای ۱۵ »، «میگهای ۱۷» و «میگهای ۱۹ تا ۲۱ » که همه ساخت شوروی بود . درویش در آنوقت بـه « الی » گفته بود: «اتحاد جماهیر شوروی این ها راهنوزد راختیار دول عرب نگذاشته است ولی این کاربزودی انجام خواهد شد » . و دوسال بعد این کار صورت گرفت . بهـر حـال ایـن تمرینها روزهـا و هفته هـای متمادی تـکرار میشد و «بی تسهاك» مرتب به شاگردش در زمینه پرورش هرچه بیشترحافظه بصری و ضرورت کامل شناسائی تسلیحات اعراب تأکید میکرد . او اصرار داشت کـه شاگردش در کشورهای دشمن هرچه میتواند کمتر یادداشت بردارد و این کار را به حافظه واگذار کند . او میگفت « جای یادداشت ها و گزارشهای مکتوب و پرونده در ستاد فرماندهی است ، توقفط به حافظهٔ خود احتیاج داری و ایـن کار کاملا ضروری است » . در ماه سپتامبر ۱۹۶۰ «الی کهن » از نخستین مرخصی استحقاقی خود که مصادف با سال نو یهود « روش ـ هاشانا »[1] بود استفاده کرد . این برای انجام وظیفه پدری نسبت به « صوفی » کوچک که چندی پیش متولد شده بود فرصت مناسبی بشمارمیرفت . در همین مرخصی ، اتفاقی روی داد که هر چند اهمیت نداشت ولی از نظر افشای روحیات «الی » قابل توجه بود . « الی » و یکی از برادرانش « افرائیـم » که در کی بوتس « رویویم »[2] در « نگو » بسر میبرد نزد یکی از آماتورهای رادیو رفتند . اتاق این شخص با دستگاه فرستنده‌ای مجهز بـود . هنگامیکه بین این اتاق و یک آماتور دیگر در خارج از مرزها تماس برقرار شد، «الی » میکرفن را گرفت و در مقابل بهت و حیرت اطرافیان فـریاد زد : « اسم من الی کهن است . من مانند هزاران یهودی دیگر از مصررانده شدم . عده زیادی از یهودیان هنوز درمصر بسر میبرند و باهمهٔ آنان بدرفتاری میشود».

برادرش میکرفن را از دست «الی » گرفت و باو گفت: «تو واقعاً دیوانه شده‌ای ، چه بسرت زده است ؟ »

1-Rosh Hashana 2- Revivim

« الی » به تلخی پاسخ داد : « جهان باید از حقایق آگاه شود ، هیچکس بسه کمک نمی آید » . این نخستین بار و بیشک آخرین بار بود که «الی کهن » «آشکارا » پشت میکرفن سخن گفت. زیرا پس از آن او سالها هر روز بوسیله یک دستگاه فرستنده ، گزارشهای رمزی مخابره میکرد اما در تل آویو کمتر کسی یافت میشد که قادر به کشف آنها باشد .

۷

یك هویت جدید

درپائیزسال ۱۹۶۰ اندکی پس ازسال نویهودی یی تسهاك «درویش» سرگرم فراهم کردن هویت جدیدی برای «الی کهن » شد. نخستین کاری که قراربودانجام گیرداین بود که ازکهن ،یک مرد عرب بسازند که مراسم مذهبی اسلام را باهمان دقت وقابلیت مراسم دین یهود بجای آورد. برای این کار«الی» باهویت جعلی ، بعنوان دانشجوی دانشگاه اورشلیم به شهر عربی « نظاره» اعزام شد.درآنجا « شیخ محمود سلمان » پیرمرد روحانی ،تعلیم اورابرعهده گرفت،البته بی آنکه ازهدف شاگرد خود که بشدت تشنه فراگرفتن تعلیمات اسلامی بود کوچکترین اطلاعی داشته باشد . « الی»بشیوه مشرق زمین، درخانه سنگی شیخ ،روی فرش نشسته وبادلبستگی مفرط به فراگرفتن کامل اصول وفروع دین اسلام که دراسکندریه ، بطور نظری آنراآموخته بود پرداخت. تکبیروحتی تجویدآیات قرآن مجیدومجموع نمازهای مربوط باعیادمذهبی راکه اساس آموزش عملی اوبود یادگرفت ومتن نمازهای پنجگانه شبانه روزوفاتحه،اذان و اقامه را کاملا حفظ کرد .

در آموختن اصول وفروع دین چنان پیشرفتی نشان داد که ازطرف « شیخ محمودسلمان » مورد تشویق قرارگرفت.اوهمیشه یک جلد قران کریم با خودداشت وهنگام فراغت به حفظ کردن آیات آن می پرداخت ،همچنین اینطورعادت کرده بود که هرجمعه به مساجد دهکده های عرب نشین اسرائیل می رفت وبانندسایر

مؤمنین بدین اسلام ، بسوی مکه معظمه « قبله محمدی» نماز میگذاردوبه‌ندای مؤذن برمناره مسجد ، که مؤمنین رابه نمازدعوت میکند پاسخ میداد: لااله‌الاالله محمد آرسول اله ، «نیست خدائی جز خدای یکتا ، محمد ص پیامبر خداست».

باهویتی که برای « الی» جعل میکردند اودیگرنیازی‌باین‌نداشت که ازهمه مراسم آگاه باشد،بلکه برای رسیدن‌بهدفی که درماموریتش،لازم‌بودمی‌باید صورت ظاهر یک عرب مترقی راداشته‌باشد که اطلاعات‌اودربارهٔمذهب،همان محفوظات کودکی دوران مدرسه‌است. اما «الی »بنابر طبیعت‌ذاتی خودبیش‌از حدیکه رؤسایش انتظار داشتند،درفراگرفتن اصول وفروع دین اسلام پیشروی کرد .

درپایان سال ۱۹۶۰ « الی »ازهویت جدید خودمطلع‌شدودریکی‌از روزهای نوامبر ۱۹۶۰درخانه کهنه خیابان النبی‌درتل اویو ، درویش‌ازاین رازپرده برداشت .

«از امروز بایدباسم‌جدیدت« کمال‌امین‌تعبس»عادت کنی. کمال‌اسم کوچک، امین‌اسم پدر و تعبس اسم‌خانوادگی وباصطلاح « کنیه»تست. توپسر یک‌خانواده سوری هستی .

«الی» بالبخند گفت « اسمی ازاین بهتر پیدانکردید؟بنظرم خیلی زیبا نرسید» !درویش پاسخ داد:

« هرچند خیلی‌زیبانیست،ولی‌یک اسم کاملاسوری است ».درویش آنگاه توضیح داد که او، چند ماه برای عادت کردن باسم و هویت جدیدش فرصت دارد و حال آنکه دیگران اسم خود را بوسیله گذرنامه ای که هنگام تعویض هواپیما در دستشوئی فرودگاه می یابند ، فرا میگیرند . «الی» همان وقت اطلاع یافت کشوری که در آن بانجام ماموریت خواهد پرداخت ، سوریه است و از این پس باید با جغرافیا ، وضع طبیعی ، تاریخ باستانی و وضع کنونی و اقتصادی آن آشنا شود . درویش گفت : «بخصوص باید در مورد لهجه و آهنگ بیان سوری که با طرز تکلم تو به لهجهٔ مصری فرق دارد ، مطالعه کنی » .

در واقع بین طرز تکلم سوری و مصری یک فرق بیشتر وجود ندارد وآن اینکه مصریها «ج» را «گ» تلفظ میکنند و مثلا «جمال عبدالناصر» را «گمال - عبدالناصر » میگویند . اتحاد سیاسی مصر و سوریه - جمهوری متحده عربی- نیز که درآنموقع بوجود آمد ، این اختلاف لهجه و همچنین تلفظ بعضی کلمات دیگر را که خیلی کم محسوس است از بین نبرد .

برنامه آموزشی که برای «الی» ترتیب داده بودند اغلب از صبح خیلی زود تا دیر وقت شب ادامه مییافت . تکنیسین های سرویسهای مخفی ، طرز کار- کردن با انواع فرستنده‌ها و دستگاههای کوچکی را که در جاسوسی بکارگرفته

میشود باو آموختند ، زیرا ماموریت وی در سوریه می بایست بطور انفرادی و بدون وابستگی به شبکه های جاسوسی انجام شود . «الی» تمام دوره‌های‌آموزش جاسوسی را در حالیکه ، درویش مربی‌اوهمراهش‌بود فرا میگرفت و ضمن آن - درویش رمزی که باید بعدها برای فرستادن اخبار سری بکار برد باو یاد داد . وی که قبلا در اسکندریه یک دوره آموزشی الکترونیک دیده بود ، توانست به آسانی با فنون مربوط باین رشته آشنا شود و حتی مربیانش از اینکه وی در نواختن «ضربه های» مخابراتی « دست سبکی» دارد بسیار خوشحال شدند . او فن پیاده و سوار کردن فرستنده‌هائی بکوچکی یک بسته سیگارت را آموخت و در پنهان کردن این اشیاء ، مثلا در یک جعبه وسایل ریش تراشی یاچیز دیگری از لوازم خانه آشنا شد . کار کردن با دستگاههای عکسبرداری که وی در گذشته بعنوان آماتور بدان می پرداخت، اینک بشکل یک حرفه در آمد و از میان این دستگاهها بکار بردن نوع کوچکی از آن را که مخصوص تهیهٔ میکروفیلم بود،باو آموختند . او ساعتها ، به تنهائی در یک اتاق نمایش فیلم میماند و فیلمهای مربوط به سوریه را که شامل بعضی فیلمهای تلویزیونی، مدارک مربوط به طرز زندگی در سوریه و فیلم مخفی از قوای نظامی دمشق و نیز رژه واحدهای ارتش سوریه در پایتخت این کشور بود،مشاهده میکرد . جاسوس آینده در عین حال می بایست وضع سیاسی کشوری را که قرار بود از مرز آن عبور کند ، عمیقاً و بدقت موردمطالعه قرار دهد . او نشریات مختلفی را بزبانهای عبری و عربی مطالعه میکرد و با مراجعه به کتابهای مختلف و روزنامه‌ها ، تاریخ و جزئیات بعضی رویدادهای مهم سیاسی را حفظ میکرد و نیز از بررسی و مطالعه اخبار روز مره سوریه غافل نبود .

مهمترین واقعه سیاسی سال ۱۹۶۰ برای اسرائیل کشمکشهای مرزی این کشور با سوریه بود که دامنهٔ آن مرتب گسترش مییافت و بتدریج که‌در طول مرز های مصر و اسرائیل براثر شکست ناصر از موشه دایان درصحرای‌سینا، آرامش برقرار میشد، مرزهای شمالی اسرائیل از جانب سوریه شاهد اعمال تجاوز- کارانه‌ای بود .

بوجود آمدن اتحادیه فدرال کوتاه مدت سوریه و مصر ، دولت دمشق را باعمال زور برای اشغال اراضی مورد اختلاف با اسرائیل در مرزهای مشترک خود با این کشور ، تشویق میکرد .

نخست وزیر اسرائیل ، بن گوریون ، نگرانی خود را از تحولات آینده که ممکن بود در اوضاع روی دهد، کتمان نمیکرد . روز ۱۷ ژانویه ۱۹۶۰ وی گزارش کاملی در این مورد به هیأت وزیران اسرائیل که در اورشلیم بریاست

خود او تشکیل شده بود تسلیم داشت و با تکیه باطلاعات‌وآماری ' که سرویس های مخفی تهیه کرده بودند ' دولت را از جریان سیل روز افزون سلاحهای جدید اتحاد جماهیر شوروی و اقمار آن، به جمهوری متحدهٔ عرب ' یعنی مصر و سوریه آگاه کرد . بن‌گوریون در این جلسه اعلام داشت که تحولات قدرتهای نظامی خاور میانه در جهت ضرر اسرائیل انجام می‌گیرد و از افسر ارشد مسؤول سرویسهای اطلاعات ارتش اسرائیل «سودئین» خواست که فهرست دقیقی از تجهیزات جنگی جمهوری متحدهٔ عرب که بتازگی در اختیار این جمهوری گذارده شده ' بدهد . بن‌گوریون همچنین از اینکه مردم اسرائیل بکلی از دسیسهٔ پایتخت‌های ممالک عرب ' علیه اسرائیل بیخبرند و نسبت باین امر اعتنائی ندارند، ابراز تأسف کردو از گزارش خودبه هیأت وزیران نتیجه گرفت که اسرائیل، باید در دو زمینه مهم و حیاتی مساعی خود را به دو برابر افزایش دهد . نخست آنکه منابع جدیدی برای تأمین سلاح کافی بدست آورد و دیگر آنکه به‌تکمیل و بهبود کار منابع اطلاعاتی خود بپردازد تا بتواند غافلگیر نشده و بموقع دربرابر تجاوز قاهره و دمشق از خود دفاع کند .

دو هفته پس از این جلسه، معلوم شد که پیش بینی‌های بن‌گوریون در مورد تحولات آینده درست بوده است . سوریها در طول مرز خود با اسرائیل تا حدود جنوبشرقی دریاچه « کی‌نرت »[1] ده لشکر زره پوش و پیاده مستقر کرده‌اند که هدف آن جلوگیری از کشت و زرع اسرائیل در اراضی زراعی مرز ' متعلق به کی بوتس « تل کاتزیر »[2] بود . بمحض گشوده شدن - آتش سربازان سوری بروی این کی بوتس ' کشمکش بالا گرفت و برای نخستین بار هواپیماهای میگ - ۱۷ در آسمان درهٔ اورشلیم ظاهر شدند، ولی اندکی بعد بوسیلهٔ چند هواپیماهای «میستر» ساخت فرانسه که اسرائیل بمقابله‌فرستاده بود رانده شدند .

ژنرال فرمانده کل منطقه شمال اسرائیل ' روز ۳۱ ژانویه ۱۹۶۰ هنگامیکه روی نقشه جنگی مربوط به عملیات پیش بینی شده برای دفع‌حمله سوریه ' خم شده بود به افسران حاضر در مقر فرماندهی گفت : « دولت تصمیم گرفته است بهر قیمتی که شده ،وضع موجود دراین منطقه حفظ شود » و آنگاه چند تکه از گلوله توپ ساخت شوروی را که همانروز از جانب سوریه بسوی تل کاتزیر شلیک شده بود ' بافسران نشان داد و افزود : «سوریها از تاریخ ۱۹۵۷ از شناختن مرز بین المللی خود با اسرائیل امتناع ورزیده‌اند ' رفتارآنها ازطرف قاهره پشتیبانی میشود، ولی ما این مرز را برسمیت می شناسیم و از هر وجب خاك

1 - Kinerth 2- Tel Katzir

آن با کمك توپخانه خود دفاع خواهیم کرد » .

دو ساعت پس از بمباران تل کاتزیر بوسیله توپخانه سوریه، یك اسرائیلی کشته و دو نفر زخمی شدند . ارتش اسرائیل در شب ۳۱ ژانویه که به اول فوریه ۱۹۶۰ می انجامید ' با اعزام نخستین گروه انتقامی (که این بار بجای صحرای سینا به مرز سوریه میرفت) به عملیات سوریها پاسخ داد . کمی قبل از نیمه شب ' تیپ «گولانی»[1] بجانب پستهای سوری در ارتفاعات توفیق یعنی جائیکه توپخانه سوریها علیه تل کاتزیر ' از آنجا هدف گیری کرده بود بحرکت در آمد . در این شب پر هیاهو که انعکاس انفجار گلوله‌های توپ و شلیك سلاحهای خود کار در درهٔ اردن پیچیده بود ' سوریها برای روشن کردن میدان نبرد از نور افکنهای بسیار قوی کمك گرفتند ولی با پیشدستی تیپ گولانی در حمله بدشمن ' پستهای استحکامات توفیق بتصرف اسرائیل درآمد . در این نبرد پنجاه خانه ویران شد و سربازان اسرائیل جسد دهها سرباز سوری را پشت‌سر گذاشته با غنائم جنگی زیادی از قبیل خود روهای زرهی و سلاحهای سنگین باز گشتند . «الی» از نخستین اشخاصی بود که ضمن مشاهده این غنائم با راهنمائی مربی خود به‌بررسی نتایج نبرد«توفیق» پرداخت.در این نبرد سوریها که بهترین سربازان عرب بشمار میآیند با کمال شجاعت جنگیدند، ولی نتوانستند با سربازان «گولانی» که تعلیمات زرهی بهتری دیده بودند مقابله کنند .

درویش در این مورد توضیح داد که پیروزی، در نبرد توفیق ' برای اسرائیل، قابل پیش بینی بود، زیرا که ارتش این کشور ازچگونگی و میزان تجهیزات و نیروی سوری که در این منطقه مستقر شده بود بطور دقیقی آگاه بود و بدینطریق در مدتی کمتر از چهار ساعت، «توفیق» بتصرف ما درآمد. درویش بدنبال این توضیحات افزودبرای شروع کار، توپخانه سوریه رابا شناسائی کامل ودقیقی که ازمحل استقرار آن داشتیم باشلیک ازکار انداختیم واگر توپخانه مذکوربااین‌سرعت خاموش نمیشدقادربودتامدتی‌تل کاتزیر رابمباران کند . درسی که درویش مایل بود پیش‌ازرفتن « الی» از اسرائیل باو بیاموزد ازاین قراربود: «پیروزیهائی نظیر آنچه مادرنبرد توفیق بدان نایل شدیم قابل تکراراست، بشرط آنکه‌مادرباره تسلیحات سوریه ' واحدهای نظامی آن درطول خط مرزی ' جای دقیق استحکامات وچگونگی حرکت نیروهای کمکی باحداکثر دقت ' صحت وسرعت، اطلاعاتی گردآوری کرده ودراختیار داشته باشیم‌و هنگامیکه درآنسوی مرزاسرائیل باشی ' این کاروظیفه‌تست .

1 _ Golani

«کهن» درشب نبرد توفیق، باتفاق درویش دریکی ازپستهای مرزی اسرائیل بود ویکباره‌درخویش تمایلی برای‌عبور ازمرز احساس کرد ،بیخبر از آنکه پیش ازرفتن به سوریه وماجراجوئی درکوچه‌ها،وزارتخانه‌ها، وستاد ارتش این کشور باید چندین بار، نیمی ازدنیارازیر پا بگذارد .

حادثه دیگری که کمی پس‌ازنبرد توفیق روی داد، در باره سرویسهای اطلاعاتی جمهوری متحده عرب مطالب زیادی به «الی کهن » آموخت .

هشتم فوریه یکهفته بعدازنبرد توفیق‌آقای «شمعون‌پرس[1]» قائم مقام وزارت دفاع ملی اعلام کرد که اسرائیل برای تامین تانک‌وسلاحهای سنگین مورد نیاز دفاعی خودازچند کشور بزرگ تقاضای کمک کرده است.شمعون‌پرس گفت این کشورها باوجود اخطارهای‌اسرائیل درباره تقویت بیش‌ازحدتسلیحات جمهوری متحده عرب واینکه تعداد تانکهای این جمهوری اینک با تعداد تانکهای لشکر زرهی روسل‌و ارتش مونتگمری در نبرد صحرا ، برابر است،توجهی نکرده‌اند و بجز فرانسه که مانند گذشته دوستی خود را با دولت اسرائیل حفظ کرده ، سایر کشورهای طرف سئوال‌اسرائیل،از تحویل‌سلاحهای مورد درخواست خودداری می کنند .

در این احوال تسلط ستاد ارتش جمهوری متحده عرب بر اوضاع ادامه داشت و حرکت نیروهای سوری در مرزهای شمال اسرائیل را هدایت میکرد . در ۱۳ فوریه ناگهان اطلاع رسید که عبدالناصر رئیس جمهوری مصر بطور غیر مترقبه با هواپیما وارد دمشق شده است . حرکت وی بدمشق بسبب پیش‌بینی‌های امنیتی اعلام نشده بود و فقط پس از فرود هواپیمای حامل او در دمشق ، خبر این سفر ناگهانی فاش شد و این دور اندیشی نشان میداد که ناصر هنوز خرابکاری مرموزی را که در نخستین شب لشکر کشی به‌صحرای سینا در همین خط هوائی روی داد ، بخاطر دارد . درسحرگاه ۲۹ اکتبر ۱۹۵۶ یک هواپیمای « ایلیوشین » ساخت شوروی ، در نقطه‌ای دور از ساحل اسرائیل سقوط کرد ، درحالیکه تقریباً نیمی از اعضای ستاد ارتش مصر را که از دمشق به قاهره میرفتند در خود جای داده بود .

سرویسهای اطلاعاتی اسرائیل کمی بعد از سفر ناصر به دمشق اطلاع یافته بودند، که تقریباً میان جمهوری متحده عرب و اسرائیل جنگی در گرفته است و سرویسهای مخفی مصر و سوریه تمرکز نیروهای اسرائیل در مرزسوریه را اختراع کرده‌اند

بنا برگزارش کاذب ناظران منطقه مرزی (که در آن تخیلات خاص

1-Shimeon Press

و غلوآمیز عربی وجود داشت) احتمال زیاد میرفت که اسرائیل در هر آن ، بسوریه حمله کند .

درهمین اوقات سرویسهای‌مخفی اسرائیل با کمال‌تعجب به کشفی نائل شدند که بعدها نسبت بآن، علاقه مخصوصی احساس کردند : سرویسهای جاسوسی شوروی که درسال ۱۹۵۶ نتوانسته بود لشکرکشی سینارا پیش بینی کند وازاین بابت متحمل‌شکستی شده بود ، همواره درصددنشان دادن‌هوشیاری و کمال مراقبت خود بود . همین سرویسهابودند که دراین اوقات بوسیله سفارتخانه شوروی درقاهره به جمهوری متحده عرب، اطلاع دادندکه اسرائیل سرگرم استقرار ارتش خود درسراسر مرزهای سوریه است .

بدین ترتیب ، سرویسهای عرب‌دردام شوروی افتادند. آنهانه تنها باشتاب این اطلاعات رابه حدی بزرگ وبهم کردند که باطلاع ناصر رسانیدند اسرائیل خودراآماده حمله به سوریه میکند، بلکه کاملا بازیچه دست‌رهبران شوروی شدند . رهبران شوروی هر چند میدانستند «اطلاعات» ایشان کاملا ساختگی است، اما آن رابرای ایجادترس وهراس دررهبران عرب والقاء غیر مستقیم این فکر که آنان بهنگام خطر ، جزمسکوهیچ پناهگاه نظامی وسیاسی نخواهند داشت ، دردمشق وقاهره پخش کردند .

تاکتیک شوروی تاثیر خودرابخشید . چیزی که درابتداء جزیک سمپاشی دراذهان عمومی ازطرف شوروی نبود ، آنچنان ازطرف سرویسهای اطلاعاتی عرب ، بمنظور های سیاسی مورد بهره برداری قرار گرفت و در آن تلاش شد که درجمهوری متحده عرب یک حالت واقعی‌آماده باش ایجاد کرد. هیچیک ازدول غرب و کشورهای کمونیست متوجه نشدند که این عمل‌مسکو تقریبا آتش به باروت ها زده‌واین خطررا‌ایجاد کرده بود که شعله‌یک‌جنگ عمومی‌دیگر بین اسرائیل واعراب درماه فوریه ۱۹۶۰ روشن شود.

ناصر بدنبال اطلاع از این خبر وبازدید ازدمشق بلافاصله دستور داد لشگرهای زرهی جمهوری متحده عرب که در آنطرف کانال سوئز مستقر بودند محرمانه بطرف«غزه» ومرزجنوبی اسرائیل حرکت کنند .

چهارصد تانک سنگین وجدید ارتش‌مصر که‌ساخت شوروی بودبموجب این دستور، کانال سوئز راترك و درشب بین ۲۴تا۲۵ فوریه ۱۹۶۰ باسرعت هرچه بیشتر ازصحرای سینا عبور کرد .

ارتش مصر بااستفاده ازدرسی که درسال ۱۹۵۶ فراگرفته بود، پس‌از قطع کامل ارتباطات رادیوئی ، بین واحدهای زرهی ـ ناوگان حامل تانک‌را بمرز اسرائیل رسانیدومصریها مطمئن بودند که این‌حرکت بزرگ ودامنه‌دارازچشم دشمن مخفی مانده است .

ترس اسرائیل رااز این عمل براحتی میتوان مجسم کرد. اسرائیل گرچه از تمرکز این نیروهای زرهی درمرزخود آگاه نشده بود، اما هنگامی که تانکهای مصری از کانال سوئز عبور داده میشدند، ازآن مطلع بود. بوسیله یک پرواز اکتشافی با هواپیماهای اسرائیلی آماده باش اعلام شدوهواپیماهای مذکور ازارتفاع بسیار زیاد عکسهای تعجب آوری برای ستاد ارتش تهیه کردند. این عکسها بدقت حرکت وسیع تانکهای دشمن درصحرارا نشان میداد. بهمین جهت وقتی نیروهای مصر مرکب ازتانکهای ساخت شوروی (ت-۳٤) و (ت - ٥٤) وتوپهای ضد تانک . . ۱ - .S.U وبه لشگر پیاده نظام درصحرا، نزدیک مرزغزه موضع گرفت ،باکمال شگفتی مشاهده کردند که اسرائیل درمقابل آنان ، به تمرکز قوابادرت کرده است .

بااینحال ، این نخستین بار بود که اسرائیل خودراباوضع نگران کننده‌ای روبرومیدید . زیرا می‌بایست درشمال وجنوب‌ازجانب سوریه ومصر، بانیروهای متمرکز وفراوان دشمن مقابله کند واین مسأله با توجه باینکه جبهه های تشکیل شده دربرابر اسرائیل تحت فرماندهی واحدی بودنددشوارتر میشد . بدیهی است درچنین وضع قابل انفجاری ، کوچکترین عمل دورازاحتیاط ونیاندیشیده، خطر وقوع جنگی راکه هیچکس آرزوی آن رانمیکرد، دربرداشت .

دولت اسرائیل پس ازانجام اقدامات لازم نظامی برای مقابله باسوریها و مصریها، تصمیم گرفت ازجنگ اجتناب کند .بدین منظور اسرائیل لازم بود به سران دمشق و قاهره ثابت کند که سرویسهای اطلاعاتی آنها باتغییر شکل عمدی اطلاعات اشتباه آلود ومغرضانه سرویسهای مسکو ، آنانرا غرق دراشتباه کرده‌اند.

آنگاه داویدبن گوریون نخست‌وزیر و وزیر دفاع برای آنکه وانمود کند وضع بحرانی ایجاد شده درمرزهای کشورش با او ارتباطی ندارد، تصمیم به مانور شجاعانه‌ای گرفت.وی باتفاق ژنرال « حییم لاسکف[1] » رئیس ستاد ارتش اسرائیل برای مشاهدهٔ نمایش تفریحی هنر پیشه فرانسوی موسوم به مارسل مارسو[2] به تل‌اویو رفت و دو روزبعد از آن رسماً اعلام کرد که هفته بعدبه کانادا وامریکا خواهد رفت .نتیجه فوری این اقدام بن گوریون آن بود که بحران چون حباب صابونی فروکش کرد . ارتش مصر پس ازکنارکشیدن از صحرای سینا. از طریق کانال سوئز بازگشت وتنها سوریها نیروهای نظامی زیادی درمرزمشترك خود بااسرائیل باقی گذاشتند ولی آنکه خودنیز معتقد باشند اعلام کردند که دارند جنگ مقدس بااسرائیل راآغاز می کنند .

تجزیه وتحلیل این برخورد مسلحانه راکه صورت عمل نگرفت به

1- Hayim Lasko 2- Marceou

... الی آلهن، معمول کردند تادر چهارچوب تعلیمات نظامی واستراتژیکی خود بانجام آن پردازد . درمیان مطالبی که دراین زمینه بوی یادآوری شد این موضوع ها قرارداشت .

الف : سوریه قطب اصلی حمله اعراب علیه اسرائیل شده است و هرخبری درباره وقایع داخلی این کشور، ازهر نوع که باشد برای اسرائیل ارزش حیاتی دارد.

ب : خبرهائیکه حاوی ابتکارات احتمالی عملیات نظامی علیه اسرائیل باشد ، برسایر خبرها مقدم است.

ج : صحت ودقت هر خبر مخابره شده ، منوط به قدرت عمل و مؤثر بودن و مسؤولیت سرویس اطلاعاتی است .

۸

بمقصد بوئنوس - آیرس

دریکی ازروزهای ماه فوریه ۱۹۶۰ هواپیمای «الی کهن» که اینک نام مستعار «کمال امین تعبس» داشت درفرودگاه بوئنوس - آیرس درآرژانتین بر زمین نشست. اودرآن روز بیک مهاجر عرب تبدیل شده بود که همراه باچندین هزارمهاجردیگربرای آزمودن بخت و اقبال خویش، بوئنوس-آیرس راانتخاب کرده بود . گذرنامه «الی» بیکی ازکشورهای امریکای جنوبی تعلق داشت ودارای ویزای ترانزیتی از آرژانتین بود و علاوه برآن یک بلیط هواپیما به مقصدشیلی دراختیار داشت . «الی» بااستفاده ازویزای ترانزیت، چندین ماه دربوئنوس آیرس اقامت می کرد ودراینجابود که می بایست طبق دستورهای دریافتی ازتل آویو شخصیت مجعول خودرا خلق کند . ضمناً درجریان این کار ، یک گذرنامه حقیقی آرژانتینی بنام «کمال امین تعبس» بدست آورد .

وقتی هواپیمای اودرفرودگاه بوئنوس - آیرس بزمین نشست ، هیچکس درانتظارش نبود . پایه مأموریت اودرآرژانتین براین اصل استوار بود که به تنهائی وبدون بر قراری تماس باسایر مأموران مخفی اسرائیل بکار پردازد. قبل از آنکه «الی» اسرائیل را ترك کند، یکرشته عملیات مقدماتی طولانی انجام شده بود . هدف این اقدامات پیچیده ومشکل که بوسیله سرویسهای مخفی تل آویو صورت گرفت ، فراهم کردن تسهیلات لازم برای عزیمت « الی » ازابتدا بانام اصلی خود ، عبور ازاروپا که درآنجا تغییر هویت اوعملی میشد و ورودش به آرژانتین ، بدون کوچکترین مانع ومشکل بود. این کار می بایست بهرقیمت

شده بدون جلب توجه سرویسهای مخفی دشمن که دراروپا ، امریکای جنوبی وحتی در تل آویو امکان داشت سرگرم فعالیت باشند، انجام شود .

تصمیم به اعزام «کهن» در دسامبر ۱۹۶۰، بدنبال نتایج درخشان دوران کارآموزی اوو تشخیص سجایای عالیش بوسیله درویش ، ازطرف روسای اواتخاذ شد .

رؤسای سرویسهای مخفی تل آویو، تصمیم گرفته بودند که اولا «کهن» برای یک «مدت طولانی» مأمورمقیم سوریه شودودرثانی تحت «پوششی» فعالیت کند که بموقع خود بتواند درمحافل زمامداران دمشق رفت وآمد داشته باشد . هنگامیکه این تصمیم گرفته شد آموزش «کهن» بپایان رسیده بود . اوطی دوماهی که بتاریخ عزیمتش مانده بود، تنها بدوکار میپرداخت، دوکاری که بازهم مثل سایر کارها مهم بود. ازیکسولازم بودبمطالعه شخصیت کمال امین تعبس بپردازد وازطرف دیگر درباره مسائل اساسی آرژانتین ، نخستین کشوری که بااین هویت درآن اقامت میکردبررسیهای لازم رابعمل آورد.

خصوصیات هویت جدید «الی» که بوسیله درویش باوتلقین شده ونیز پرونده شامل تمام جزئیات مربوط باین شخصیت که بوسیله سرویس لایق و کاردانی تهیه گردیده واینک بوسیله درویش دراختیاراوقرار داشت باین شرح خلاصه میشود : پدر کمال امین تعبس و مادرش سعیده فرزند ابراهیم بامید گشایشی در کار و زندگی خویش، دمشق را ترك کرده ، در بیروت اقامت گزیدند . فرزندشان کمال امین تعبس در ۱۹۳۰ در بیروت متولد شد . این تاریخ شش سال پس از تاریخ واقعی تولد «الی کهن» است و بدین ترتیب با هویت جدید، «الی» شش سال جوانتر شده بود . آشنائی کمال با دمشق و سوریه فقط در حد تعریفهای پدرش و تعلیمات مدرسه بود .

پدر کمال عشق به وطنشان سوریه را باو آموخته بود و علاوه بر آن سالهای متمادی به تابعیت سوریه ادامه داده ، به فرزندش نیز توصیه کرده بود که پس از تحصیل سرمایه‌ای در خارج، روزی به سوریه بازگردد و درکنار ناسیونالیست‌های سوری درراه سعادت کشورش بمبارزه پردازد. کمال امین تعبس خواهری بزرگتر ازخودداشته است که درسال ۱۹۳۳ ، هنگام عزیمت خانواده تعبس ، ازبیروت بقصد اقامت دراسکندریه مصر، بدرود حیات گفته است . درآن وقت کمال سه سال بیش نداشته وقادربه شناسائی بیروت نبوده، امابرعکس با شهر اسکندریه که ازآن پس درآن بسر برده بخوبی آشناشده است .

خانواده تعبس تاسال ۱۹۴۷ دراسکندریه بسر برده و پدرکمال درآنجا به پارچه فروشی پرداخته است . درسال ۱۹۴۶ یکی ازبرادران کمال به آرژانتین

مهاجرت میکند واز آنجا با فرستادن نامه‌های متعدد ازافراد خانواده‌اش میخواهد که برای کسب سرمایه ودرآمد ، اسکندریه رارها کرده ، درآرژانتین به وی ملحق شوند .

درسال ۱۹٤۷ امین‌تعبس باتمام افراد خانواده خویش به آرژانتین میرود . امین باشرکت برادرش ویک نفر دیگردربوئنوس-آیرس یک مؤسسه تجارت پارچه دایر می‌کند ولی پس ازچند سال ورشکست‌میشود. درسال ۱۹۵۶ مادرکمال سعیده، وشش ماه بعدازآن پدرش فوت میشود. کمال مدتی نزد عمویش بسر برده سپس دریک آژانس مسافرتی‌بنام «مارادی» بکار میپردازد. سرانجام داستان بدینجا پایان می یابد که کمال امین دارای‌یک شرکت مهم صادرات-واردات میشود . باقیمانده‌داستان‌راقرار بود« الی کهن» و بعبارت دیگر کمال امین‌تعبس درمحل کار خود در بوئنوس - آیرس و دررأس کار پر استفاده شرکت صادرات - واردات ، شخصاً تنظیم کند .

اساس شخصیتی که سرویسهای مخفی تل آویو برای مهاجر سوری ، کمال امین تعبس ، تهیه کرده بودند ، بسیار بسیار ساده و در عین حال‌منطبق با موازین قانونی وعملی بود. او هیچیک از دو شهر دمشق و بیروت را نمیشناخت ولی نسبت به اسکندریه که در واقع تمام جوانی خود را در آن گذرانیده بود شناسائی کامل داشت.با اینحال این تاریخچه «الی کهن» را ناگزیر میکرد که بوئنوس - آیرس‌را که‌باصطلاح‌از ۱۷ سالگی در آن«زندگی» کرده بخوبی‌بشناسد .

پرونده‌ای که در تل آویو باو دادند و «الی» مجبور شد آن را حفظ کند حاوی تمام جزئیات مربوط به شرح این زندگی خصوصی بود . سرویس مخفی علاوه برآن یک «آلبوم خانوادگی» در اختیار او گذاشت که در نوع خود شاهکاری بود . در این آلبوم عکسهای مونتاژ شده ای جای داشت که‌زندگی خانوادگی تعبس را نشان میداد . همچنین عکسهائی از « الی » همراه «پدر» و « مادر» و « عمویش » تهیه شده بود که‌مناظری از بوئنوس - آیرس زمینه آن را تشکیل میداد . خلاصه در واقع بمنظور نشان دادن شخصیت خیالی کمال‌امین تعبس و تأمین حداکثر جزئیات ذاتی و حقیقی برای آن از هیچ چیز فروگذار نشده بود .

« کهن» تاحدی تکلم اسپانیولی میدانست اما این مقدار برای شخصی که سالها در آرژانتین زندگی کرده است کافی نبود . باین مناسبت وی میبایست آخرین هفته های قبل از ترك آرژانتین را به تکمیل زبان اسپانیولی اختصاص دهد . در دورهٔ کارآموزی خود در اسرائیل وی به حدی در قالب هویت جدیدش جا گرفته بود که ادامهٔ شخصیت اولیه و اصلیش ، هنگام دیدار شبانه

از همسرش در آپارتمان بیت - یام برای او کار مشکلی شده بود . کار بجائی رسیده بود که وقتی همسر یا یکی از دوستانش اورا با نام کوچکش « الــی » میخواند ، وی عکس العملی نشان نمیداد .

یك روز نزد مربی خود اقرار کرد که « در خانه با تمام نیرو سعی دارم فراموش کنم که اینک کمال امین تعبس هستم . باید بهر قیمتی شده مانع از خراب شدن روابط خود با همسرم باشم . باید بتوانم بین دو هویت‌خود، یك فرق کلی حافظه‌ای ایجاد کنم، ولی این کار درحقیقت بسیار بسیار دشوار است » .

«الی» بعدها با کمال تعجب از همسرش شنید که قبل از عزیمت وی به آرژانتین ، او عملا همه چیز را فهمیده بود . ادراك و احساس زنانه‌اش بوی می گفت که در شوهرش تغییرات عمیقی‌بوجود آمده و عزیمتش از کشور در واقع مسافرتی « در ورای یك پردهٔ اسرارآمیز » خواهد بود . نادیا چون‌هر زن اسرائیلی دیگر ، در این شرایط عمل کرده و بطور کلی پنداشته بود که کار «الی » یك مأموریت مخفی وابسته به مساله امنیت اسرائیل است .

اعزام «الی کهن» به بوئنوس - آیرس برای نخستین مرحله فعالیتش یك عمل اتفاقی نبود و این انتخاب، بدانجهت انجام گرفت که مأموریت کهن - تعبس را برای یك مدت طولانی درسوریه تسهیل کند .

بوئنوس - آیرس یکی از مراکز تجمع مهاجران عرب است و در آن هزاران خانواده سوری اقامت دارند . سرویسهای مخفی تل آویو امیدواربودند در میان این خانواده های سوری، اشخاصی باشند که بتوانند وسایل تماسهای سیاسی مورد نیاز کهن را پس از استقرار درسوریه فراهم سازند . مهاجران‌سوری عرب بوئنوس - آیرس چون تمام اقلیت‌ها در سراسر جهان،برای خود انجمن ها و باشگاهها ی اختصاصی دایر کرده اند . مهاجران سوری نیز در بوئنوس آیرس در این زمینه اقدام به تشکیل انجمن‌های «دوستی » برای هم‌میهنان خود کرده بودند که چیزی شبیه انجمن های « دوستی » کلیمیان در امریکا و اروپا بود .

باید دانست اعراب مهاجر مقیم آرژانتین در این ایام در حدود نیم - میلیون نفر بود و در کنار این اقلیت‌عرب، جامعه مهمی نیز از مهاجران یهودی که اکثرشان اروپائی و کمترشان یهودی شرقی بودند در آرژانتین بسر میبردند . خانواده‌های یهودی رانده شده از مصر و سوریه و نیز کسانی که از ترس‌اقدامات ضد یهود ، این کشور ها را ترك کرده و به امریکای جنوبی رفته بودند ، اغلب با اعراب مهاجر یك نوع رابطهٔ دوستانه ناشی‌از «هموطنی » قدیم داشتند و از طریق کسب و تجارت و یا مشاغل آزاد دیگر ،زندگی میکردند .

بدینسان افکار بد خواهانه ضد یهودی اعراب مصر و سوریه ، اغلب وقتی که مهاجرین این کشورها ، در مسافتی دور از وطن بسر میبرند ، از بین میرود . با اینحال باید در نظر داشت هر چند آرژانتین دسته های بزرگی از مهاجران ممالک مختلف جهان را جذب کرده،ولی موفق نشده است مهاجران سامی عرب و یهود را کاملا در خود حل کند ، چنانچه این دو اقلیت بویژه در بوئنوس ـ آیرس ، ملیت ذاتی خود را حفظ کرده‌اند ، خیلی کم بزبان اسپانیولی تکلم میکنند و از انجام آداب و رسوم امریکای جنوبی اجتناب دارند . قوانین آرژانتین با این وضع مبارزه میکند و همه چیز را برای تسهیل جذب مهاجران تازه بکشور پیش بینی کرده است،تاآنجا که در گذرنامه آرژانتینی.به ملیت اصلی ویا مذهب دارندهٔ گذرنامه اشاره نمیشود.

این امر برای کسانی که مایلند مخفیانه کشور خودراترك کرده‌ویا هویت جدید درامریکای جنوبی بسربرند بسیار باارزش است . بهمین دلیل سرویسهای مخفی اسرائیل ، بوئنوس آیرس رابرای اقامت «الی» برگزیدندزیرا وی میتوانست باهویت جعلی ، بی‌آنکه نظر « هموطنان» سوری جلب گردد، دراین پایتخت ظاهرشود. اما سرویسهای مخفی تل‌آویو میدانستند که بموازات این تسهیلات برای ورودومستحیل شدن « الی» درجامعهٔ آرژانتین ،وی می‌باید باشعبه های متعدد وخطر ناك سرویسهای ضدجاسوسی‌عرب‌ازجمله بامأموران «اداره دوم»سوریه مقابله کند . مأموران این اداره بخصوص درمیان‌جامعه‌عرب درهمه پایتخت های امریکای جنوبی ، فعالیت‌حادی دارند .سفارتخانه های عرب درممالک امریکای لاتین‌نیز درواقع عده‌ای ازمأموران اطلاعات وضداطلاعات کشور متبوع خود هستند واینها سرویسهای مخصوص‌تبلیغات‌ضد اسرائیلی‌دارند. از جمله وظایف این سرویسها خنثی کردن تبلیغات اسرائیلی‌هاست که بادقت کامل،در محافل مهم وصاحب نفوذ یهودی ،در اغلب پایتخت های امریکای جنوبی انجام میشود.

اقداماتی که ازسال ۱۹٦٤ بعدازطرف‌سرویسهای ضداسرائیلی‌عرب‌در آرژانتین بعمل آمده ،بخوبی نشان‌میدهد که‌سرویسهای مذکورتاچه‌حد در انجام مقاصد خویش پیشروی دارند . مثال گویای این مورد که درضمن ثابت میکند جنگ مخفی بین سرویسهای‌مخفی اسرائیل واعراب، گاهی اوقات درمناطق بسیار دوراز خاورمیانه جریان می یابد ، باین شرح است .

ساعت ده وسی‌وهفت دقیقه ۱۷ ژانویه ۱۹٦٤ هواپیمائی که رنگ و علامت نیروی هوائی مصر داشت،روی باندیک‌فرودگاه نظامی درجنوب‌اسرائیل برزمین نشست . ازهواپیما «یاك ۲» ساخت شوروی ، یک خلبان مصری که روی

لیم تنداش درجه سروانی نصب شده بود بیرون جست‌وبه خلبانان اسرائیلی که ازدیدن او به شگفت آمده بودند گفت: «من‌فراری نیروی‌هوائی‌مصرم‌وازاسرائیل تقاضای پناهندگی میکنم ».

کاپیتن محمودحلمی[1] ۲٦ ساله بانجام کاری مهم و خاطره انگیزتوفیق یافته بود او که مربی پرواز بود صبح روز ۱۷ ژانویه پس از پرکردن مخزن بنزینش به بهانه یک پرواز آزمایشی ازفرود گاه نظامی « بی‌بی » در مصر ، برفراز کانال سوئز بپرواز درآمد . اوبرای فرود در نخستین فرودگاه نظامی اسرائیلی سرراه خوداز‌صحرای سیناعبورکرد . چند هواپیمای نظامی از نوع «میگ» به شکاراوپرداختند، ولی اوموفق به فرار از دست آنها وورود به مرز اسرائیل شد. تمام این عملیات یکساعت و پانزده دقیقه طول کشید. میتوان مجسم کرد که ازنخستین فراری‌هواپیمائی مصرچه پذیرائی شایانی‌ازطرف‌فرمانده نیروی هوائی اسرائیل بعمل آمد.

کاپتین محمود حلمی به‌افسران پایگاه و روزنامه نگاران و نمایندگان مطبوعات خارجی که بدین مناسبت گردآمده‌بودند،توضیح داد که‌بعلل سیاسی وملاحظات اخلاقی ازمصر فرارکرده است .اوهفته های متمادی‌در حملات‌هوائی مصربه دهکده‌های یمن که درچهار چوب جنگ مصرعلیه حکومت‌سلطنتی‌این کشور انجام میشد شرکت کرده وپس ازآنکه‌مجبور شده بودبمب های‌سمی‌در برخی‌ازاین دهکده‌ها بکار برد، تصمیم به فرارگرفته بود. حلمی همچنین‌گفت انتخاب واحد اوبرای انجام‌حملات مجدد به یمن موجب اجرای تصمیم فراراو باسرائیل شده است .

فرارسروان حلمی باهواپیما وبیانات او در برابر نمایندگان مطبوعات بین‌المللی دراسرائیل ، ازنظر روانی واخلاقی برای مصرشکست بزرگی‌بود، از جمله این موضوع راآشکار ومسلم میساخت که ناصر هنوز سرگرم‌توطئه‌برای برقراری یک رژیم انقلابی دریک کشور همسایه است . ازطرف دیگراین‌فرار نشانی ازطرز فکربعضی محافل افسری درارتش‌مصر بود. مقامات مصری روز فرارکاپیتن حلمی سوگند خوردند که عواقب ناشی ازاین فرارراخنثی کنندودر این مورد عملی انتقامی انجام دهند . این عمل خیلی‌زودتراز‌آنچه که مصربدان باتردید امیدواربود انجام گردید وانتقامی‌وحشتناك گرفته شد .

محمودحلمی‌مدت‌شش‌ماه‌دراسرائیل بود. همکاران‌اسرائیلی‌او،ازوی‌پذیرائی شایانی کردند وچندین بارفرمانده کل نیروی هوائی‌اسرائیل ژنرال«عزراویزمان» با وی غذاصرف کرد.سروان محمودحلمی‌پس‌از این شش‌ماه خواستار مهاجرت

1 - Mahmood Helmi

پنهانی به آرژانتین شد وازمقامات اسرائیل تقاضا کرد که درموردویزاباو کمک کنند. مقامات اسرائیلی مخالفتی نکردند وپس ازتهیه اوراق آرژانتین لازم، کار شایسته‌ای نیز برای اودرآرژانتین فراهم ساختند. این کار ' خلبانی کشوری برای امورزراعی 'درنزدیکیهای بوئنوس آیرس بود که ماهانه هزاردلارحقوق داشت وبرای مرد مجردی مانداو کاملا کفایت میکرد .

حلمی درماه ژوئن ۱۹٦٤ ، اسرائیل راازراه هواترك کرد، ولی‌علیرغم تذکرات متعدد سرویسهای مخفی اسرائیل،دراین سفر مرتکب دواشتباه غیرقابل جبران شد . ازجمله بمحض ورودبه فرودگاه پایتخت یک کشور اروپائی' باشتاب برای ارسال کارت پستالی بعنوان مادرش که درقاهره زندگی میکرد' به سالن فرودگاه شتافت وبااین عمل دورازاحتیاط سرویسهای‌مخفی‌مصردریافتند که حلمی اسرائیل راترك کرده است .

خطای دوم اومربوط به بعدازرسیدن به‌بوئنوس‌آیرس‌بود، اوفردای روزورودبه این شهر وجای گرفتن دریك هتل ' خودرابه صرف یك غذای مطلوب شرقی ، دریکی ازرستورانهای عربی دعوت کرد. سپس بایك روسپی مصری الاصل آشنا شد وبجای عدم اعتماد باو' درجریان شب ' اشتباه احمقانه اصلی خودرامرتکب شدوهویت حقیقی واسرار فرار خود را برای او افشا کرد. حلمی هرگز به هتلی که اثاثه و اوراق هویتش در آن بود باز نگشت .

چند روز بعدازاین ماجرا،درآغاز ماه ژوئیه لوی اشکول نخست وزیر اسرائیل برای ملاقات باژنرال دوگل واردپاریس‌شد. چنددقیقه پس‌ازوروداو به سالن تشریفات مخصوص میهمانان‌عالیقدر ' درفرودگاه اورلی' تلگرافی‌ازطرف سرویسهای مخفی اسرائیل دریافت داشت که حاکی‌ازخبر مفقودشدن‌حلمی‌بود. بی‌شك اوبوسیله‌سرویسهای مخفی مصر درآرژانتین ربوده شده‌بود. لوی‌اشکول فوراً دستور داددر مورداینکه‌آیاسرویسهای مأمورکارحلمی دراسرائیل دچارقصور واشتباهی شده‌اند یاخیر ' تحقیقات لازم بعمل آید.

نتیجه این تحقیقات که چندی بعدبه نخست‌وزیر اسرائیل گزارش‌شد منفی بود . سرویسهای اسرائیل قصوری نکرده بودند وحلمی مسئول عواقب غمناك اشتباهات خویش بود. این گزارش همچنین‌ازسرعت ودقت‌عمل‌سرویسهای مخفی مصر دراین‌اقدام حکایت میکرد.حلمی درهمان شب‌ملاقات با«میهماندار» مصری خود ' بدست مأموران مصری گرفتار ودرسفارت مصردربوئنوس-آیرس زندانی شد.عملیات « بازگشت به قاهره» نیز که هدف آن برگردانیدن‌فراری‌به مصر بود،ده‌روز طول کشید . حلمی رابایك کشتی مصری که دریکی ازبنادر آرژانتین پهلو گرفته بود،به اسکندریه بردند ودو ماه بعدجهانیان آگاه شدند که

ولی دریک دادگاه نظامی بجرم خیانت به کشوروفرار بخاك‌بیگانه محاکمه شده وپس ازمحکومیت درقاهره اعدام گردیده است .

بدلیل آگاهی اسرائیل، ازاین حضورو فعالیت سرویسهای مخصوص عرب درآرژانتین ' درمورد اعزام « الی کهن» باین کشورپیش بینی‌هاو احتیاط فراوانی شد ودرجزئیات برنامه سفراووتوقف کوتاهش‌در اروپا، دقت کامل بعمل آمد .سرانجام که همه چیز فراهم گردید وموقع سفر فرارسید کهن‌باهمسر' دختر وخانواده‌اش، خداحافظی کرد وباوعده تسریع درباز‌گشت از مأموریت‌خارج که بحساب یک شرکت تجاری انجام میشد آنان راترك گفت .

« الی کهن » برخلاف شیوه‌های جیمزباندی ، دریك کامیون کوچك ناشناس ' متعلق به سرویسهای مخفی، که راننده‌اش جوانی بنام « ژیدئون » بود بفرودگاه لیدارفت . وقتی از گمرك عبور کرد و بهواپیمائی متعلق به شرکت « ال- آل» سوار شد ' یك چمدان کهنه کوچك ' گذرنامه‌ای که بنام خودش صادر شده بودوپاکتی‌محتوی پانصددلار که ژیدئون باو تحویل داد' بیشتر نداشت. کهن‌باآموزش درویش میدانست که به محض ورود به زوریخ باید بااتوبوسی که در مسیرفرودگاه و ایستگاه شهری شرکت هواپیمائی رفت وآمد داشت خودرابابن ایستگاه برساند وازآنجا به‌بعد مأموری که نه نامش رامیدانست ونه قیافه‌اش رادیده بودترتیب بقیه کار را خواهد داد.

این برنامه عیناًاجراشد وکهن پس‌ازپیاده شدن ازهواپیما خودرابا اتوبوس به ایستگاه یاد شده که در برابر « بن‌هوف‌اشتراس » در زوریخ قرار داشت رسانید . درآنجا عاقل مردی که زبان عبری رابالهجه آلمانی صحبت میکرد خود را باو معرفی کرد: « اسم‌من سالینجراست ، اسرائیل سالینجر » و هنگام معرفی باالی دست داد ؟ آنگاه کهن را با اتومبیل به هتلی در نزدیکی دریاچه زوریخ هدایت کرد . الی سه‌روز در زوریخ اقامت داشت وهرروز چندین ساعت سالینجر رامی‌دید . این شخص که « آنتن » دائمی سرویسهای مخفی اسرائیل دراروپابشمار میرفت وتحت‌پوشش مستحکم‌مدیریت یک شرکت صادرات‌وواردات فعالیت میکردوظیفه داشت که‌درباره امور تجاری تعلیمات لازم‌رابه کهن بدهد.

کهن -تعبس دربوئنس آیرس درراس یك شرکت حمل‌ونقل دریائی وهوائی قرارمیگرفت که نماینده آن دراروپا وبخصوص درزوریخ همین‌سالینجر بود . بنابراین لازم بود کهن حداقل بطور نظری از«فوت‌وفن»امورمربوط‌باین چنین شرکتی وبخصوص اصطلاحاتی که دراین رشته بکار میرفت آگاهی

داشته باشد . سالینجر دسته چک یکی ازبانکهای زوریخ را که درآن حسابی بنام کمال امین تعبس گشوده بود به کهن دادوگفت که همه بازرگانان امریکای جنوبی دربانک سوئیس حساب دارند .

روزسوم وروزآخر اقامت کهن درزوریخ ،وی باسالینجر به مغازه‌های مخصوص مردان در« بن هوف‌اشتراس» رفت وچند دست لباس که علامت سوئیس داشت ، یک‌دوجین دستمال ، چند کراوات، یک پالتوودوجفت کفش خریداری کرد. آنگاه تمام مدارک مربوط به هویت اسرائیلی ولباسهای پیشین خودرا به‌سالینجر داد تا هیچگونه نشانه‌ای از کشوراصلیش اسرائیل نزد خودنداشته باشد.بادردست داشتن گذرنامه امریکای جنوبی بنام تعبس وبلیط هواپیما به مقصدبوئنوس - آیرس، وسایلی راکه درزوریخ خریده‌بوددرچمدان گذاشت وپس ازدریافت شماره یک صندوق پستی ازسالینجر که بتواندازطریق آن‌باناد یامکاتبه کند ، راه فرودگاه را در پیش گرفت .

الی کهن که در پایان سه‌روز اقامت در زوریخ ،رسماً به«کمال امین تعبس » مبدل شده بود، با هواپیمائی که‌قصد پاریس‌داشت بدانجا رفت و بدنبال یک توقف چند ساعته در فرودگاه اورلی ، بی آنکه با کسی تماس بگیرد بالاخره بسوی آرژانتین پرواز کرد.

چند ماه بعد،برای درویش حکایت کرد که تقریباً در همه طول راه قادر نبوده است جز به قضیه آیشمن به مساله دیگری بیاندیشد . الی کهن که - هنگام ربوده شدن آیشمن بخدمت سرویس مخفی اسرائیل‌درآ مدچنان‌اعتماد رؤسای‌خودرا جلب کرده‌بود که کمی‌قبل‌ازترک تل‌آویو اورا به‌اجتماع چندتن‌از منتخبان سرویس دعوت کردند . دراین اجتماع الی‌بوسیله عاملین‌اصلی،درجریان صحیح وجزئیات عملیات‌مربوط به‌ربودن آیشمن که چندی‌پیش انجام شده‌بودقرار گرفت . جزئیاتی که هنوز ناشناخته مانده وتاآنموقع جسته گریخته اطلاعات‌تقریبا ناقص ونادرستی درباره آن ازمنابع‌مختلف انتشاریافته بود .

الی هنگامیکه ازسواحل آرژانتین بسوی بوئنوس -آیرس در پروازبود . جزئیات این عملیات را در ذهن‌خودمرور میکرد. او می‌اندیشید که‌هم اکنون‌در مسیر مخالف آیشمن که‌ناآگاهانه آن راطی کرده‌بود ، پرواز میکند. زیراجلاد نازی رادرخواب ، درحالیکه مأموران‌اسرائیلی‌درهواپیمای شرکت (ال‌-آل) اطرافش راگرفته بودند ازبوئنوس- آیرس به‌لیدابردند.

کهن دراین باره به درویش گفت که: «داستان ربودن آیشمن درمن جرات وشهامت آفرید . باآگاهی ازاین‌عملیات آموختم که سرویسهای ماقادربه کسب‌موفقیت درکارهای مهم هستند وهنگامیکه برخلاف مسیرحرکت‌آیشمن

پرواز میکردم دراین زمینه اطمینان کامل یافتم». الی باتوجه باین‌تخیلات در فرودگاه بوئنوس - آیرس ، نگاهی به هواپیماهای روی باندافکندو کوشید پرواز هواپیمای (ال -آل) راکه درمحل خلبانان آن بسته‌قیمتی‌سرویس مخفی اسرائیل (آیشمن)حمل میشد درذهن خود مجسم کند .

فرودآمدن در بوئنوس - آیرس، بازدیدگذرنامه وتشریفات گمرکی بدون هیچ پیش آمدی انجام شد.درحالیکه چمدان کوچکش رادردست داشت گذرنامه خودرابعنوان« کمال امین‌تعبس» ارائه کرد. آنوقت ازنرده‌های‌فرودگاه عبور کردوبدفتر اطلاعات‌جهانگردی رفت‌وبه تقاضای‌اونشانی‌مهمانخانه‌ای رادر شهردر اختیارش گذاردند . هیچکس در فرودگاه منتظر اونبود ، تاکسی اورا مقابل هتل متوسطی بنام « توئوودل خولیو » واقع در خیابان مرکزی بوئنوس آیرس (خیابان ۹ ژوئیه) پیاده کرد و او اتاقی باحمام برای یک‌اقامت هفت روزه گرفت .

هنگامی که‌وارد هتل شد غروب‌یکی ازروزهای اوایل‌فوریه ۱۹۶۱ بودو خیابان مجللی که بوسیله پرزیدنت «پرون» به‌تقلیدازشانزه‌لیزه پاریس بناشده،از فرط جمعیت سیاهی میزدو درعین حال صدهاچراغ‌رنگین نئون درآن روشنائی میپراکند . کمال امین‌تعبس نخستین گردش پیاده خودرادرحالیکه سعی‌میکرد درمحیط این شهر بزرگ رخنه کند آغاز کرد.اوماموریت داشت‌دراین‌شهریک شخصیت خیالی‌رازنده کند و راهی‌را که‌سرانجام‌ویرابه‌سوریه خواهدرسانیدبیابد.

فردای روزی که به بوئنوس - آیرس میرسید ، باید در کافه کورنتیاس در خیابان « نوئوو دل خولیو » باشد . سالینجر بلحاظ رعایت احتیاط ،تاکید کرده بودکه هرچند این تماس بسیار ضروری است اما زمان آن باید حتی‌الامکان کوتاه باشد وکمال جدیت بعمل آیدتاسرویسهای مصری وسوری از آن بوئی‌نبرند.

کهن که دربوئنوس‌آیرس، نیز، مانندزوریخ نمیدانست‌باچه کسی‌تماس خواهد گرفت کمی قبل ازساعت ۱۱ به کافه کورنتیاس رفت . چندلحظه‌بعداز نشستن پشت‌میز وسفارش مشروب ، مردتقریبا ۶۰ ساله‌ای که‌موهای‌سفیدوزیبای یکلستی‌داشت، باونزدیک شد وپس‌ازمعرفی خودبنام«آبراهام» دستش‌رافشرد. ابراهام نیزمانند سالینجر درسوئیس‌توانسته بود به‌کمک‌عکسی که‌سرویسهای تل‌آویو برایش فرستاده بودند کهن-تعبس رابشناسد.

مذاکرات آنها بسیار مختصر وبزبان اسپانیولی انجام شد. مشتریان فراوان این کافه بزرگ نمیدانستند که پیش‌چشم‌آنان،بزرگترین عملیات جاسوسی قرن آغاز میشد . پس‌ازردوبدل کردن تعارفات معمول ، ابراهام روزنامه‌ای‌به

کهن تسلیم کرد که بادست درحاشیه آن یک نشانی نوشته‌شده‌بود‌وتوضیح داد که برای اجاره یک آپارتمان مبلهٔ مجلل، باید باین نشانی مراجعه کند. ابراهام آنگاه به کهن گفت که لهجه‌اسپانیولی اوبداست وبرای فراگرفتن چند درس، نشانی یک‌معلم زبان اسپانیولی راباوگفت. آندوتوافق کردند که بعضی اوقات بمدت خیلی کم، همدیگررا به‌بینندوابراهام برای استفاده‌درمواقع بسیارضروری شماره تلفنی به کهن داد.

کهن درهمانجا یک‌نشانی ویک شماره تلفن دیگررا هم‌حفظ کرد: آدرس وشماره تلفن دفتر حمل‌ونقل دریائی‌وهوائی « خودش» . ابراهام بعنوان توضیح گفت : «در این مکان همیشه شخصی خواهد بود که به‌تلفن‌هاوپرسشهاجواب دهد وگواهی کند که اقای تعبس صاحب ومدیر کل این دفتراست» وسپس وعده کرد که فردا کارت‌ویزیت و کاغذ وپاکت‌باسر کاغذیهای‌دفتر رافراهم کند. ابراهام میدانست که تاسه‌ماه دیگر باید برای کهن یک‌گذرنامه آرژانتین باعنوان تعبس تهیه کند . وی درهمین ملاقات ورقه کوچکی‌دراختیار کهن گذاشت که درآن صورتی ازشخصیت‌های عرب مقیم بوئنوس - آیرس ونشانی‌آنان‌وهمچنین راهنمائیهای لازم‌درباره باشگاه اسلامی‌پایتخت‌آرژانتین ، رستورانهای‌عربی‌ومحل هائی که مهاجران سوری ولبنانی ترجیح میدهند یگدیگررا درآنجاهاملاقات کنند ، قید شده بود .

ابراهام درپایان ملاقات به کهن‌گفت : «هرچه زودتر بااین‌مرا کزتماس بگیر ، توسعرفی نامه‌هائی برای دمشق بدست خواهی آورد» .سپس دست الی‌را فشرد ومیزاورا ترک کرد. اما مثل آنکه چیزی بخاطر آورده‌باشد برگشت، تا نزدیک‌گوش «الی» خم‌شد وبه‌عبری گفت « Behatslaha » بامید موفقیت .

ازهمین تاریخ کهن بادرایت خودویاری بخت به‌موفقیت‌های‌پی‌درپی نایل آمد ودرهمین ماه فوریه ۱۹۶۱ باشخص مهمی‌آشناشد که ندانسته‌راه دمشق رابروی اومیگشود. کهن‌سابق ، تعبس‌فعلی ازهمان نخستین هفته‌اقامتش دربوئنوس - آیرس درردیف اشخاص شناخته شده‌ای‌درآمد که مرتب‌به «باشگاه اسلامی» رفت‌وآمد میکرد. اوهرروزساعتها وقت‌خودراصرف خواندن‌روزنامه‌های قاهره ودمشق میکرد که‌دراختیار بازدید کنندگان ازاین‌باشگاه‌میگذاشتند. سرانجام باسانی باهویت کمال امین تعبس، بعضویت این باشگاه پذیرفته‌شد. آنوقت‌در باشگاه‌سرصحبت بامهاجران جوان لبنانی وسوری رابزبان عربی میگشودوباآنان به بازی «شش‌وبش » تخته‌نرد که‌بصورت یک‌بازی ملی درممالک عربی‌درآمده است می پرداخت . ضمناً‌مطابق معمول بوئنوس آیرس، دیروقت شب، با

مهاجرین خود بخصوص اعضای‌جوان باشگاه شام صرف‌میکردوگرچه‌خیلی کم‌صحبت بود، اما گاه‌جسته‌وگریخته مطالبی‌اززندگی‌مجعول‌خویش برای آنان بازمیگفت.

کهن می کوشید درمیان‌همه‌چیز، این‌مطلب‌رابآنان بفهماند که‌ازطریق بازرگانی سرمایه مختصری جمع‌آوری کرده وگرامی‌ترین آرزویش این‌است که بوطن‌بازگشته‌وسهم‌فعالی درزندگی‌اجتماعی برعهده‌گیرد. آنگاه‌تانیمه‌های شب درباره مسائل و مشکلات گریبانگیر سوریه با آنان به بحث میپرداخت .

روزی بر سر میز تخته نرد تعبس مرد پنجاه ساله‌محترمی نشسته بود که «عبدالله لطیف الهشام » نام داشت و در محافل عرب آرژانتین از شهرت ونفوذ بسزائی بر خوردار بود . وی که سری طاس ، قدی کوتاه،شکمی چاق اماسبیل‌هائی زیبا داشت،سر دبیر بسیار فعال مهمترین نامه هفتگی عربی زبان بوئنوس - آیرس بنام «العالم العربی » (جهان عرب) بود . تعبس بار دومی که به‌باشگاه آمد او را دید،ولی برای آشنائی با او منتظر فرصت مناسبی شد . بازی تخته‌نرد این فرصت فوق العاده را پیش آورد . تعبس هنگام چیدن مهره‌ها درباره‌اوضاع سیاسی سوریه با الهشام بیک بحث طولانی نشست و ضمن آن پس از اشاره به دلتنگی از زندگی خارج از کشور و احساس درد غربت ، بنحوی که سخنانش بسیار عادی تلقی میشد گفت : « در نظر دارم درآینده نزدیک به دمشق بروم». الهشام با مسرت خاطر به گفته های تعبس جوان‌گوش میداد؛از او دعوت کرد برای ادامه بحثی که داشتند بدفتر روزنامه اش مراجعه کند. تعبس دعوت‌اورا بگرمی پذیرفت و برای ۲۳ فوریه ۱۹۶۱ قرار ملاقات گذارده شد .

این تاریخ بنحو آشکاری نشانه موفقیت اقدامات کهن و نمودار سرعت راه‌یابی او به محافل بوئنوس - آیرس است . هنوز دو هفته از ورود کهن به آرژانتین ، این کشور بیگانه با محیط کاملا جدید و نا آشنایش نگذشته بود که وی خود را در یک صندلی راحتی ، مقابل سر دبیر کل هفته نامه عربی بوئنوس - آیرس ، نشسته دید . گفت و گوئی که بیش از دوساعت طول کشید مقدمه یک رشته ملاقاتهای دیگر بین الهشام و تعبس‌شد . روزنامه نگارسئوالات کوتاهی در باره زندگی و خانواده «جوان عرب» کرد که‌تعبس در پاسخ داستان تمام نشدنی مربوط بدوران جوانیش در اسکندریه ، مهاجرت‌خانواده‌اش‌و کارهای بازرگانی خود در پایتخت آرژانتین را برای او باز گفت .

تعبس از فحوای کلام الهشام فهمید که به تجدید حیات حزب«بعث» و در اختیار گرفتن زمام دولت سوریه بوسیله این حزب علاقمند است و با اینکه به نوعی همکاری سوریه و مصر اعتقاد دارد ، با اداره سوریه بصورت جزئی از مصر و دخالت ناصر در امور اداری سوریه مخالف است . وی با توجه به طرز فکر

الهشام و سخنان پیش آمده گفت : « من از هم اکنون آماده حرکت به‌سوریه برای ادای وظیفه خود در زمینه کوششهای ملی هستم ، ولی میترسم بخوبی از من استقبال نشود . من در دمشق کسی را نمی‌شناسم وازاینکه ممکن است وقتم تلف شده و حسن نیتم بی نتیجه بماند ، واهمه دارم . »

الهشام پاسخ داد : « روزی که تصمیم قطعی رفتن به دمشق را گرفتید ، حتماً بمن مراجعه کنید ، از نتیجهٔ سفر نگرانی نداشته باشید زیرا من شما را به همه دوستانم معرفی خواهم کرد . پیش از رفتن نیز هر وقت مایل بودید بدیدن من بیائید . من از شما خوشم میآید و شما را دوست خود میدانم» .

در پایان این ملاقات ، الهشام برای ارسال هفته نامه «العالم العربی» بعنوان تعبس نشانی اورا خواست و تعبس آدرس آپارتمانی را که اجاره کرده بود : کوچه تاکوارا شمارهٔ ١٤٨٥ و همچنین یک کارت ویزیت حاوی نام و نشان شرکت حمل و نقل خود را باو داد .

کهن احساس کرد که‌اطمینان روزنامه‌نویس عرب رابیش‌ازآنچه که پیش بینی کرده بود جلب کرده است دلیل بارز و محسوس این جلب اعتمادچهارسال بعد، هنگام محکومیت الی کهن دردمشق‌معلوم شد. درآنوقت عبداله لطیف الهشام‌طی‌نامه‌سرگشاده‌ای‌برای‌مهمترین روزنامه های عربی خاورمیانه «الحیات» که‌دربیروت چاپ‌میشود، ازخوددربرابراتهاماتی که‌دردمشق براووارد کرده بوذند دفاع کرد. اورامتهم کرده بودند که کمک‌های باارزشی به‌جاسوس اسرائیلی کرده است والهشام درنامه خودتوضیح داده‌بود که: «روزی، جوان تقریبا سی‌ساله‌ای که پوست‌شفاف وموهای سیاه داشت‌بدیدن من‌آمدوپس‌ازمعرفی خودبعنوان کمال‌امین تعبس برایم تعریف کرد که‌جوانیش رادرمصرگذرانیده وازآن پس، من اغلب اورادرمیهمانیهای سفارتخانه‌های ممالک‌عربی وباشگاه اسلامی دربوئنوس‌ـآیرس که‌جوانان‌عرب‌بدانجارفت‌وآمدداشتندمشاهده کرده بودم چندین‌بارباهم گفتگوداشتیم، اوخیلی کم‌حرف‌بودوجوانی جدی‌ومتفکربنظرمیرسید که نسبت به‌مسائل جهان‌عرب‌علاقه مفرطی‌دارد. اوازمن‌خواست که روزنامه های‌عربی راپس ازخواندن باویدهم ویک‌روزبمن گفت که بسوریه‌بازخواهدگشت.این صحیح است که‌من‌پس‌ازاطلاع ازاین‌امر، چندسفارشنامه دراختیارش گذاشتم ولی من اورابرای‌جاسوسی‌بسوداسرائیل‌نفرستادم، بلکه‌این دوستان‌شخصی‌او، سرکنسولهای کشورهای عربی بودند که با دادن ویزاامکان وروداورابه دمشق‌فراهم کردند اگراوتوانست‌باگرفتن‌این‌ویزاوآمدن به‌دمشق، چندسال‌باعملیاتش‌سرویسهای‌مخفی عرب راگمراه کند، گناهش متوجه همین‌گروه است، زیراگفت وگوهای‌معمولی‌او بامن ، راهی بتشخیص هویت اصلی او نداشت ».

کهن خود نیز تا موقعیکه این نامه بسال ١٩٦٥ در روزنامه الحیات چاپ بیروت منتشر شد، نمیدانست که بهنگام ملاقاتهایش با الهشام تاچه حد در جلب اطمینان او توفیق یافته و از عهده اجرای نقش کمال امین تعبس برآمده است ، او فقط میدانست که نماینده محلی او « آبراهام » با دقت کامل به جزئیات مساله مهم و حیاتی «پوشش » توجه دارد و تمام مدارك لازم را برای پاسخگوئی به تحقیق احتمالی، در باره هویت تعبس ، گذشته و خانواده وآشنایان جدیدش ، فراهم آورده است کهن در هریک از اقدامات خود «اثر مفید »بازوهای زنده و نامرئی ابراهام را میدید و این احساس که از او حمایت میشود، کمک مؤثری به مضاعف شدن فعالیتش بود . ابراهام پول مورد نیاز کهن را که با توجه به نوع زندگی سطح بالا و شخصیت مجعول او مبلغ قابل توجهی بود ـ بموقع در اختیارش میگذاشت . در این مورد لازم بیاد آوری است که الی همواره زندگی محدود و کوچکی داشت که مشکلاتی از نظر مالی برای سرویسهای تل‌ـ آویو ایجاد نمی کرد و مخارج او اغلب کمتر از بودجه ای میشد که در اختیار داشت .

در واقع عبدالله لطیف الهشام در نامه ١٩٦٥ خود به روزنامه الحیات، در مورد الی کهن ، چیزی علاوه بر واقعیت ننوشته بود . با این وصف که الی به تماس با سردبیر هفته نامه «العالم العربی » در بوئنوس ـ آیرس اکتفانکرده ، ظرف چند هفته موفق شده بود میهمان همیشگی اکثر پذیرائیهای سیاسی و میهمانیهای سفارتخانه های عربی‌درپایتخت آرژانتین شود . او در تمام تظاهرات و اجتماعات عربی نیز که از طرف «باشگاه اسلامی » بر پا میشد شرکت داشت و در تمام میهمانیهای « کوکتیل » سفارتخانه‌های سوریه ـ مصر و لبنان ، میشد با او بر خورد کرد . در این چند هفته او بشکل یک عنصر غیر فعال ولی دائمی این قبیل اجتماعات نیمه اجتماعی و نیمه سیاسی درآمده بود و چند صد نفری که در بیشتر پذیرائیهای‌دیپلماتیک در بوئنوس ـ آیرس و حتی واشنگتن یا پاریس بچشم میخورند ، عادت کرده بودند که الی را در این قبیل مجامع به بینند .

این البته کار فوق العاده ای نیست و تمام کسانی که باین محافل آشنائی دارند میدانند که هیچ چیز آسانتر از راه یافتن و معتاد شدن بدین مجالس خوشگذرانی نیست . کافی است انسان بخواهد و بقدر کافی خونسردی بخرج دهد،تا بتواند بموقع در محل مورد نظر حضور یابد و بعد از آن دیگر ، مدعوین و میهمانداران، خود بخود بدیدن او عادت می کنند، بدون اینکه هرگز در باره هویت یا علت حضورش از خود پرسش بکنند . اما در مورد کهن ، حضور در اینگونه مجامع و سفارتخانه های ممالک عربی در بوئنوس ـ آیرس

تاحدی با یک اقدام معمولی مشابه فرق‌داشت،زیرا لازم بود او بعنوان کمال امین تعبس، بموازات ادامه ارتباط خود با این محافل ، رفت و آمد به محفلهای خصوصی و شخصی را نیز تا وقتی که منظور اصلی حاصل نشده ادامه دهد . در کوران همین رفت و آمدها و ایجاد ارتباطها بود که روزی در سفارت سوریه‌به شخصی بر خورد که چهار سال دیگر تصمیم باعدام کهن گرفت : ژنرال امین حافظ .

ژنرال مرد خوش قیافه و خوش اندامی بود که همیشه دسته‌ای‌ازموهای خاکستریش روی پیشانی،ریخته بود . حالتی نظیر مردم امریکای جنوبی داشت و در آن زمان در سفارت سوریه در بوئنوس - آیرس با عنوان وابسته نظامـــی فعالیت میکرد .

عبدالله الهشام ، تعبس‌را در یکی از میهمانیهای سفارت سوریه به‌ژنرال امین حافظ معرفی کرد . وابسته نظامی که لباس فرم مخصوص جشن بر تن داشت با الهشام و تعبس یک گفت و گوی مفصل‌را آغاز کرد .

حافظ با اطمینان زیاد از آیندهٔ حزب بعث که وی عضو آن بود،سخن گفت و ضمن آن تأکید کرد که : « حزب بعث ، تنها حزب سوریه است که قدرت باز گرداندن جلال و شکوه گذشته به کشور را دارد . من در پایان امسال که مأموریتم در آرژانتین بپایان میرسد ، بمحض باز گشت به سوریه در داخل حزب باسور سیاسی خواهم پرداخت » . بدیهی است افسر خوش پوش هنوزنمی‌دانست که مدتی دیگر حزب بعث اورا به بالاترین مقام موجود کشورش یعنی «ریاست‌جمهوری» ارتقاء خواهد داد . تعبس که با دقت به سخنان حافظ گوش میکرد در یک جمله کوتاه گفت : « تیمسار اگر من نیز در دمشق بودم مانند شما عمل میکردم » . حافظ در پاسخ با لحنی که گوئی دستوری‌صادر میکندگفت «چه چیز شما را از رفتن منع میکند ، منتظر چه هستید ؟ » و بلافاصله از او روی گرداند تا با سایر میهمانان به تعارف و گفت و گوی بپردازد .

اما کهن در گزارش بعدی خود به رؤسایش یاد آور شد که ژنرال حافظ بیشک اشاره کوتاه او را بخاطر سپرده است،زیرا چند بار بادیدن‌الی خشمگین پرسیده بود که : « خوب ، این حرکت به سوریه پس چه وقت انجام میشود؟ »

الی کهن بندرت و هر بار در اختفای کامل و در نقطه‌ای غیر از محل سابق ، با آبراهام رابط خود ملاقات میکرد و در این ملاقاتها او را در جریان جزئیات روابطش با محافل عربی که هر هفته نسبت به هفته قبل توسعه می یافت میگذاشت . ابراهام نیز از اقدامات او ابراز مسرت میکرد . سه ماه پس از ورود الی به آرژانتین و درست رأس موعد مقرر ،ابراهام یک گذرنامه و یک

نامه آرژانتینی بنام کمال امین تعبس به کهن داد و در ماه مه ۱۹۶۱ تعلیمات جدید تل آویو را بوی ابلاغ داشت . بموجب این تعلیمات لازم‌بود کهن بدوستانش اعلام کند که ، درنظر دارد، بزودی‌به‌کشور های عربی‌سفر کند و تصمیم دارد ضمن این سفر به دمشق‌هم برود ودرباره امکانات اقامت دائمی خویش درآنجا بررسی هائی بعمل آورد .

تعبس این دستورها را بسرعت اجرا کرد . به آشنایانش سری زد تا سفارشنامه‌هائی را که وعده کرده بودند دریافت کند . روز ۱۳ ماه مه ۱۹۶۱ در دفتر کار عبدالله الهشام حضور یافت و ضمن اعلام تصمیم خود به سفر از وی خواست که سفارشنامه های وعده شده را در اختیارش بگذارد . الهشام از این خبر شادمان شد و ابتداء در نامه‌ای که برای فرزندش در دمشق نوشته بود چند کلمه به معرفی کمال تعبس پرداخت . آنگاه سفارشنامه جداگانه‌ای نیز بعنوان همین فرزند که «کمال الهشام» نام داشت نوشت و علاوه برآن سه نامه دیگر تسلیم الی کهن کرد که اولی بعنوان «نبیب حارب » دوست بازرگان و مشهور الهشام در دمشق ، دومی بعنوان پسر عموی الهشام در اسکندریه و سومی نام یکی از بانکداران مشهور بیروت بود .

بدین ترتیب تعبس تعداد زیادی نامه از دوستان خود در بوئنوس - آیرس که اغلب برای اقوامشان در لبنان و سوریه نوشته شده بود دریافت کرد و بهمه گفت قصد دارد به تمام کشورهای عربی سفر کند و چندی نیز در اروپا خواهد بود .

او بدون اشکال یک ویزای مصر از سفارت جمهوری متحده عرب در بوئنوس - آیرس گرفت و کنسولگری لبنان نیز با ویزای ششماهه او موافقت کرد . کهن اینک برای آغاز سفری که مقصد نهائی آن دمشق بود آمادگی کامل داشت . از نخستین روز ورودش به آرژانتین شش‌ماه میگذشت وشخصیت جعلی تعبس‌اکنون در او کاملا ایجاد شده و رشد یافته بود .

در پایان ماه اوت ۱۹۶۱ الی کهن با هواپیما از بوئنوس - آیرس به زوریخ پرواز کرد و این بار بی وقفه از لندن گذشت . به تبعیت از تعلیمات آبراهام در زوریخ فقط مدت زمانی که برای تعویض هواپیما لازم بود توقف کرد و آنگاه سوار هواپیمائی به مقصد مونیخ شد . الی در مونیخ هنگام خروج از قسمت کنترل گذرنامه ها و گمرک فرودگاه ، با یک آشنای قدیم بر خورد کرد . اسرائیل سالینجر «آتن» سرویسهای مخفی اسرائیل در اروپا . در تمام مدتی که کهن در آرژانتین بسر میبرد ، سالینجر با نهایت وفاداری نامه‌های اورا که بعنوان یک صندوق پستی ناشناس در زوریخ فرستاده میشد ، برای همسرش نادیا

بامرائیل میفرستاد و سعی داشت هر بار این نامه ها را از یکی از شهرهای مختلف اروپا پست کند. نامه‌های کهن به همسرش کوتاه و حاکی از خبر سلامت و فعالیت و «کارهایش» در اروپا بود.

در غیاب الی حقوق وی از طرف یک شرکت تخیلی تجاری برای ردگم کردن بیشتر، به همسرش پرداخت میشد. سالینجر جزئیات مأموریت الی کهن در آرژانتین را از زبان خودش شنید و کهن چند بار تأکید کرد که احساس میکند از هر لحاظ آماده عزیمت به دمشق و انجام مأموریت خویش است، اما او پس از شنیدن این اظهارات آخرین دستور تل آویو را باطلاعش رسانید: «کهن تا چند ماه دیگر به دمشق نخواهد رفت. در حال حاضر در تل - آویو برای دادن تعلیمات جدید در انتظار او هستند».

کهن اوراق مربوط به هویت تعبس - سفارشنامه هائی را که می‌بایست به پایتخت های ممالک عرب برساند و جامه دان محتوی لباسهای خود یعنی «تعبس» را که در آرژانتین می پوشید به سالینجر داد و اوراق هویت اسرائیلی و لباسهای قدیم خویش را که قبل از عزیمت به آرژانتین در زوریخ به او سپرده بود باز پس گرفت. چند ساعت بیکاری او پس از این ملاقات صرف خرید هدایائی برای زنش، دختر کوچک و خانواده‌اش شد و عاقبت هواپیمائی که مقصد تل آویو داشت اورا از مونیخ دور کرد.

هنگام پیاده شدن از هواپیما در فرودگاه لیدا، ژیدئون راننده را که هنگام عزیمت او به آرژانتین به فرودگاهش رسانید، در انتظار خوددید و اوبی- آنکه پرسشی بکند الی را بخانه‌اش در بیت - یام هدایت کرد. الی کهن - همانطور که غیر مترقبه از خانواده‌اش دور شده بود، ناگهان بجمع آنان باز- گشت و در همین زمان بود که به دختر کوچکش صوفی یاد داد که اورا مانند عربها «ابا» یعنی «بابا» یا پدر بنامد.

کهن بی آنکه دربارهٔ اقامتش در امریکای جنوبی کمترین سخنی بگوید، برای سایر اعضای خانواده‌اش در باره اروپا صحبت کرد و درویش در این نخستین هفته سپتامبر که الی بین خانواده‌اش بود بسر وقت او رفت.

۹

استراحت در اسرائیل و عزیمت قطعی

«الی کهن» میدانست که دوره استراحتش در بیت - یام کوتاه است و باید بزودی به کارجاسوسی خود بازگردد. درویش «بی تسهالك» که عنوان سربی گری رسمی اورا داشت یک هفته پس ازورود باسرائیل، به تعطیلات آرامش درمیان خانواده، پایان داد و روزی اورا به صرف ناهار دریک رستوران یافاسوسوم به «شه‌ژانت» که کبابهای معروفی داشت دعوت کرد. دونفری روبروی هم درتراس رستوران که روبه بندرقدیم داشت نشستندودریک گفتکوی باروح غوطه‌ورشدند. آندودرآنهنگام درست به پدروپسری شبیه بودند که سرگرم گفت‌وگووحل وفصل مسائل خانوادگی هستند. درواقع نیز درویش خیلی پدرانه به گزارش فعالیت های شاگردش درامریکای جنوبی گوش میداد.

درویش بالبخند به‌وی گفت: مکالمه تولهجه‌وا کسان اسپانیولی پیدا کرده وحتی به‌عبری که‌سخن میگوئی، این لهجه کاملا پیداست. الی بشوخی جواب داد: «صبر کن عربی حرف زدن مرا بشنوی، کهن درپایان گزارش فعالیت های آرژانتین خود گفت که بوئنوس آیرس عربی راجز با آکسان اسپانیولی طوردیگری حرف نمیزنند و همچنین گفت که بعقیده‌او، وی به تعداد کافی توصیه‌برای تسهیل انجام وظایفش دردمشق گردآوری کردموافزود: «من احساس میکنم که‌قادرم مراحل مختلف مأموریتم رادر دمشق بسرعت طی کرده خودواوارد محافل رهبری آنجا کنم...»!

درویش درگزارش خود در این زمینه یادداشت کرده بود که کهن یک اطمینان ساری ویک اعتماد به‌نفس کامل ازخود نشان میدهد. دیگر رؤسای سرویسهای

مخفی تل‌آویو نیز که طی اقامت الی در اسرائیل در سپتامبر ۱۹۶۱ با او گفتگو داشتند همین نظر را ابراز میکردند و این امر یقیناً مثبت و تشویق کننده بود، اما اگر از نظر دیگر بدان نگاه کنیم متوجه خواهیم‌شد که اطمینان و اعتماد بیش از حد یک مأمور مخفی بخود، ممکن است او را با اعمال مخاطره‌آمیز وادارد و این البته کار غیرمجازی است . بهرحال تصمیم گرفته شد که کهن قبل ازعزیمت به‌محل مأموریت خویش، برای آخرین بار تحت‌تمرین قرار گیرد و برای خنثی کردن توهم دوستان عرب او در بوئنوس-آیرس تعداد زیادی کارت پستال از چند پایتخت عربی بعنوان آنان ارسال گردید. کهن که از تأخیر در اعزام به‌مأموریت باطنا ملول بود به درویش میگفت «من تصور نمیکردم راه دمشق اینقدر دراز باشد. این تاخیر برای مردن از خستگی و بیحوصلگی قبل از رسیدن بدانجا کفایت میکند » .

این گفته بعنوان اعتراض و یا بد خلقی بیان نمیشد، بلکه نموداری بود از صمیمیت و ناشکیبائی الی ، درست مانند یک اسب جنگی که دود باروت و نزدیکی میدان جنگ را احساس کرده و برای ورود به معرکه نبرد شتاب بخرج میدهد .

با این وصف رؤسای او عقیده داشتند که الی باید آموزش بیشتری ببیند و براساس نتایج درخشان بدست آمده، از نخستین دورهٔ مأموریتش در آرژانتین، طرح کاملی برای اقدامات بعدی او در سوریه تهیه و تنظیم گردد .

کهن یکبار دیگر به خانه کهنه درویش ، در خیابان النبی تل اویو رفت . در آنجا به کمک یک کارشناس رادیو که از متخصصان سرویسهای مخفی در امور فرستنده های زیر زمینی بود بسرعت طرز کارکردن با دستگاهی را که در دمشق می بایست از آن استفاده کند ، آموخت . پس از چند هفته کار کردن با این دستگاه توانست که در هر دقیقه ۴۵ تا ۵۰ کلمه مخابره کند و از نظر کارشناسان ، این یک حدنصاب مطلوب در این نوع مخابرات بود. الی همچنین چند رمز مخابراتی و طریق کشف تلگرافهای رمز را فرا گرفت و حفظ کرد . نکته مهم در این دوره از آموزش الی، شناختن خصوصیات «ضربه های مخابراتی » کهن بوسیله مربی امور رادیوئی او بود . در این مورد باید توضیح داد که ضربهٔ اشخاص مختلف بر دستگاه مخابراتی با یکدیگر تفاوت دارد . بعبارت دیگر کارشناسان فن میتوانند از طرز ضربه علامات مورس دستگاه فرستنده‌ای که از فاصله معین به‌مخابره مشغول است ، مخابره کننده را ، بی‌آنکه عدد رمز ارتباط را اعلام کرده باشد ، باز شناسند . حال تعدادی از اپراتورهای رادیوئی عضو مرکز کشف رمز سرویسهای مخفی در تل آویو ، از ماه سپتامبر ۱۹۶۱ موظف شدند که طرز کار و طرز مخابره مخصوص کهن را مطالعه کرده و آن را از سایر مخابرات تمرینی تشخیص دهند و هنگامیکه کهن در سوریه به فعالیت می-

پردازد برای دریافت مخابرات او بگوش باشند .

بخش عمده ای از کار الی در این اوقات، مطالعه و پرداختن به آموزش « کارهای روز مره » یک مأمور مخفی کلاسیک بود . این کارها البته با آنچه که هنگام خواندن بعضی رمانهای جاسوسی در خیال انسان مجسم میشود فرق دارد ودر واقع مجموعه‌ای از فعالیتهای حمایت شده ای است که هیچ چیزهیجان انگیزی جز اسم « کارهای روزمره » ندارد ، مانند تهیه انواع مرکب های نامرئی با وسایل مختلف ، محل نصب نهانگاه ها در آپارتمان ، مخفی کردن وسایل سری در انواع مختلف لوازم منزل - حمل پنهانی سلاحهای شخصی ، مدارك و نامه ها یا میکروفیلمهائی که در لباس دوخته میشود و یا در محفظه های خاص در بدن پنهان میگردد .

الی پس از آنکه یکبار دیگر با نمونه‌های کوچک شده، یا اصل سلاح های ارتش سوریه آشنا شد و به تمرین تیر اندازی با سلاح کمری و سلاحهای کوچک «شمایسر » Sehmeisser آلمانی که در ارتش سوریه استفاده میشد؛ پرداخت و بکاربردن مواد منفجره رافراگرفت . تقریباً پس از هر تمرین تیراندازی درویش بـاو میگفت : « تـو در دمشق حتـی یک قطره خون نخواهـی ریخت ، ولـی سوریـه یـک جمهوری از نوع جمهوریـهای امـریکای جنـوبی است که در آن هر لحظه احتمال انقلاب میرود . بنابراین ممکن است برای دفاع از خود احتیاج به اسلحه داشته باشی . اما فقط در مواقع بسیار ضروری مجازی آن رابکار بری » . کهن طی سه ماه آخری که در اسرائیل بسر برد، بموازات این آموزشها، از طریق گوش دادن به رادیو و مشاهده برنامه‌های تلویزیونی دمشق، حوادث و وقایع سیاسی سوریه را بدقت تعقیب کرد واگر در آنحال کسی پیشگوئی می کرد که روزی خوداو بر پردهٔ تلویزیون دمشق ظاهر خواهدشد، اورا مسخره میکرد .

در ۲۸ سپتامبر ۱۹۶۱ ، اتفاق سیاسی مهمی در سوریه روی داد . اتحاد مصر و سوریه بهمان سرعتی که سه سال پیش تحقق یافته بود از هم پاشید و سوریه باراندن حامیان مصری خود ، بار دیگر استقلال سیاسی و اقتصادی خود را بدست آورد . بدنبال این جریان شیرازهٔ نظم در سوریه ، که به نقش دست‌دوم خود بعنوان «استان سوریه » در جمهوری متحده عربی پشت پا زده بود ، درنتیجه مبارزات خشن احزاب برای احراز قدرت ، از هم گسیخت و کشور به یک‌میدان جنگ داخلی مبدل شد . در این میان پیش بینی میشد کشوری که در عرض سیزده سال ، ۱۲ انقلاب و کودتای پی در پی بخود دیده است ، اینک دیگر برای مدتی مدید تحت تسلط حزب بعث که دوستان کهن در بوئنوس - آیرس طرفدار آن بودند ، در آید .

در روز جدائی مصر و سوریه ، الی کهن کارت پستال امضا شده‌ای بعنوان ژنرال‌حافظ به آرژانتین فرستاد که روی آن نوشته شده بود : «زنده باد بعث » ، و بدیهی است که این کارت پستال از زوریخ پست شد . کهن از جزئیات وقایع سوریه بدنبال این جدائی اطلاع داشت و از مطالعه پرونده سری که در این مورد بسرعت آماده شده بود،دانست که شخصیتهای سطح بالای کودتا ، ضد ناصر ی هستند . تجسم وضع آینده سوریه در این احوال ، برای - رؤسای کهن و خود او کار مشکلی بود زیرا هر نوع تحولی در وضع این کشور که حوادث سیاسی غیر قابل تجزیه و تحلیل داشت ، غیر ممکن مینمود . دراین مورد اعضای سرویسهای سری تل آویو ضرب‌المثل خوبی دارند که هنگام‌مذاکره وبحث بارها از آن یاد می‌کنند : « در سوریه همیشه قدرت از آن کسی‌است که صبح زود تر از مخالفین از خواب بر خاسته و با یک حمله ایستگاه رادیو رااشغال کند » .

صاحب واقعی سوریه و مسبب اصلی کودتای ضد ناصری یک سرهنگ هوائی سوریه بنام «عبدالکریم نهلاوی » بود . این شخص با اینکه آجودان لشکری مارشال «عامر» و خدمتگزار ناصر بود و سمت استانداری «استان سوریه» را داشت از مدتها پیش طرح آزاد ساختن سوریه ، از قید تعهداتش در قبال مصر را فراهم میکرد . ظاهراً صدای شکوه و شکایت ناراضی ها از کشاورزان گرفته تا سرمایه داران ، از دست اندازیهای ناصر در امور سوریه چندان بلند بود که بگوش سرهنگ‌وفادار ناصر نیز رسیده بود. کشاورزان و پیشه‌وران سوری، مصرراتهم باستعمار کشور خود که ازلحاظ طبیعی غنی‌تراز کشورمصربودمیکردند وافسران ارتش سوریه نیزازاینکه فرماندهان‌مصری دررأس واحدهای‌آنان‌قرار میگرفت‌ناراضی بودند . علل دیگری نیزدرنارضائی کلی‌سوریهاازمصرمؤثربود، از جمله اینکه تشکیلات مربوط به میگهای ۷ که‌سوریه‌ازشوروی‌دریافت کرده‌بود با آموزشگاه هوائی آن به‌مصر انتقال یافته بود. در راس ادارات کشور نیز مصریها قرارداشتند ودست‌حزب جوان‌بعث که‌بوسیله‌عده‌ای ازافسران جوان‌اداره میشد ازهمه جا کوتاه شده بود.

حزب بعث راکه دکترین سیاسی و اقتصادیش ، آمیزه‌ای از فرضیات سوسیالیستی استولی درعمل رنگ‌ناسیونالیستی گرفته‌است ، درواقع میتوان‌تنها حزب پان عربی بشمار آورد که دارای برنامه صحیح وتشکیلات منظم‌استوشهرت وجانبداری دسته « جوانان ترك» ارتش سوریه ازآن بی سبب نبود،این گروه‌از نقشه‌های ناصر درباره استان سوریه ناراضی‌بودوبهمین‌علت باجبار فعالیت آن‌به هیچ وسیله‌وصدایش خفه شده بود .

بهرترتیب بیداری « حزب بعث» بهنگام کودتای ۲۸ سپتامبرباسروصدا وجنجال همراه بود. سحرگاه‌این‌روز، فرماندارمصری‌سوریه، مارشال‌عبدالحکیم‌عامر هنوز درتختخواب بود که اطلاع یافت،سرهنگ نهلاوی ایستگاه رادیو دمشق رانصرف کرده والغای اتحادبامصر رابمردم اعلام داشته است . مارشال‌عامر فوری بوسیله تلفن باناصر درقاهره تماس گرفت .ناصرآمادگی خودرابرای عزیمت فوری به‌دمشق واعاده وضع سابق اعلام کرد،زیرا که جداً ازشکست‌روحی‌ناشی‌از گسستن‌اتحاد مصر وسوریه درقبال جهان عرب ودنیاواهمه داشت. عبدالناصر با نفوذی که درآن زمان درسوریه داشت،واقعا قادر به تغییر اوضاع وادامه‌تسلط خود براین کشور بود،ولی مارشال عامر باواطلاع دادکه به‌تنهائی توانائی استقرار نظم رادارد‌وبه عزیمت اوبه دمشق نیازی نمی بیند. ولی‌سرهنگ‌نهلاوی ویارانش‌صبح همان روز ۲۸سپتامبر مارشال‌عامررابازداشت کردندوویرابا اسکورت به هواپیمائی که میبایست اورابقاهره ببرد رساندند . در این احوال دوگردان پاراشوتیست مصری نیزکه باپشتیبانی‌ناوهای جنگی مصر در بندر «لاذقیه» مستقر بود ، بدون شلیک حتی‌یک‌فشنگ تسلیم شدوبدین‌ترتیب‌سرهنگ‌نهلاوی درعرض چندساعت فرمانروای مطلق سوریه شد ونظربانکه برای مردم این کشور تقریباً چهره ناشناخته‌ای بود ، سیاستمداران حرفه‌ای را در رأس دولت گماشت .

کودتای سوریه همه‌خاورمیانه‌رابه غلیان‌آورد ودراین‌میان‌دولت‌اسرائیل‌جز آنکه ، باپیش آمدن بدبیاری دیگری‌برای ناصر بخود تبریک‌بگوید کاردیگری نمی توانست بکند . بهم خوردن‌اتحاد مصروسوریه‌خطری راکه‌ازناحیه‌فرماندهی واحد نظامی متوجه‌اسرائیل بودازمیان بردولی ازطرف دیگر اسرائیل می‌بایست درانتظار تحولی دیگر باشد که همیشه‌بهنگام تفرقه مصروسوریه، روی‌داده‌است، یعنی کینه‌ورقابت‌غیردوستانه‌میان مصروسوریه، این‌دو کشور راوادارمیکرد که‌در میدان عوامفریبی‌ضداسرائیلی درابتداالفظاًوسپس عملا، گوی‌سبقت‌ازیکدیگر بربایند.

خروج مصریها ازسوریه ازلحاظ مأموریتی که‌الی کهن قراربوددردمشق انجام‌دهد بسیار مفید ومؤثر بود. بهنگام فراگرفتن تعلیمات‌خوددرایام اتحادمصر وسوریه ، اوآموخته بود که دردمشق بهر قیمتی شده‌ازتماس بامحافل‌مصری خودداری کند، زیرا رؤسای اوبیم‌داشتند مبادا یکی ازمصریان که الی‌رادر اسکندریه دیده بود بشناسد . همانطورکه میدانیم کهن‌درسال۱۹۵۴، دراسکندریه بازداشت‌وازطرف سرویسهای اطلاعاتی مصرا زاوتحقیق شده‌بودوبنابراین درمحافل مصری سوریه امکان داشت مامور یامأموران مصری اورابازشناسند. بهمین‌جهت الی بمناسبت پیش‌آمدن‌وقایع ۲۸ سپتامبر ، تحت‌تعلیمات سیاسی جدیدی‌قرارگرفت. انتظار میرفت درآینده حزب‌بعث زمام امورسوریه‌رادردست‌بگیرد‌ودراین زمینه‌اقبال

نیز بدوروی آورده بود. کهن در بوئنوس ـآیرس درحضور ژنرال‌حافظ علاقه و طرفداری‌خود راازحزب بعث‌ابرازداشته‌وحتی به‌توصیه درویش، کارت‌پستالی‌بمناسبت کودتا ودرتائید مجددازاین حزب به وابسته نظامی‌سوریه درآرژانتین‌ارسال کرده بود. اما رؤسای اوگفته بودند که دردمشق پس ازرخنه کردن درمحافل متنفذ بعثی ازقبول عضویت حزب خودداری کند وباشکیبائی درانتظارروشن‌شدن وضع سوریه بماند. خط مشی سیاسی مأمور اسرائیل دردمشق تنها هنگامی‌روشن میشد که حزب بعث‌دررأس دولت‌قرارگرفته باشد. یکی ازرؤسای سرویسهای‌مخفی اسرائیل تکلیف الی راباتوجه به‌غیرمقدور بودن پیش بینی وضع سوریه بااین‌شرح معلوم کرد: «اگر توزودترازموقع، طرفداری خودراازحزب بعث ابراز کنی، ممکن است نه بعلت جاسوسی برای اسرائیل، بلکه بمناسبت یک کودتای جدید که این حزب راممنوع اعلام خواهد کرد تیرباران شوی».

رؤسای کهن که از نزدیک‌اعمال‌وکردارا‌ورازیر نظر داشتند،شاهدآن بودند که وی‌باآسودگی خیال عجیبی حوادث پرجوش وخروش‌ماه سپتامبرسوریه راکه منزلگاه آینده اوست تلقی می‌کند ویدین مناسبت الی درنظرآنان‌شخصیتی، باآرامش فوق‌العاده باطنی،وخونسردی همراه بافروتنی تجلی کرد. الی‌درچنان وضع آرامی ازطریق رادیو-تلویزیون ومطبوعات وقایع‌سوریه راتعقیب،تعبیروتفسیر میکرد که گوئی قصددارد مرخصی خودرادرآن کشور بسر برد، نه‌آنکه‌باستقبال مخاطرات گوناگون درآن دبار بشتابد. بااینحال کهن‌مانند رؤسای خودبخوبی میدانست کشوری که درآن بانجام مأموریت خواهد پرداخت، نظربه‌تعصبات سیاسی‌خشن وافراط درناسیونالیسم و میلیتاریسم، درمیان ممالک عربی‌منحصربه فرداست.

اعتماد فوق‌العاده‌ای که الی درباره موفقیت مأموریت‌خوددرسوریه ابراز میداشت، روسایش راوادارمیکرد که توصیه خودرا درباره پرهیزازشتاب‌ورخنه تدریجی درمحافل رهبری دمشق‌برای کسب‌اطلاعات تأکید کنند.اطلاعاتی که می بایست کسب کند شامل دومورد بود. درمورد اول لازم‌بودپیرامون‌ارتش سوریه، تشکیلات وتعداد آن، مانورهای داخلی سوریه ومرزهای‌اسرائیل‌وتمام جزئیات مربوط بافسران وفرماندهان ارتش، اطلاعات جامعی بدست آورد. کهن بارها شنیده‌بود که هرچه برای دولت‌دمشق پیش آید و هروضع سیاسی که بر قرار باشد،بازارتش بعنوان عامل توانا وبرتروقطعی برای آینده کشورباقی‌خواهد ماند. درمورد دوم الی می‌بایست اطلاعاتی درباره وضع اقتصادی‌سوریه‌فراهم کرده وبه تل‌آویو بفرستد. باوتوصیه کرده بودند که وقت ونیروی خودراصرف مسائل کم اهمیت نکند وفلسفه این توصیه ها وسفارشهای مکرر،آن‌بود که‌مفهوم

آنها درمغزالی جای گیردوچون ناظری براعمال، اوراازکوچکترین خطاواشتباه‌باز دارد.

اطلاعات بسیار مهمی که برای نشان دادن عکس‌العمل وایجادآمادگی سریع ازلحاظ نظامی وسوق‌الجیشی‌مورد نیازاسرائیل بود،می‌بایست درحداقل‌فرصت باکمک یک فرستنده کوچک که اندازه آن ازیک‌پاکت سیگارت‌تجاوزنمیکرد، به تل‌آویو فرستاده شود. این فرستنده کوچک وشاهکارصنعت‌وفن بود که‌درتل‌آویو تبدل به یک‌ایستگاه‌معجزآسا ومنبع‌زوال ناپذیر کسب اطلاعات‌دست اول‌درباره وقایع سوریه میشد. فرستنده مذکورکه می‌بایست دراختیار کهن‌قرارگیردوبعدها استفاده ازآن دراروپا رایج شد، درآنهنگام حتی به ندرت‌مورداستفاده سرویسهای اطلاعاتی کشورهای بزرگ بودوکشورهای کوچک‌نیزبکلی ازآن بیخبربودند.

الی درروزهای آخر اقامت خویش دراسرائیل یک خودتراش برقی‌از سرویسهای مخفی دریافت کرد که‌سیم‌برق آن‌چیزی جزآنتن.فرستنده کوچک که درآینده مورد استفاده‌اش قرار میگرفت، نبود. کهن می بایست‌ازاین فرستنده فقط برای مخابرات بسیار کوتاه استفاده کند،تااورا ازخطرشناخته‌شدن‌ازطرف سرویسهای ضداطلاعات سوریه مصون دارد. هنگام تسلیم این‌فرستنده‌به کهن، ساعات مجازرابرای مخابرات اووزمان وتاریخ نخستین‌مخابره‌راتعیین کردند. یک عدد خاص برای تل‌آویو نشانه آن بود که کهن آپارتمانی‌برای‌سکونت‌همیشگی دردمشق‌اجاره کرده وعدددیگری که ازتل‌آویومخابره‌میشدنموداآن‌بود که کهن باید دراولین فرصت باروپا رفته وبا‌آنتن،«راهنما» ی‌اروپائی تماس بگیرد.

الی قبل‌ازاجاره آپارتمان خود، حتی درموارد‌بسیارضروری وفوری اجازه نداشت باتل‌آویو تماس بگیرد.

زمان حرکت تزدیک میشد. آخر ماه دسامبر ۱۹٦۱ کهن‌باردیگربه همسرش گفت که «کارهایش» ایجاب میکند باروپا برود وناديا خواست که حتی‌المقدور مدت مسافرتش راکوتاه کند. همان کامیون وهمان‌راننده‌ای که‌بار اول اورابرای عزیمت به‌آرژانتین به فرودگاه لیدا برده بود این مرتبه‌نیزویرابه فرودگاه رسانید. سوارهواپیما شدوبه محض ورودبه مونیخ باسالینجرراهنمای‌خود برخورد کرد. لباس‌ها ولوازم اسرائیلی خودراباوسپردولباسهائی‌راکه‌درآرژانتین می‌پوشید وچندی پیش به وی داده بودگرفت ودربر کرد. سالینجرگذرنامه آرژانتینی اوراکه ویزای مصرولبنان داشت‌باوبازگرداند.اینک‌اواحتیاج به‌ویزای کنسولگری سوریه داشت وکهن که باردیگربه جلدتعبس میرفت‌می‌بایست‌آنرا درزوریخ بگیرد. سالینجر باودستور دادکه یک بلیط کشتی‌به مقصدلبنان‌بخرد. برای این منظور کشتی مسافربری «آستوریا» که تاریخ حرکت آن برای هفته اول ژانویه ۱۹٦۲ تعیین‌شده بود انتخاب گردید. باتحقیق سریعی که‌ازطرف

مخبر سرویسهای اسرائیلی دراروپا بعمل آمد ، لیست مسافران این کشتی قبل از عزیمت ، دراختیار کهن قرار گرفت . سالینجر چمدان کوچکی به کهن داد که در آن مجموعه‌ای ازلوازم منزل جای گرفته بودنظیرآنچه که مردمجردی میتواندبهمراه خود ازقاره‌ای به قاره دیگرببرد . کهن درمیان این لوازم یک دستگاه مخلوط کننده پلاستیکی که بابرق کار میکردودرست بهمان اندازه دستگاههای موجوددربازار بود، یافت . این دستگاه بانظایر خودیک اختلاف داشت وآن اینکه درته آن یک روزنه اضافی تعبیه شده بود و دستگاه کوچک فرستنده‌ای که کهن طرز کارکردن با آن رادرتل آویویادگرفته بود، دراین روزنه جای داشت. سالینجر در اطاق هتل درمونیخ چگونگی خارج کردن فرستنده را از این روزنه وبازگذاشتن آن بجای خود وهمچنین طرز استفاده ازدستگاه مخلوط کننده رابه الی آموخت . فردای آن روز وروزپیش ازعزیمت ازمونیخ ، کهن که به‌تمرین سواروپیاده کردن دستگاه مخلوط کننده برقی اشتغال داشت ، فرستنده بشکل ناجوری درروزنه‌جای گرفت، بنحویکه حرکت وتکان خوردن آن درجدارزیرین دستگاه مخلوط کننده احساس میشد . سالینجر بمحض اطلاع ازاین امرگفت باید دستگاه رابمن بازگردانی تا بدهم مرمتش کنند، ولی کهن موفق شده بود نقص فنی دستگاه رابرطرف کندو اینک مخلوط کننده اوبخوبی کارمیکرد، یعنی میتوانست برای میهمانان «کوکتیل» آماده کندویا اینکه وظیفه فرستادن خبرواطلاعات راانجام دهد. این حادثه کوچک درواقع نشانه‌ای ازلیاقت وکفایت کهن درانجام وظایفی بود که برعهده‌اش گذارده بودند .

فردای این اتفاق ، کهن ، نامه مختصری بعنوان همسرش نادیانوشته به سالینجر سپرد وآنگاه به‌زوریخ رفت. درآنجا به‌سفارت سوریه مراجعه کردو کنسول بدون هیچگونه اشکالی گذرنامه آرژانتینی اورابنام کمال امین تعبس ویزا کرد. بدنبال این کارالی ویزای ترانزیتی ایتالیا راگرفت ودراین آخرین شبی که در زوریخ بسرمیبرد یعنی ۳۱ دسامبر ۱۹۶۱ ، همراه با مردم شادمان وسرزنده‌ایکه ازنیمه‌شب تا نزدیکیهای صبح درخیابانها پرسه میزدند بگردش پرداخت وحال آنکه افکاراودراطراف چند هزار کیلومتری آنجا یعنی کشور دشمن که چندروزدیگربدان قدم می‌نهاد، دور میزد.

الی اول ژانویه ۱۹۶۲ باهواپیما به بندرژن درایتالیا رفت وهمانروز بمقصد بیروت سوار کشتی مسافربری آستوریاشد ودرسالن کشتی با شخصی که اورا میشناخت ونامش راقبلا درلیست مسافران کشتی خوانده بود مواجه گردید. این شخص که «شیخ مجدالعرض» نامیده میشددرانجام مأموریت الی موجب فراهم آمدن تسهیلات بسیار مؤثر وغیرمنتظره شد.

۱۰

در راه دمشق

بادتندیکه دراین شب اول ژانویه ۱۹۶۲ برفراز خلیج ژن میوزیدبر عرشه کشتی آستوریا دامن می کشید و مسافران راروانه کابین ها وخوابگاههای مودسی کرد. کهن که بانام تعبس درقسمت درجه یک کشتی جای داشت پس از آخرین نگاه به بناهای کهنه وقرمزرنگ بندر، عرشه کشتی راترک گفت وبه کابین خود که درطبقه فوقانی ، نزدیک کابین کاپیتان وافسران بود، رفت. پس ازجابجا کردن اثاثه ولوازم خودازجمله چمدان و کیف دستی که دستگاه مخلوط کننده برقی در آن بود، برای نوشیدن مشروب اشتهاآوری که پیش ازصرف غذانوشیده میشود و فرانسویان بدان «آپرتیوه» میگویند، عازم بارمخصوص مشتریان درجه اول کشتی شد.

کهن با راهنمائی سالینجر، مقابل اسم برخی از مسافران کشتی که صورت آنرا قبلا بدست آورده بود علامت گذارده بود واساس این انتخاب ، آن بود که مسافران مفید و غیر مفید از یکدیگر جدا شوند تا بدین ترتیب کهن ازتماس واتلاف وقت بامسافرانی که راهشان با مسیروی مطابقت نمیکرد یاهویت وموقع اجتماعی آنان مناسب نبودخودداری کرده، بر عکس درصورت امکان باکسانی آشنائی وارتباط برقرار کند که بتوانند دردمشق برای مقابله بامشکلاتی که فرارااوست، بوی کمک کنند.

بازگشت کهن به‌میان اعراب تدریجی انجام گرفت ، بدین نحو که باراول شش ماه درقلب جامعه عرب بوئنوس‌ـآیرس گذشت وازآن به بهترین وجه برای مأموریت آینده درسوریه بهره برداری شد. اینک اودرکشتی آستوریاودرمیان دریای

مدیترانه برای باردیگرخودرادرمحاصره محافل عربی میدید . بیشترمسافران، مردم خاورمیانه وعده‌زیادی ازآنان مصری ولبنانی بودند که‌درسالن درجه‌اول کشتی بچشم میخوردند. تعدادسوریها کمتربودوازمسافران اروپائی تقریبا هیچکس دیده نمیشد، زیراجهانگردان اروپا درفصل بارندگی کمتربمسافرت میروندونمایندگان اروپائی مؤسسات تجاری مصرولبنان نیزترجیح میدهندبرای صرفه‌جوئی دروقت از هواپیما استفاده کنند. وقتی الی واردبارشد ، اصوات بلندی برسبیل تعجب ،ندا، پرسش واستیضاح که مرسوم اعراب است، فضای سالن راپر کرده‌بود. همه‌درآن واحد بایکدیگرصحبت میکردندواعراب مصرولبنان‌وسوریه علیرغم تفاوت لهجه و تلفظ وحتی معانی پاره‌ای کلمات، بدون کمک مترجم باهمدیگرسخن میگفتند. الی پس ازنگاهی به محیط پرازجمعیت وقیل‌وقال ، بااستفاده ازحالت خاص مسافران کشتی که بهنگام سفردریامقررات مربوط به‌تنظیم‌روابط خود درخشکی رازیرپا میگذارند ، بجانب شخصی که ازلیست مسافران کشتی انتخاب کرده بودرفت‌و بااوآشنا شد. یکساعت پس ازآن، ایندو سریک‌میزدررستوران کشتی نشسته بودند.

مأمور مخفی اسرائیل خوب‌شکاری انتخاب کرده‌بودواوباسرعت‌سرسام‌آوری بدام افتاد وبیش ازهمه کس تسهیلات ورودجاسوس به سوریه رافراهم‌ساخت. وی یک عرب‌متوسط القامه باقیافه مشخص سامی ورنگی ازآفتاب سوخته بود. لباس اروپائی‌ها رادربرداشت وهمین مانع ازآن بود که معلوم‌شودیک «شیخ» واقعی است. هردودر حالیکه مشروبی راجرعه، جرعه‌می نوشیدند به ردوبدل کردن تعارفات‌معمول‌ومعرفی یکدیگر پرداختند. کمال امین تعبس اصل و نسب سوری داشت، دربوئنوس- آیرس زندگی میکردواینک برای دیدن‌وطن واقوامش بسوریه‌میرفت. شیخ مجدالعرض هم که تنها ذکرنامش اورابهمه می‌شناسانید، عرب محترمی متعلق به طبقه‌قدیم فئودالهاوملاکین بود. اوعلیرغم انقلاب اجتماعی‌وسوسیالیستی سوریه که‌عهد خوب فئودالیسم قدیم راازبین برده بود، اینک در نزدیکی دمشق صاحب‌ملکی بودو «رعایائی» داشت. این رعایا که «فلاحین» نام گرفته بودنددر ازای کار در اراضی العرض دستمزد مختصری دریافت میکردند. مجدالعرض علاوه برآن بازرگان بود وهم اکنون با کشتی آستوریا ازیک سفرشش‌ماهه به پاریس ورم بازمیگشت. شیخ درحال خنده به‌تعبس گفت که درآنجاها (پاریس ورم) وقت انسان تلف نمیشود و جاهای بسیارخوبی برای وقت گذرانی وجوددارد. کهن که‌بسرعت دریافته‌بودچه استفاده‌هائی میتواند ازشیخ ببردباو که‌مرد کم حرفی بودوچزوصف دلبری زنان در کاباره‌های بدنام پاریس یارم، حرفی برای گفتن نداشت، تعریف کرد که براثریک عشق وعلاقه عمیق به «وطنش» ازآرژانتین بسوریه بازمیگردد، تادرتغییرات وتحولات درشرف انجام کشورش فعالانه شرکت جوید. شیخ تحت‌تأثیروطن‌پرستی صمیمانه جوان اورابرسرمیزش دعوت کرد، بااودرباره اوضاع سوریه‌منتهی درجهت خلاف دوستان

یعنی تعبس درآرژانتین ، سخن گفت وآنگاه‌درحالیکه‌سعی داشت اطرافیانشان که مشغول صرف شام بودند ازسخنان آندوچیزی نشنوند، خیلی محرمانه به‌الی گفت : «به‌لطف خداوندسوسیالیزم‌مصری مردوعاقبت ازدست آن آزادشدیم، مصریهااموال‌ما رادزدیدند وهرچه داشتیم ازدستمان گرفتند. آنها تقریبا زمینهای مارانیزبرای تقسیم میان دهقانان ضبط کردند، اماحالا بالاخره‌میشوددردمشق نفس کشید».

شیخ بدنبال این سخنان ازتعبس پرسید که برای بازگشتش به‌دمشق چه کاری میتواند بکندوتعبس ازآغازملاقات باوی درانتظارهمین سئوال بود. آنچه که‌در حال حاضر علاوه برسفارشنامه های دوستان آرژانتینی برایش لازم بنظرمیرسید، این بود که بتواند همراه شیخ ازمرزسوریه عبور کند. سفردرمعیت مجدالعرض، رسیدن بمرز سوریه وعبورازآن میتوانست بسیاری از مخاطرات ومشکلات بزرک راازپیش پای اوبر دارد. باتوجه باین امرتعبس نزدشیخ اقرار کرد که: دردمشق کسی رانمی‌شناسد شیخ که‌قیافه‌خاص میهمان نوازانه مردم سرزمین های عربی رابخود گرفته بود گفت: «اهلاوسهلا» وافزود که یک اتومبیل پژو۴۰٤ دراروپاخریداری کرده، که‌آنراهمراه خود آورده است وفعلا درکشتی است‌وبازاضافه کرد که: «دوست‌جوان، بدوستی‌من اطمینان داشته باشید، بمحض رسیدن به بیروت‌میهمان‌من خواهید بودوبهیچوجه ازورودبه دمشق واهمه نداشته باشید. دوستان من، دوستان‌شما خواهندبود.

آن شب‌مذاکرات شیخ وتعبس تادیروقت‌ادامه یافت‌وهنگامیکه تعبس به کابین خودبازگشت، نتایج ملاقات بامجدالعرض را که بموجب مذاکرات آن‌قرار بود ویراباتومبیل خودبکام‌شیر دردمشق برساند، وارزش‌واهمیت آنرابررسی کرد.

کشتی آستوریا پس ازعبورازمدیترانه دربندراسکندریه پهلو گرفت. سالینجر درمونیخ به کهن سفارش کرده بود که هنگام‌توقف دراسکندریه‌ازکشتی پیاده‌شود تابدین ترتیب گذرنامه‌اش به‌مهرمصری‌ممهورگرددوبرای‌مرزبانان‌سوری موجبات اطمینان بیشتری فراهم آید . تعبس برای انجام این دستوریک کلاه‌بزرگ‌برسر گذاشت ، عینک سیاهی به چشم زدوپس‌ازخوردن مهرمصری به‌گذرنامه‌اش بهنگام بازرسی ، درکوچه‌ها و خیابانهای‌شهری که تمام‌دوران‌جوانیش درآن گذشته بودبگردش پرداخت. پنجسال‌ازروزیکه‌این شهرراترک کرده بودمیگذشت و با این احوال هنوز تمام کوچه ها و خیابانهای آنرا بخوبی میشناخت . او می‌توانست وارد مغازه‌ها شده ، صاحبان‌آنها را بنام صدا کند ویا به خانه خود درمحله‌ای که بزرگ شده بود سری بزند، اما هیچکدام ازاین کارها رانکرد، زیرا از انجام هر عملی که امکان شناخته شدن اورا در برداشت بر حذر شده بود .

یک بچه عرب ژنده پوش با فریاد اوراتعقیب میکرد: «بخشش یاسیدی» و دستش را بتقاضای بخشش بجانب کهن دراز کرده بود . الی کهن که در

اسکندریه به کمال تعبس مسافر آرژانتینی مبدل شده بود یک فروش باو داد . در گردش شهر دریافت که تعداد سربازها و کامیونهای نظامی نسبت به گذشته بنحو محسوسی دراسکندریه افزایش یافته است. کهن آنگاه به کشتی خود که قصد بیروت داشت بازگشت و در عرشهٔ آن به نرده فوقانی کشتی تکیه داده بمشاهدهٔ آخرین خانه های اسکندریه که اینک در افق ناپدید میشد پرداخت .

فردای آنروز همراه حامی جدید خود مجد العرض در بیروت از کشتی پیاده شد و این شهر را از نظر نظافت و بهداشت و ظواهر شاد زندگی برتر از اسکندریه یافت . بیروت پایتخت «سوئیس » خاور میانه ، بدانسان که لبنانیها می نامند ، از مسافران آستوریا با سروصدای فراوان بار برهای بندر و فروشندگان دوره‌گرد که در بندرگاه باینسو و آنسو میدویدند استقبال کرد. پس ازاسکندریه، بندر مصری ، در این بندر لبنانی ، انسان احساس میکرد که وارد دنیای‌دیگری شده است و مردم عرب و غیر عرب آن در این احساس تغییری بوجود نمی‌آورد . کهن برای این مقایسه فرصت کافی پیدا کرد و از نزدیک بر پیشرفت قابل ملاحظه بیروت ، شهری که مرتب در حال جوشش و غلیان بود ، نظارت کرد . او کنار شیخ منتظر پیاده کردن اتومبیل نو مجدالعرض از کشتی بود . چمدان‌های متعدد و بزرگ و کوچک شیخ وجامه دان محقر تعبس را از کشتی پیاده کردند . شیخ مرتب میگفت : « خدا کند گمرک مشکلی برایش ایجاد نکند». کهن نیز در این مورد جز اینکه از درگاه خداوند چنین آرزوئی کند کار دیگری نمیتوانست . شیخ از بازرس گمرک و مبلغی که بعنوان حق گمرکی میبایست بپردازد ، واهمه داشت،ولی ترس و اضطراب کهن برای عبور از گمرک دلایل دیگری دربرداشت . در پایان تشریفات گمرکی شیخ‌مجدالعرض پیشنهاد کرد که مدت ۴۸ ساعت در بیروت زیبا و دوست داشتنی بگذرانند . کهن با اینکه برای رسیدن به دمشق بی‌تاب بود ، چاره‌ای جز قبول این پیشنهاد نداشت . آندو اطاقی در هتل « پلازا » اجاره کردند و آنگاه در بندر - گاه بزرگ بیروت بگردش پرداختند . شب به چند بار و کاباره مشهور سری زدند و مشاهده کردند که بیروت از نظر مراکز سرگرمیهای شبانه بهیچوجه با رم و پاریس قابل مقایسه نیست . کهن از اینکه نخستین قدم او در سفر بممالک عربی ، گشت و گذاری تفریحی بود،حق داشت از شیخ سپاسگزار باشد . آگهی های دفتر های مسافر بری لبنان چیزی شبیه باین عبارت تبلیغاتی بود : « از لبنان دیدن کنید ، از آفتابش ، از زیبائیش و از نشاط زندگی در آن محظوظ و بهره مند گردید » . کهن با خود وعده کرد که درآینده بدین کشور باز گردد و بقولش نیز وفا کرد .

شیخ مجد العرض و کمال تبعس اینک در اتومبیل شیخ با سرعت کم

به سمت مرزسوریه در حرکت بودند . جادهٔ باریک کوهستانی جاسوس را بیاد جادهٔ دیگری انداخت کـه در جنوب اسرائیل قرار داشت و «نهـادیه » را به «جلیله » می‌پیوست . تعبس نگاه دقیقی باطراف افکند و مشاهدات خود را در این‌جاده بخاطر سپرد . آندو به گردنه «اشتورا» و آخرین پست مرزی لبنان ، قبل از ورود به مرزسوریه رسیدند . بازرسی چمدانها سریع و سطحی انجام‌گرفت . دستفروشها اجناسی مانند میوه و شیرینی و تمبر به مسافرینی که در انتظار بالا رفتن تیر افقی فاصل سرحدی بودند ، عرضه کرده فریـاد میزدند : « اینجا خرید کنید ، ارزانتر ازدمشق است . استفاده خواهید کرد » . تعبس با عکس‌العملی غیر منتظره و حاکی از وطنخواهی‌گفت : « ما بچیزی احتیاج نداریم . بنجلهای خود را برای رفع بدبختیهای بیروت خودتان نگهدارید » . مجدالعرض از این گفته شادمان شدو بعنوان تبریک به وطنپرستی او دستی به شانه‌اش کوبید .

تیر سرحدی بالا رفت ، پژو ۴۰۴ شیخ در جادهٔ باریک فاصلهٔ دو مرز که به دولتی تعلق نداشت بحرکت در آمد . جاده از یک سنگلاخ کوهستانی‌خشک و داغ میگذشت و درصدها متر اطراف آن حتی یک عرب دیده نمیشد . همانطور که بمرز سوریه نزدیک میشدند تعبس علامات استحکامات نظامی را که در لبنان بچشم نمیخورد مشاهده کرد. پس از آرامش کاملی که در لبنان حکمفرما بود اینک نخستین نشانه کشمکشهائی که در داخل سوریه جریان داشت بچشم میخورد و این نشانه‌ها هرچه اتومبیل شیخ جلو تر میرفت‌آشکارترمیشد . تابلوئی در سمت راست جاده کوهستانی نصب شده بود که ارتفاع ۱۹۱۰ از سطح دریا را بمسافران اعلام میکرد . کمی‌آنطرف تر در تابلوی دیگری‌آگهی‌مربوط به « سفر مسکو » بچشم میخورد که زیر آن این عبارت خوانده میشد : « از هواپیماهای « آیرفلوت » استفاده کنید » و سپس ساعات پرواز دو بار در هفته (دمشق - مسکو) قید شده بود .

اتومبیل شیخ مقابل تیر فاصل سرحدی سوریه،که در ارتفاع دو متری در عرض جاده ، نصب شده و دروازه‌ای بوجود آورده بود ، ایستاد . در دوسوی اتومبیل ژاندارمهای سوری و سه سرباز که مسلح به تفنگهای خود کار بودند ظاهر شدند . تعبس با لبخندی که قادر نبود هیجان خود را در قفای‌آن پنهان کند ، به شیخ گفت : « این هم برادران سوری ما » . شیخ که ازهم سفرخود راحت تر نبود و از اینکه درصورت عدم رعایت او از جانب‌گمرکچی‌ها ناگزیر از پرداخت حق گمرکی برابربابهای اتومبیل‌میشدعصبانی بنظر میرسید، به تعبس گفت : « میروم شاید بتوانم کاری انجام دهم . دراتومبیل منتظر من باشید». تعبس که از جایش تکان نمیخورد دید که شیخ به گمرک نزدیک

میشود . او در سکوت کامل بمشاهده یک لاستیک بزرگ اتوبیل پرداخت که در کنار جاده ، کمی دور تر از پست گمرك قرار داشت و نقشه معرف دنیای‌عرب بود . در وسط این نقشه لکه قرمزی نمودار سوریه بود ، سوریه سرخ در میان دنیای عرب . این‌برای کهن ـ تعبس نخستین علامت افراط سوریها در وطنپرستی بشمار میرفت ، علامتی که از این پس می بایست وی در هر قدم با آن مواجه گردد .

از جانب گمرك حرکتی دیده شد و شیخ از دور دستهایش را بلند کرده در اطراف بدنش بحرکت درآورد . تعبس چیزی از آن درك نکرد ولی ازجایش تکان نخورد . مجدالعرض که بسرعت حرکت میکرد،خوشحال وهیجان زده‌بود و پشت سرش یک سوری در لباس شخصی حرکت میکرد . « من با یک دوست برخورد کردم . یک ... یک دوست بسیار خوب . او مسؤول پست‌گمرک‌است. زود از اتومبیل پیاده شوید. بفرمائید این خود اوست » . بدنبال سخنان شیخ , تعبس قدم بخاک سوریه گذاشت. احساس عجیبی بدو دست داد . وضع‌محوطه گمرک مضحك و کاملا شرقی بود . شیخ به کسی که همراهش بـــود گفت : « دوست خود کمال امین تعبس رامعرفی میکنم ، یک مرد شجاع »...و با تظاهر و صدای بلند درحالیکه تعبس را بخویش میفشرد افزود : «او یک کار برجسته و پر درآمد حمل و نقل دریائی را در آرژانتین رها کرده است تا بوطن خویش باز گردد » . آنگاه خطاب به‌تعبس وبا اشاره به مرد همراهش، صدای خود را برای متوجه کردن اطرافیان بلند تر کرد و گفت : « ایشان برادر سن «ناصرالدین ولدی » عضو اداره امنیت عمومی و مسؤول پست گمرک اینجـــا هستند. رفقایش که حالا دیگر شما هم جزو آنها هستید اورا «ابوالدین» صدا می کنند ... »

با ادای این جمله بوسیله مجد العرض ، این فکر برق آسا از خاطر کهن گذشت : « نخستین ملاقات با مأمورامنیت‌ملی‌سوریه». ولی‌الی کهن فرصت نیافت که بیش از این ، نزد خود باین نخستین ملاقات که بطورکلی صورت دلپذیری داشت بیاندیشد . دستش را فشرد و شنید که باو میگوید : « به کشور خود ـ خوش آمدی » .

هیچیک از مأموران گمرک به اتومبیل نزدیک نشدند زیرا رئیسشان شخصاً با مورمسافران رسیدگی میکرد . در همین حال اتومبیلهای دیگری به‌پست گمرک وارد میشدند و یکی از آنها بوق زد،ولی باز جنبشی مشاهده نشد و این نشانی از عدم شتاب مردم مشرق زمین برای انجام کارهاست .

ناصر ولدی به مأموران اشاره کرد که صندوق عقب اتومبیل شیخ را

باز کنند ، تعبس حتی نگاهی به پشت سر نکرد. چمدان حاوی ماشین «مخلوط کننده » که دستگاه فرستنده را در خود نهفته بود ، در همان صندوق وزیرچمدان‌ـ های شیخ جای داشت . گمرکچی با یک نگاه وظیفه بازرسی خود را بپایان ـ رسانید و در صندوق بسته شد ، این نشانهٔ باز شدن راه بود . ابوالدین نه تنها شیخ ،بلکه شخص تحت حمایت او کمال تعبس را بوسید و بآنان بخاطر بازگشت به وطن تهنیت گفت . شیخ و تعبس سواراتوبیل شدند . دروازهٔ آهنی باز شد وسوریه درهای خود را بروی « الی کهن » (کمال تعبس) جاسوسی که از ـ اسرائیل می آمد گشود .

شیخ با خنده‌ای که همه دندانهایش را نمایان کرد به‌تعبس گفت : «رد کردن اتوبیل و چمدانها برای من ۱۰۰ لیرهٔ سوری خرج بر داشت . این ابوالدین مرد خوبی است که با این مبلغ کم راضی میشود . باید باور داشت که او از دستگاه امنیت حقوق ناچیزی دریافت میکند » .گذشتن از مرز سوریه بـا کمک شیخ مجد العرض که در کشتی آستوریا با او آشنا شده بود ، آنهم بـــا این سرعت و سهولت فوق‌العاده ، موجب پشت گرمی کهن و خوش بینی نسبت به آینده اش شد . او در این هنگام ، گاه واقعاً احساس میکرد که به «خانـــه خود » وارد میشود و این کمال تعبس واقعی است که دروطن نزد خویشانش باز میگردد .

اتومبیل حامل آنها در سرازیری جاده کوهستانی که از مرز لبنان بـه ـ جانب دمشق ادامه داشت ، راه می پیمود ، شیخ چند بار اصرار کرد که تعبس چند شب در مزرعه وی در نزدیکی دمشق میهمان او شود اما تعبس با احترام این دعوت را رد کرد و گفت : «ترجیح میدهم که در دمشق باشم و اطاقی در یک هتل بگیرم » . شیخ پیشنهاد کرد که در اینصورت هتل یکی از دوستان اورا انتخاب کند . تعبس این‌توصیه را بـا شادی پذیرفت و آنهـا مقابل هتل « سمیرامس » که در دمشق معروفیت دارد توقف کردند و مجدالعرض ـ اطمینان داد که تعبس‌در اینجا بسیار راحت خواهد بود . شیخ آنگاه به صاحب هتل سمیرامیس که برای کمک به حمل‌لوازم تعبس شتافته بود گفت : «ازاو مانند خود من پذیرائی کنید » . آن روز ، نخستین روزی که کهن در دمشق گذرانید ، ۱۰ ژانویه ۱۹۶۲ بود .

۱۱

«عدد ۸۸»

هتل سمیرامیس که الی کهن یا «کمال امین تعبس» بدان وارد شد، ظاهر خوبی نداشت و گوئی از نخستین روز بنایش در آغاز قرن ، هیچگونه تغییری درآن داده‌نشده‌بود. ازدیوارهاوسقف‌اطاقهایش ، روکش‌آهکی‌سفید وآبی ، تخته تخته کنده شده‌بزمین می‌افتاد. «بهترین اطاق» این هتل که‌صاحب آن به‌توصیهٔ شیخ مجدالعرض باتفاخر بسیاردراختیار کهن‌گذارده‌بود، ازوسعت قابل‌ملاحظه‌ای برخوردار بود ، اما اثاثه کهنه‌ای داشت‌وحمامی که بدان می‌پیوست‌ازنظرنظافت وبهداشت دروضع بدی بود.

کمال‌امین‌تعبس ، گذرنامه‌آرژانتینی خودوابه‌مأموری که به محض‌ورود وی ، آن‌رابرای پر کردن ورقه ، مربوط به پلیس‌سوریه خواسته‌بود، ارائه کردودر همانحال به خواندن دوفقره، اعلامیه که ازطرف دولت، درهتل بدیوار الصاق‌شده بود پرداخت. یکی ازآندوکه عنوانش « بنده ۲ مقررات وزارت‌اقتصادملی» بود، مأموران هتل رابه خوشرفتاری ورعایت‌ادب بامسافران دعوت کرده، ازپلیس میخواست که براهنمائی وحمایت مسافران بپردازند. اعلامیه‌دیگرکه مربوط به نرخ هتل‌ها بود به مسافران اطلاع میداد که‌برای افراد کمترازہ ۱ سال، ازپنجاه و برای خدمتکاران‌خودازسی در صد تخفیف استفاده کنند.

کهن ، تعبس، دراطاق خود پس ازبیرون آوردن وسایل موردنیازش‌از چمدان، فکر کرد که باید هرچه زودتر آپارتمانی‌برای سکونت‌پیدا کند. اوبااینکه بعلت‌سفرزمینی ، خسته وفرسوده بود، اما بخاطر تاثری که از مشاهده دمشق

بدوست داده بود، شب‌خیلی‌دیربخواب رفت.

نخستین کاری که‌فردای آن‌روزانجام‌داد تلفن به‌شیخ مجدالعرض بود. او به شیخ گفت بااینکه درهتل‌جایش‌خوب‌وراحت‌است امامیل‌داردبتواندهرچه‌زودتر آپارتمان مستقلی اجاره کند، وشیخ‌وعده کردکه بعدازظهربرای‌مذاکره‌دراین‌باره بدیدن اوبرود . کهن دراین فاصله نخستین گردش‌درخیابانهای دمشق‌راانجام‌داد.

درپایتخت سوریه ، هرمسافرخارجی بخصوص اروپائیان‌توجه عابران‌رابه خود جلب میکند . عدم ثبات سیاسی ، انقلابهاوکودتاهای پی‌درپی وتبلیغ زیاداز طریق آگهی‌های دیواری‌برای‌القاءاین‌فکربمردم که«دشمن پشت تمام‌درهابه‌گوش است»، توجه‌وکنجکاوی مردم این شهرراتاسرحدبدگمانی‌برانگیخته‌است. بازدید کنندگان غربی وروزنامه نگاران امریکائی وفرانسوی ودیگران که‌طی‌سالیان‌اخیر، ایامی را دردمشق گذرانده‌اند ، این‌حساسیت‌آمیخته باسوءظن‌مردم ، نسبت‌به خارجیان رامشاهده کرده‌اندوهمین‌امر وجه‌شاخص‌بین‌دمشق‌وسایرپایتختهای‌عربی خاورمیانه شده است. معمولا برای‌یک‌خبرنگارخارجی، به‌حرف درآوردن«یک‌عابر» درهیچ‌جا کارمشکلی‌بشمارنمیرود، ولی این دردمشق کارناهمواری است‌زیرادر آنجا ازیک«بیماری جاسوسی» برای مردم‌حکایت شده‌است که طبقه‌متوسط‌راازده ، پانزده سال باینطرف ازهرخارجی‌ومصاحبت‌اوترسانیده‌است.

درسوریه برخلاف‌سایر کشورهای‌عربی‌مانندمصر، ازتکنیسین‌هاومتخصصان خارجی برای کمک‌دراجرای برنامه‌های توسعهٔ‌اقتصادی وصنعتی کمتراستفاده میشود . درحالیکه خیابانهای قاهره‌یااسکندریه پرازکارشناسان‌خارجی‌بامأموریت های مختلف ، یاجهانگردان ومسافران ممالک‌گوناگون‌ازکشورهای عربی-افریقائی وشوروی است، دردمشق به‌ندرت‌انسان به‌شخصی‌برمیخورد که بزبانی‌غیرازعربی‌سخن گوید . سوریه‌ازیکسو بعلت‌اینکه دارای‌نیروی انسانی‌علمی‌وفنی‌برترازحدمتوسط سایرممالک‌عربی‌است، وازسوی‌دیگربعلت‌اینکه‌یک‌کشور«شوونیست»(میهن‌پرست انحصاری) است‌باتعصب‌خاصی‌مراقب‌سپردن‌مسئوولیت‌های‌حساس‌اداری و اقتصادی به مردم بومی است. این امر بخودی خود یکی‌ازدلایل پایان‌دادن‌به اتحادمصروسوریه‌بودزیرامصریهاافرادسوری رادردوران اتحادازپست‌های‌حساس دور کرده ودرمحل آن نمایندگان حکومت قاهره رانشانده بودند.

درسال ۱۹۶۲ وسالهای بعدازآن ازتمام کارشناسان‌خارجی که‌دردوران اتحاد مصروسوریه بکشوراخیرآمده‌بودند، تنها هیأت نظامی شوروی که برای راهنمائی‌درتجهیزات جنگی خریداری شده ازآن کشوروجودش‌لازم‌بنظرمیرسید، دردمشق‌باقی‌ماند. این هیات‌بدلایل بسیار آشکاربا‌سوریها رفتاربسیار‌عاقلانه‌ای‌داشت لاحتی‌الامکان‌ندانسته‌ازتحریک‌احساسات‌یک ملت‌حساس و وطنپرست پرهیز کرده

باشد. بهر حال مجموع این اوضاع واحوال درتسهیل مأموریت جاسوس اسرائیلی، الی کهن، دردمشق نقش ارزنده‌ای داشت. ولی وی درانجام کارپراهمیت خود برگ برندهٔ بی‌نظیری نیز داشت که هرگزسایر خارجیان مقیم دمشق ازآن برخوردار نبودند وآن حالت جسمانی اووانطباق عجیب طرز رفتارش باهویت جعلی ونقش ساختگی بود. نقش فرزند گم شده‌ای که به‌میهن خودباز میگردد. اوهنگامی قدم به دمشق گذاشت که اتحاد مصر وسوریه بتازگی پایان یافته ووجود اغتشاشات ناشی ازاین امر محیط مناسب وخوبی برای مأمور اسرائیلی بوجودآورده بود.

سوریه دربحبوحه بی‌نظمی وازهم پاشیدگی بود، عده‌ای خواهان استقلال کامل ملی وگروهی سرگرم توطئه برای تجدید قرارداد اتحاد بامصر بودند وهردو دسته نیز درجستجوی یک پشتوانه ملی ومنبع درآمد برای هزینه های مبارزاتی خویش تلاش پی‌گیری داشتند. کمال تعبس که علی‌الظاهر درآرژانتین ثروت زیادی اندوخته بود دراین احوال می‌توانست خودرابعنوان شخصیتی که در خارج از سوریه، دراروپا وامریکای جنوبی، دارای روابط وپیوندهای زیادی است وقدرت پشتیبانی مالی ازرژیم جدیددمشق رادارددرمحافل سوری جائی برای خودباز کند.

این موضوع تقریبا کلید موفقیت برق آسای جاسوس اسرائیلی درسوریه شد. کلیدی که تعبس مدت سه‌سال تمام، پیوسته باموفقیت روز نخستین، از آن استفاده میکرد. سوریه‌ای مقیم آرژانتین، باوضع ممتازخوددردمشق، این عقیده را که قادراست درخارج ازمرزها، چهره‌های ممتاز ونخبگان سوری طرفدار رژیم جدید را متشکل کرده، بین آنان ارتباطاتی برقرار ساخته ومهاجران دورازوطن سوری رابه سرمایه گذاری درراه انقلاب وسوریه ترغیب کند، دراطراف خویش بهمه جا انتشار داد.

این خط مشی که بطور کلی، هنگام اقامت کهن درتل اویوطرح ریزی شده بود، به محض ورودالی به دمشق باخونسردی خاصی تعقیب شد. فعالیت دراین راه آنقدر موفقیت آمیز بود که هرکس بااوتماس حاصل میکرد، نسبت به‌توانائی ونفوذ مالی ومعنوی الی درگردآوری هموطنان خارج ازمرزها، تقریبا اعتقادی بشدت آنچه که الی نشان میداد، پیدا میکرد.

گفتیم که کهن باتلفن ازشیخ خواسته بود دریافتن یک آپارتمان مناسب با او همکاری کند. مجدالعرض خوشحال از اینکه میتواندبه هم میهن جوانش دراین مورد یاری کنددرساعت مقرر به هتل سمیرامیس رفت. تعبس بنحوی که شیخ از تغییر فکرش چیزی درنیابد باوگفت: «کار دیگری هست که ازآپارتمان واجب تر است». شیخ ازفرط تعجب گمان کرد گوشهایش عوضی شنیده است، ولی کهن فرصت تامل باونداد وافزود: «تصمیم گرفته‌ام که دردمشق اقامت کنم.

من این شهررادوست دارم ودرآن واقعا احساس میکنم که درشهرخودم بسرمیبرم. من نمی خواهم بعنوان یک مسافریاجهانگرد باویزائی که بهرخارجی میدهند، دراینجا اقامت کنم من مایلم اجازه نامه اقامت دائم داشته باشم». کهن آنگاه شیخ رادربرابریک تقاضای ناگهانی قرارداد که ناچاراز پذیرفتن آن شد: «آیاشما نمی توانید همین حالا برای تسلیم درخواست اقامت دائم، بامن به وزارت کشوربیائید؟» شیخ ناگزیر قبول کردوتاوزارت کشور همراه کهن رفت. تقاضای مربوط به کسب اجازه اقامت دائم بدون اشکال بوزارت کشورتسلیم شد. لازم بود یک ورقه چاپی پر شود. مجدالعرض ازموقع خوداستفاده کردوشرح جامعی درتمجیدازتعبس تحویل متصدی ثبت اجازه نامه های اقامت داد.

روزهای بعدتعبس بیشتر اوقات خودراباشیخ به رفت وآمدبه بنگاههای معاملات ملکی وملاقات بادارندگان آپارتمانهای دمشق پرداخت. اوکاملا میدانست که درجستجوی چه چیزی است. آپارتمان دلخواه، آپارتمانی بود که هرچه بیشتر نزدیک ساختمان ستادارتش سوریه باشد. نشانی ستادرامیدانست وازمحل آن که درمرکز دمشق بود اطلاع داشت، زیرادرتل اویو بدقت نقشه شهردمشق رادرجریان کارآموزی خود مشاهده وبررسی کرده بود. باتوجه باین اصل از گرفتن هر آپارتمانی که دورازستاد ارتش سوریه برای سکونتش پیشنهاد میشد بهدرنگ، بیک دلیل ظاهراً قانع کننده، نظیراینکه خیلی بزرگ یاکوچک ویا بسیار گران است خودداری میورزید.

اوباموقع خوبی که بوسیله اشاعه داشتن مناسبات خارجی برای خود فراهم کرده‌بود شخصیت وحضور خودرادرمحافل دمشق بنحو مطلوبی توجیه میکرد. دراتومبیل پژوی ٤٠٤ مجدالعرض می‌نشست وبااوبجوانب شهرسرمیزد و دربارهٔ این یاآن بناوپارک وغیره، شیخ راسئوال پیچ میکرد. دمشق درواقع دراین درروزکه تعبس بهمراه شیخ درآن گذرانده بود، هیچ شباهتی به بیروت نداشت. دراینجا ازاتومبیلهای ساخت امریکاوجنب وجوش بیسابقه وغلیان زندگی پرنشاط شهری خبری نبود. دمشق باعابرینی که لباس عربی یاپوشاک خاکستری رنگ و بدوخت اروپائی بتن داشتند، بیشتر به یک شهرپشت پرده آهنین میمانست. کافه‌های آن که درهرساعت ازروزپرازهمهمهٔ انسانی بود، آدمی رابیادلانهٔ زنبور میانداخت واین گفته بیخودنیست که درسوریه رفتن به «قهوه‌خانه» مانند «بیسترو» درپاریس حکم یک ورزش ملی راپیدا کرده‌است. بهرتقدیراین قهوه‌خانه‌ها وکافه‌ها درانجام مأموریت کهن دردمشق نقش خوبی بر عهده گرفتند. باراول که هنگام عبور ازبرابر یکی ازکافه های پرسروصدا، شیخ اورابچندتن ازدوستانش معرفی کرد کهن دریافت که این مراکزازمحل های خوب اجتماع افکارعمومی است ودرآنجابیش ازهرجای دیگر دمشق میتوان نبض سوریه رادردست گرفت. دراین کافه‌ها، بین

هرسیگاروفنجان کوچکی ازقهوه‌معطر که صرف میشد، «تشکیلات» دولت‌آینده سوریه مورد بررسی قرارمی‌گرفت،این یاآن وزیر درکفهٔ عقل وسنجش کافه‌نشینان عاری ازعقل وبینش میگردیدویاارزش واعتبار می‌یافت.

درسال ۱۹۶۲ وجهه حزب بعث دراینگونه مجامع به حداعلای خود رسید با اینحال درکافه‌هااخباری که ازاین‌میزبه‌آن‌میزمنتقل میشدوتمام‌صحبت‌ها ولطیفه‌های سیاسی که بمیان میآمد یاکاملا مشکوک ودروغ بودویا مقدار بسیار کمی ازحقیقت راشامل میشد ، ولی‌جاسوسی که ازاسرائیل آمده بودعادت‌داشت به همه گفتگوهای رایج این کافه‌ها بدقت گوش کندوهمان مقدارکم ازحقایق رامورد توجه قرار دهد. اوخودراداخل‌مذاکرات شیخ ودوستانش نمیکرد، فقط‌گوش میدادوهمواره آنچه راکه درویش درتل‌آویوباوگفته بود بخاطرمیاورد: «عجله بخرج نده،باطرافت نگاه‌کن،گوش کن وبآرامی امامطمئن پیش برو.توبحد کافی‌وقت‌داری».

الی کهن ، ۴۸ساعت پس‌ازورودش به دمشق‌آزادانه درخیابانهای‌شهر حرکت میکردودرکافه‌های شلوغ بادلخواه‌ترین همنشین‌ها به گفت وشنود می‌نشست وبه محلاتی که تنهاعبور ازآنها برای برانگیختن سوءظن کافی‌بود باراحتی خیال‌سرمیکشید. بااینحال اگر بدگمانی پیش‌میآمد، مقامات‌سازمان‌امنیت سوریه ، به یقین آخرین کسانی‌بودند که نسبت‌به کسی که‌بتازگی درکنار دیوار های این سازمان استقرار یافته بود، گمان بد میبردند.

شیخ مجدالعرض ، تعبس رابرای گردش‌به نقطه‌ای ازدمشق‌دعوت کرد که مردم پایتخت سوریه آنجاراسخت دوست داشتند:جائی درکنار رودخانه که صدها خانواده‌ازچوپانان اطراف فرات، اززن ومردو کوچک‌وبزرگ‌همگی گردش وتفریح وباصطلاح « پیک‌نیک» درآنجارابربسیاری‌جاهای دیگرترجیح میدادند . روزی که بدین محل رفتند، شیخ وتعبس ، برروی علفها، نزدیک یک گروه ۱۲ نفری از سربازان سوری که روی زمین دراز کشیده بودند، جای‌گرفتند.شیخ در آنحال ازتعبس پرسید: «فکر نمی‌کنید که دردمشق نظامی‌خیلی‌بچشم میخورد؟» وبعدبی آنکه منتظر پاسخ کهن شود باصدای آهسته‌ای که‌جزخودشان کسی‌آن را نمی‌شنید گفت»: خوب است بدانید که تعداد عوامل مخفی سوریه، ازتعداد نظامیان نیزبیشتر است ، ازاین نظر توصیه میکنم هرگز پیش از آنکه‌بدانید سرو کارتان باکیست ، باهیچکس درددل نکنید . آنهادرهمه جا هستند». کهن که خودنیز چنین قصدی نداشت‌بعدها واقعافهمید که هر یک‌ازاحزاب سوریه،ازحزب بعث گرفته تاگروههای موافق‌ومخالف عبدالناصر، همه عوامل بسیاری‌درآن زمان دراختیارداشتند . گرچه نام « عامل مخفی» نمیشد بدین گروه داداما‌بالاخره‌آنان عوامل اطلاعاتی ساده ویااعضای ممتازاحزاب مورد بحث بودند که بین‌دفاتر حزبی‌وکافه‌هاوقهوه‌خانه‌های شهر، رفت‌وآمد کرده‌به نشر اخبارسیاسی‌مورد نظر

می‌پرداختند ویا دراطراف این میزهای کوچک‌چوبی که‌مردم پشت آنهابه بازی «شش‌وبش»(تخته‌نرد) سرگرم بودند ، گوش به صحبت‌های‌دیگران داشتند. در حقیقت وابستگی این کافه‌ها ومردمی که‌بدانجا میرفتند، باتشکیلات‌سیاسی‌سوریه بحدی بود که‌سرویسهای مخفی‌این کشوربهنگام‌بازجوئی ازافرادمظنون ومشکوک دراولین سئوال می پرسیدند: «عادت دارید به کدام کافه بروید؟» تعبس،ده روزپس ازورودش به دمشق هنوز آپارتمان موردنظرخودراپیدانکرده‌بود.بدینجهت تصمیم گرفت دراین باره به‌کسی که سفارشنامه‌ای‌ازآرژانتین برایش داشت‌مراجعه کند .

این شخص « کمال الهشام » پسر سردبیر هفته نامه عربی بوئنوس‌آیرس بود . تعبس در گفت وگوی تلفنی،خیلی باختصارخود رامعرفی کرد وبرای دادن سفارشنامه‌ای که ازپدراوبهمراه داشت‌تقاضای ملاقات‌کرد . کمال الهشام دراین باره آگاهی قبلی‌داشت زیراپدرش درهمان تابستان ۱۹۶۱ باولوشته بود که« کمال‌امین تعبس»«هم‌میهن‌جوان» اوبدمشق خواهد آمد. وعده دیدار گذارده‌شد واین دوهمان روزیکدیگررادرکافه‌ای‌ملاقات کردند، و الهشام آمادگی خودرا برای رفع مشکل مسکن تعبس اعلام‌داشت.

تعبس برای جلب اعتماد کامل سوری جوان ، مساله رابااین‌شکل‌مطرح ساخت: «من درجستجوی آپارتمانی هستم که‌هم مسکن وهم‌دفترکارمن،یعنی دفتر مؤسسه صادرات باشد . چون جداقصددارم دردمشق اقامت کنم، ازاین‌رو باید درمحل آبرومندوخوبی‌منزل‌بگیرم، مثلا درمحله‌اعیان نشین «ابوروماتا». بدیهی است دلیل انتخاب این محل که درجوارستادارتش‌سوریه‌بود تنهادرذهن الی بود. برگزیدن این محل برای سکونت‌ازجانب تعبس،برای‌الهشام غیرعادی جلوه‌نکردزیرابسیاری‌ازنمایندگی‌های تجاری،بانکها ودفاترمرکزی‌مؤسسات‌صنعتی درکوی « ابوروماتا» قرارداشت.بعضی ازسفارتخانه‌ها،ازجمله‌سفارت هندنیزدراین محل بود . بااین طرز تلقی ، الهشام به تعبس وعده کرد که برای پیداکردن محل اقامت دلخواهش دراین کوی ، تلاش لازم رابعمل آورد .

دوروز بعدازآن تعبس دوباره ، پسردوست‌خود الهشام راملاقات کرد و بعدازظهر آن روزرا به دیدن آپارتمانهای متعددی درابوروماتا گذراندند. ازچند ویلانیز دیدن کردند ولی تنهایک‌آپارتمان که درساختمان بزرگی قرارداشت‌به دودلیل توجه تعبس راجلب کرد، نخست برای آنکه سکونت اودراین‌آپارتمان علیرغم بسر بردن درویلا ، توجه همسایگان‌رابه فعالیت‌های‌آینده‌اش جلب میکرد ودوم آنکه وی بادرنظر گرفتن مساله‌آنتن دستگاه‌فرستنده‌اش مجبوربود منزلی انتخاب کند که لااقل درپشت بام‌آن چندآنتن تلویزیون وجودداشته‌باشد

تاآنتن دستگاه‌اوبین‌آنهاازاستارکافی برخوردارباشد. آپارتمانی که دیده‌بودواجد این مزایا بود، آپارتمان پنج اطاقه‌ای درمحله ابوروسانا که بااستیل بورژوازی شرقی وبطور نسبتاً خوبی مبله شده بود. سالن واطاق نشیمن وخواب باقالیهای زیبائی مفروش بود ورویهمرفته آپارتمان با آشپزخانه مدرن وحمام نظیفش جای راحتی بنظر میرسید.

تعبس به کمک دوستش الهشام مدتی برای پائین آوردن مبلغ اجاره چانه زد وسرانجام‌آن‌راسالانه به ۳۹۰۰ لیره سوری (برابر ۵ هزار فرانک) کرایه کرد . آنگاه با اتومبیل الهشام ، اثاثه مختصر خود را که دستگاه «مخلوط کن» نیز جزو آن بود به محل سکونتش انتقال داد و بلافاصله وسایل خود را ازجامه‌دانها بیرون کشید . «مخلوط کن» را گشود و فرستنده کوچک درون آن‌راسیزان کرد . بعد سیم معجزهٔ گر را که شبیه «بند ناف» بود و می بایست بزودی ارتباط دائم اورا با تل اویو برقرار کند ، بدان وصل کرد .

از سقف اطاق خواب در داخل یک آباژور مربوط بسال ۱۹۰۰ ، لامپی آویزان بود که کهن هر دو را برای دستکاری لازم پائین‌آورد . قاب مسی آباژور را که عبارت از یک بشقاب قلمکاری بود ، برداشت و پس از گذاردن فرستنده کوچک خود در آن ، دوباره آباژور و لامپ را بهمان شکل اول به سقف نصب کرد .

کهن برای گرفتن مطالبی که از فرستنده خاص در اسرائیل پخش میشد، بیک دستگاه گیرنده ساده (رادیو) احتیاج داشت و چون آپارتمانش فاقد آن بود رادیوی کوچکی از نوع فیلیپس که در بازار داد و ستد میشد خرید. آنگاه‌آنتن مخصوص خود را بر بام ساختمان مستقر کرد . این آنتن سیم مخصوصی ، متصل به ریش تراش برقی بود که او در تل‌اویو دریافت داشته بود . همسایه های او عادت داشتند مستأجرین تازه را بهنگام ورود به آپارتمان سرگرم نصب آنتن - های رادیو یا تلویزیون خود بربام به بینند . کهن با توجه باین نکته شخصاً در روز روشن به پشت بام رفت و کارهای مربوط به نصب آنتن فرستنده و گیرنده‌اش را انجام داد . آنتن از بیرون شبیه نظایر خود بر سایر بامها بود و کهن سعی کرد آن را طوری قرار دهد که کم و بیش در جهت اسرائیل باشد . آنتن مذکور این خاصیت را داشت که تعبس یا کهن میتوانست در آن واحدپیامهای رادیوئی را بوسیله آن بفرستد یا دریافت کند و برای این کار تغییر کوچکی در پریز انتهای آنتن در اطاق خواب کفایت میکرد . بدین ترتیب که وقتی آنتن‌را برادیوی گیرنده فیلیپس خود متصل میکرد پیامهای رادیوئی تل اویو را میگرفت و هنگامیکه به فرستنده بسیار کوچک‌خود مربوط میساخت، دستگاه آماده‌فرستادن

بپام میشد .

آپارتمان کهن در طبقه چهارم و آخر ساختمان قرار داشت و فاصله بین پنجره اطاق خواب با پشت بام نسبتاً کم بود این امر موجب میشد که سیم‌آنتن فقط از یک فاصله کوتاه از روی دیوار خارجی ساختمان عبور کرده فرستادن و گرفتن پیامهای رادیوئی را تسهیل کند. در تل اویو بدو گفته بودند هرقدر سیمی که فرستنده را به آنتن وصل میکند کوتاهتر باشد پارازیت و امواج مزاحم کمتر میشود و پیامهای رادیوئی صاف تر به مقصد میرسد . اقامت در طبقه چهارم از نظر کهن مزیت دیگری نیز داشت و او بعد ها در این باره به رؤسای خود در اسرائیل گفته بود : « اگر من دستگیر شوم میتوانم از طبقه چهارم به پائین بپرم و کار را تمام کنم » .

هنگامی که کهن کار استقرار آنتن و دستگاههای گیرنده‌و فرستنده‌خود را بپایان رسانید توانست در آرامش کامل به تماشای منظره ای که از پنجره بزرگ سالن آپارتمانش نمایان بود بپردازد . ساختمان ستاد ارتش سوریه درست در مقابل آپارتمان او قرار داشت . بام ستاد ارتش با آنتن های متعدد که از محل سکونت او کاملا قابل رؤیت بود ، آراسته میشد و سیم های خاردار ازهرطرف‌ساختمان را احاطه کرده بود . در چهار گوشه ساختمان ستاد ، سربازان سوری که سراپا مسلح بودند نگهبانی میکردند .

دوازدهم فوریه ۱۹۶۲ بود . در ساعت ۲۱ الی کهن برای‌نخستین‌بار دستگاه فرستنده خود را بکار انداخت و یک سری علائم قرار دادی که مرکز ستاد «سرویس جاسوسی» را صدا میکرد به تل اویو مخابره کرد .

علائم او فوراً گرفته شد و بفاصله چند ثانیه ، کهن با خوشحالی فراوان پاسخ اسرائیل را باینشرح دریافت داشت : « ما آماده ایم پیامهای ترابگیریم».

در این وقت کهن عدد قرار دادی خود با تل اویو را مخابره کرد : « ۸۸ » وعبارتی نیز که جزو قرار داد نبود بدان افزود . عبارتی که نه تل آویو و نه خود کهن تا لحظه قبل از عزیمت به سوریه هرگز آن را پیش بینی نکرده بودند : « مقابل ستاد ارتش » .

عدد « ۸۸ » برای تل آویو این معنی را داشت : « آپارتمان یافته و آغاز بکار کرده ام » . اما کهن لازم میدانست محل حساس آپارتمان خود را نیز برای تل اویو مشخص کند .

«درویش» در همان شب ۱۲ فوریه ، پیام کهن را خواند و با یک‌قلم قرمز زیر عبارت «مقابل ستاد ارتش» خط کشید . وضع شاگرد او نشان میداد که در دمشق خیلی خوب گلیم خود را از آب بیرون کشیده است .

۱۲

نوخیب

ابتکار عملیات موقتاً بدست الی کهن سپرده شده بود زیرا رؤسای او در تل‌اویو قبل از آگاهی از نوع اطلاعاتی که او در اختیار داشت ویا کاری که قادر بانجامش بود ، نمی‌توانستند سئوالات و خواستهای خودرا بر پایه‌ای استوار کنند و از اینرو درحال‌حاضرنه پرسشی از اومیکردند و نه‌انجام‌مأموریتی راخواستار میشدند .

کهن طبعاً در آغاز کار ، شروع به اکتشاف و تحقیق در باره همسایه نزدیک خود یعنی ستاد ارتش سوریه کرد که ساختمان آن درست مقابل پنجره اطاقش قرار داشت . بنا بریک قاعده کلی،او، ورودو خروج اشخاص را زیر نظر گرفت‌تادرصورت بروزوضع غیرعادی‌بآسانی‌قادربتشخیص آن‌باشد.درروزهای نخستین ازساعت۸صبح که‌فعالیت درستاد ارتش‌سوریه‌آغاز میشدتاساعت‌شش‌بعدازظهر که تقریباً همه افسران و کارمندان آن را ترک میکردند ، کهن در پست دیده بانی درآپارتمانش بدقت،آن را زیر نظر داشت.درنخستین شب مراقبت‌خود ، دانست که در تمام طول شب تنهاچراغهای‌پنج‌اطاق‌ستادارتش‌سوریه روشن‌است‌و ازآنجا دریافت که این اطاقها باید متعلق به افسران کشیک باشد . گرچه این تصور هم ممکن بود که شب زنده داران این اطاقها را اعضای رکن ۲ و یا مسؤولان ستاد ارتش تشکیل دهند .

در پانزده روزنخستین‌ماه‌فوریه ۱۹۶۲ - ستاد ارتش‌سوریه وضع‌آرامی‌داشت و خاموشی قسمت اعظم ستاد در شبها حکایت از استقرار اوضاع عادی میکرد .

کهن در این اوقات با کمال الهشام و چند دوست دیگر او ملاقات میکرد و - بخصوص با کسانی که کارمند دولت بودند در باره اهمیت صدور پاره ای از محصولات سوری بخارج از کشور به گفت‌و گو می پرداخت. او برای این و آن تعریف میکرد که در بانکهای سویس و بلژیک سرمایه مختصری دارد که در صورت عدم مخالفت و مشکل تراشی‌دولت‌سوریه، میتواند این سرمایه را باکمک دوستان اروپائیش به صدور میز و صندلی و سایر کالاهای تزئینی و هنری سوریه بخارج اختصاص دهد .

دامنه آشنائی های کهن در دمشق روز بروز وسعت بیشتری می‌یافت و «تعبس» جوان که بوسیله دوستش الهشام به محافل،بازرگانی پایتخت سوریه‌راه یافته بود در جلب نظر و محبت و اعتماد این محافل، بیش از پیش کسب توفیق میکرد و از سوی دیگر طرح او در باره صدور میز و صندلی و مصنوعات‌هنری‌سوریه بخارج اندك اندك مورد تأئید و پشتیبانی قرار میگرفت . روزی الهشام باو گفت : «چرا یک اتومبیل خریداری نمی کنی ؟ این برای رسیدگی بیشتر بکارهایت - کمك مؤثری خواهد بود .تو در حال حاضر با پیاده رویهای‌فراوان بمنظورانجام کارهایت وقت گرانبهائی را از دست میدهی . » تعبس در پاسخ با فرو تنی گفت : «بحد کافی دربوئنوس‌آیرس کادیلاك سوارشده‌ام و اکنون ترجیح می‌دهم مثل اکثر مردم پیاده بروم . » الی‌که بدر آپارتمانش کارت ویزیتی با عنوان«دفترصادرات‌و واردات تعبس»نصب کرده‌بودبافروتنی‌وتظاهربه وطنخواهی و علاقه و دوستی ، محبت عده بیشماری از آشنایانش را جلب کرده بود و فرصت آن را که نخستین خدمت مهم خود را به سرویس اطلاعاتی اسرائیل انجام دهد زود بدست آورد .

طبق قرار قبلی او می‌بایست پس از اعلام عدد «۸۸» بوسیله فرستنده کوچک خود که نشان دهندهٔ استقرار او در دمشق بود ، هفته ها و ماهها ارتباط خود را با تل آویو قطع کند . شاید بیش از دو هزار بار قبل از حرکتش باو گفته بودند : « عجله نکن » ، ولی ترتیب پیش آمدها وضع را بشکل دیگری در آورد .

روز هشتم مارس ۱۹۶۲ ـ او اطلاعیه زیر را که ازرا دیو دمشق پخش میشد شنید :

امروز سربازان شجاع ما به نیروی صهیونیست دشمن ، شکست فاحشی وارد کردند . ارتش سوریه به کشتی های جنگی صهیونیست در دریاچه طبریه آسیب زیادی رساند و دشمن پس از تحمل خسارات زیاد ازمقابل قوای سوریه عقب نشست .

الی کهن درصحت‌مفاد این اطلاعیه تردیدداشت. درواقع در تاریخ مذکور سوریها یکبار دیگربه‌جانب ماهی‌گیران وقایقهای اسرائیلی دردریاچه طبریه که‌از طرف سازمان ملل جزء خاك اسرائیل شناخته شده است ، تیراندازی کردند. سوریها همچنین بروی یک گروه گشتی اسرائیل که به کمك ماهی‌گیران شتافته بودند ، آتش باز کردند . در این ماجرا دوگشتی اسرائیلی باگلوله های سوری زخمی شدندودولت اسرائیل‌طی‌جلسه‌ای دراورشلیم‌تصمیمات لازم برای جلوگیری از تکرار آن را اتخاذ کرد .

اطلاعیه ای که بوسیله رادیو دمشق پخش شد الی کهن رابحال آماده باش درآورد . اودرپست دیده‌بانی خود، پشت‌پنجره اطاقی که روبه ستادارتش داشت منتظروقایع بود . شب‌آنروزی که اطلاعیه‌یادشده،ازرادیو دمشق پخش شد الی رفت و آمد فراوان وغیرطبیعی درداخل وبیرون ستادارتش مشاهده کرد وبرخلاف شبهای دیگر تمام پنجره‌های ستاد روشن بود. فردای آن شب الی کهن الهشام را ملاقات کرد. الی دراین ملاقات سعی کردنخستین باراطلاعاتی در باره وضع سیاسی ونظامی‌سوریه کسب کند ولی الهشام تمایلی باین بحث نشان نداد . تعبس نیز برای حفظ ظاهر و محافظه کاری اصرار نورزید .شب این روز درستاد ارتش سوریه وضع بحال عادی بازگشت و فقط ازهمان پنج پنجره سابق نور بخارج می تابید.

در۱۱ مارس دولت اسرائیل بار دیگر بریاست بن گوریون دراورشلیم تشکیل شد . دستور کاراین جلسه مطالعه دراین باره بود که آیا حادثه‌دریاچه طبریه برحسب اوضاع نابسامان ودائمی این‌منطقه ، بطور اتفاقی پیش آمده‌است یااینکه اقدام سنجیده و پیش بینی شده‌ای از جانب دولت سوریه برای مقابله با مصر درمسابقه فعالیت‌های ضداسرائیلی بوده است؟ جلسه مذکور سر انجام به این نتیجه رسید که بررسی بیشتر دراین زمینه رابه شورای‌دفاع ملی‌واگذار کند، این شورا که بریاست بن گوریون و عضویت چند وزیرتشکیل شده ودرزمینه اقدامات خوداختیارتام داشت،روزبعد تصمیم گرفت درصورتیکه‌سوریها باردیگر دست به عمل مسلحانه‌ای زدند برای مقابله باآن از نیروی نظامی استفاده شود.

کهن که‌دردمشق‌منزوی‌وتنهامیزیست‌وازاخبار ووقایع اسرائیل بی‌خبربود طبعا ازاین تصمیم اورشلیم اطلاعی نداشت . اوباتوجه دقیق به اوضاع واحوال دریافت که ازروز حادثه دریاچه به بعد تعداد وسایل نقلیه ارتش ازجمله‌تانکها، درخیابانهای دمشق افزایش یافته است. وی که منبع موثق ومطمئنی برای کسب اطلاع دراین زمینه نداشت پیش خود فکر کرد که این نقل‌وانتقالات نظامی امکان دارد مقدمه کودتای جدیدی دردمشق‌باشد وبرای اینکه دریابد این وضع ناشی از مخاصمات وزدوخوردهای مرزی سوریه‌واسرائیل است‌قرائنی در

دست نداشت . دراین بین‌مطبوعات سوریه ، برای نخستین باربس‌ازورود کهن به دمشق سر مقاله‌های خودرابه خطر صهیونیست ها اختصاص داده‌وافکارعمومی راآماده پذیرش منازعات آینده بااسرائیل میکردند. اودربازار« حمدیه » معروفترین بازار دمشق هنگام صرف قهوه دریک قهوه خانه ، از نزدیک عصبانیت غیرعادی مردم راازوقایع احتمالی درشرف تکوین احساس کرد.

جاسوس اسرائیلی هنوز دستورالعمل دقیقی درباره فعالیتی که‌باید بنماید از تل آویو دریافت نکرده بود . از روز بعد از استقرار در آپارتمانش که تل‌اویو دریافت پیام اورا تائید کرده بود ، دیگر ارتباطی باآنجانداشت . اینک کهن بااحساس اینکه تل‌اویو به خدمات وی نیازمنداست فکر کرد که موقع تماس با اسرائیل فرارسیده است . شب هنگام وی‌باکمال تعجب مشاهده‌کرد که تمام پنجره‌های‌ستادارتش‌سوریه‌روشن‌است‌وهمین‌امرموجب‌قوت‌تصمیم‌اودرتماس باتل‌اویوشد.معهذا کهن تافرداشب‌دراجرای این‌تصمیم‌صبر کردووقتی وضع‌شب‌گذشته درستاد ارتش تکرار شد،نخستین‌پیام‌خودرابه تل‌اویو فرستاد.پس ازبستن دوقفل در آپارتمان و کشیدن پرده‌ها ، فرستنده کوچکش راازمخفی گاه‌آن‌از بالای آباژور اطاق خواب ،بیرون آورد ودرحالیکه روی تختخواب نشسته بود، برای‌مخابره پیام ، تل‌اویو راصدا کرد . این اقدام ساعت ۸ و سی دقیقه شب ۱۳ مارس ۱۹۶۲ انجام شد . پس ازچند لحظه ، علامت قراردادی تل اویو اعلام داشت که صدای کهن‌را بخوبی‌میشنود .آنوقت اونخستین پیام کوتاه‌خودرا درحالیکه، نوشته آنرا از حفظ به رمز تبدیل میکرد به باین شرح تل اویو مخابره کرد : « سه شب پی در پی درستاد ارتش سوریه فعالیت فوق‌العاده‌ای مشاهده میشود و کلیه اطاقهای ستادروشن‌است. باعتقاد من نقل و انتقالات غیرعادی نظامی دردمشق ، نشانه آماده باش ارتش سوریه است .کودتای نظامی غیر محتمل،روحیه ضد اسرائیلی بشدت از طریق مطبوعات تقویت میشود. بنظر من آماده باش ارتش هدفی علیه‌اسرائیل دارد.» پیام‌الی کهن در تل‌اویو دریافت شد ووی ازاین امر بوسیله علامت قرار دادی که دستگاه گیرنده‌اش آنرادریافت کرد ، آگاه گردید.الی باز تنهاشد. فرستنده‌اش رادرمخفی گاهش گذاشت ورادیوی خودرا روی موج فرستنده دمشق گذارد. آنگاه پیام‌نوشته شده راآتش زدوخاکستر آن را درظرفشوئی بافشار قوی آب از بین برد.

الی کهن اشتباه نکرده بود . ستاد ارتش اسرائیل روز ۱۴ مارس این اطلاعات را از پست‌های مقدم خود درمرز سوریه دریافت داشت: «چندین‌تانک وزره پوش در پستهای مرزی سوریه ، روی تپه‌های منطقه دریاچه« طبریه»موضع گرفته‌اند . نیروهای پشت جبهه‌نیز پیوسته بسوی مرز درحرکتند»پیام کهن این اطلاعات راتائید میکرد و نشانه آن بود که این‌بسیج بهیچوجه ناشی از ابتکار

یک فرمانده محلی نیست و بدستور ستاد مرکزی ارتش سوریه انجام میشود. بدین ترتیب ستاد ارتش اسرائیل ، مسأله فعالیت شبانه ستاد ارتش سوریه ونقل وانتقالات نظامی مخفی و حرکت قوای تازه‌نفس سوری بمرز اسرائیل راحل کرد. تل‌اویو پس از دریافت اطلاعات مربوط به مرز و پیام کهن از دمشق، در برابر اقدام سوریه، عکس‌العمل فوری‌نشان داد و نیروهای خودرا درمنطقه دریاچه « طبریه» در مرز سوریه تقویت کرد .

روز ۱۶ مارس - سوریه برنامه پیش بینی شده خودرا در مرز اسرائیل باقاطعیت بمورد اجرا گذارد. دولت دمشق تصمیم گرفته بود برای رقابت باحق حاکمیت اسرائیل در این قسمت از خاک‌خود، به جریان ماهی‌گیری اسرائیل در دریاچه « طبریه» ضربه قاطعی وارد سازد و برای این کارشیوه معمول خودرارها کرده ، در صدد یک جنگ واقعی بااسرائیل بر آمده بود تا در باره حاکمیت اسرائیل بر منطقه مذکور، سازمان ملل را به حکمیت فرا خواند.

کشمکش ساعت ده صبح آغاز شد. دراین ساعت ماهیگیران‌اسرائیلی که بوسیله یک ناوگشتی پلیس حمایت میشدند، سرگرم بیرون کشیدن تورهای صید ماهی خود بودند، که پست‌های سوری در نوخیب، کورسنیه و مسعودیه بروی آنان و گشتی ها آتش گشودند . آتشی بمراتب شدیدتراز دفعات‌پیش و یک بمباران حقیقی بوسیله توپهای بدون عقب نشینی ساخت شوروی که گلوله های ساخت همان کشور را نیز بکارمی‌برد .

بن گوریون نخست وزیر اسرائیل، شخصا آن روز انعکاس‌صدای‌توپهای سوری‌راشنید زیرا وی در میهمانخانه « گاله کینرت » (Galé Kinérth) درساحل دریاچه و درست در مقابل ارتفاعات مواضع سوری در استراحت‌ومرخصی بود . بیست دقیقه پس از آغاز جدال ، ژنرال «تزوی‌زور » (Tezvi Sour) فرمانده ستاد ارتش و « مایرزورا» فرمانده نظامی منطقه بااو ملاقات کردند. بن گوریون که در باره سرکوب کردن این تشنجات از دولت اختیار تام گرفته بود بآنان دستور داد که پست‌های سوری را که اقدام به شلیک کرده بودند محاصره کرده و کاملا خاموش سازند .نزدیکهای نیم شب جمعه چندین هنگ اسرائیلی که شبانه در پست کی بوتس «عین گو» (Ein Guev) مستقر شده بودند به نوخیب حمله کردند . ستاد ارتش اسرائیل که میدانست نیروهای سوریه در حال آماده باش است قبلا نیروهای کمکی خودرادر نقاط مختلف‌مستقر کرده و به نیروی هوائی دستور داده بود که برای آغاز عملیات آمادگی لازم را داشته باشند .

نبرد نوخیب که به نبرد ۱۶ مارس شهرت یافت و تاساعت ٤ بامداد

روز بعدادامه داشت بسیار شدید و خونین بود . نخستین سربازان اسرائیلی که کمی پس از نیمه شب وارد خاک سوریه شده بودند ، بعلت تاریکی درمیدان مین گذاری شده غافلگیر شدند. آن شب درهٔ اردن تا سپیده دم بر اثر انفجار خمپاره‌ها روشن بود وواحدهای لشکر پیاده نظام « گولانی» که سر انجام‌پست نوخیب را تصرف کردند تمام پناهگاههای‌سوری رامنهدم ساختند . سوریها در پاسخ ، کی بوتس عین گو را زیر آتش گرفته و با نهدام خانه های آن پرداختند و ساکنان آن ناچار به‌پناهگاههای زیر زمینی شتافتند . برای پایان دادن‌به‌نبرد، نیروی هوائی‌اسرائیل‌واردمعرکه‌شد ومواضع‌سوری‌را درخطارتفاعات ساحل‌دریاچه « طبریه » بمباران کرد . سوریها دهها کشته وزخمی درجان پناهها و سنگرهای نوخیب بجای گذاشتند که فرمانده قرارگاه نوخیب نیز بین‌آنان‌بود.قوای‌اسرائیل باغنایم جنگی جالب و مهمی از این نبرد بازگشت که ۷ نوع سلاح و مهمات ساخت شوروی و یک سرباز ۱۲ ساله بنام«یحیی حسن» از آن جمله بود.

جنگجویان اسرائیلی درحالیکه سربازان دشمن دو امتیاز عمده بر آنها داشتند، دراین نبرد باردیگر شجاعت‌خودرا نشان‌دادند.نخست‌اینکه دراین‌منطقه ازمرز سوریه واسرائیل، استحکامات وقرارگاههای‌سوری برفراز ارتفاعات و پستهای اسرائیلی درشیارهای باریک ساحل دریاچه قرار داشت و مزیت دوم که ناشی‌از امتیاز نخست بود، اینکه لوله های توپها و مسلسلهای سوری، از بالا به پائین آسانتر و راحت تر نشانه گیری میکرد تا سلاحهای قوای اسرائیل از پائین‌به‌بالا. ازاین رو مقابله با این دو امتیاز در نبرد نوخیب برای اسرائیل گران تمام شد. سه زره پوش کوچک اسرائیل در خاک سوریه ودر یک محوطه مین گذاری‌شده که نخستین گروه سربازان اسرائیل راغافلگیر کرده بود، باقی ماند. هفت‌سرباز اسرائیلی جان سپردند، جسد هشتمین سرباز در خاک دشمن ماند و سرباز نهمین مفقود شد . این همان سربازی بود که مدتی پس از نبرد نوخیب الی کهن در باره سرنوشت او به تحقیق پرداخت.

عصر روز ۱۷ مارس - رئیس ستاد ارتش اسرائیل برای دادن گزارش جامع نبرد ، ارباب جرایدرا در تل‌اویوگرد آورد و در مقابل آنان اقرار کرد که از سرنوشت سرباز مفقود اطلاعی ندارد .

الی کهن دردمشق ازوضع ناهنجاری که بدنبال نبرد نوخیب پیش‌آمده بودآگاه شد و از طریق رادیو دریافت که سه‌زره‌پوش اسرائیلی درمحوطه مین گذاری شده باقیمانده است . دمشق نیز قبول کرد که پنج سرباز خودرا در این نبرد از دست داده است ، اما طبق معمول درباره پیروزی آشکار بردشمن به بحث ومبالغه پرداخت .

کهن در این ضمن بار دیگر با الهشام ملاقات کرد و این ملاقات عصر روز دوشنبه بعداز ماجرای نوخیب صورت گرفت . الهشام بدون اطلاع قبلی همراه یک جوان سوری که لباس افسری در برداشت ودرجه ستوانی زینت بخش شانه هایش بود بدیدن او رفت .

کهن، تعبس- از این دیدار تعجب کرد، زیرا نخستین بار بود که الهشام بدون آگاهی قبلی بدیدنش میرفت . در حالیکه درذهن خود بجستجوی علت این ملاقات میگشت، به قیافه میهمانانش خیره شد والهشام که تعجب ویرا مشاهده میکرد بعنوان عذر خواهی گفت که فکر میکردم در خانه باشی ودر واقع بخت خودرا بآزمایش گذاشتم. لحن الهشام هنگام ادای این مطلب عادی و دوستانه بود. تعبس ، اوو افسر جوان را برای صرف نوشیدنی به اطاق پذیرائی آپارتمانش هدایت کرد و الهشام که بالحنی غرور آمیزو سر افراز ازداشتن چنین دوستی حرف میزد به وی گفت : « اجازه بده یکی از بهترین دوستانم راپتو معرفی کنم» و بی تأمل افزود : « ستوان معزی، ظاهرالدین» (Maasi) . الهشام آنگاه مکثی کردوادامه داد: « عموی او عبدالکریم ظاهرالدین رئیس ستاد ارتش سوریه است .»

کهن بخوبی بااین نام که درسال ۱۹۶۲ در سوریه واسرائیل برسر زبانها بود و عکس صاحب آن در روزنامه ها چاپ میشد آشنائی داشت. پیش خود فکر کرد اگر همانطور که الهشام مدعی است این دیدار تنها برای آشنائی و ادای احترام بعمل آمده باشد ، حضور ستوان جوان در آپارتمان او واقعا موهبتی آسمانی است . ولی پذیرفتن این موضوع ، هنوز خیلی زود بود. تعبس درحالیکه باین مساله می اندیشید در آشپز خانه سرگرم تهیه قهوه معطری برای میهمانانش شد واز همانجا پس از شنیدن صدای آندو که بی محابا مشغول یک بحث سیاسی ونظامی شده بودند ، واهمه اش در این مورد از بین رفت، بخصوص که هنگام ورود اوباطاق نیز، میهمانان زمینه صحبت خودرا تغییر ندادند .

هنگامی که الهشام به دوستش معزی ظاهرالدین گفت تعبس بامحیط بزرگی چون اروپا و امریکای جنوبی آشناست، علاقه شدیدی نسبت به معاشرت بیشتربا کهن پیدا کرد زیرا او ، نظامی جوانی که آینده درخشانی درارتش سوریه انتظارش را می کشید بیش از یکبار ، آنهم برای یک گردش چندروزه دربیروت، قدم از خاك میهنش بیرون نگذارده بود .

اما تعبس، علاقه افسر جوان نسبت به سرزمینهای بیگانه را بهانه قرار داده ، به سرزنش او پرداخت و تذکر داد که « تمام ثروتهای آرژانتین ارزش سعادت یکروز زندگی در کشور خود، «سوریه» را ندارد ، واین عبارت را باچنان حرارتی بیان کرد که افسر سوری را سخت تحت تأثیر قرار داد، تعبس آنگاه

گفتار خودرا باین شکل تکمیل کرد : اگر من در دمشق گرفتار کارهایم نبودم داوطلب خدمت در ارتش میشدم ، زیرا ارتش در جنگ علیه صهیونسیم احتیاج به نفرات دارد .

ستوان جوان سکوت کرده بود، اما الهشام گفت وگو راادامه داد: خطر دراینجا ، درشهر دمشق نیز در کمین ماست . در حال حاضر ارتش و جبهه خوبی دارد ، چندتن از افسران میتوانند با استفاده از محبوبیت ارتش، اقدام به سقوط دولت کنند، اما آنوقت بار دیگر هرج و مرج در کشوریکه بازحمت فراوان سرگرم سرو سامان دادن به حوادث سیاسی گذشته است ، برقرار خواهد شد"

معزی در حالیکه باتکان سر ، گفته های الهشام را تائید میکرد افزود که مثلا در نبرد نوخیب ، سربازان ما، با شجاعت جنگیدنداما اسرائیلیها سرانجام نوخیب را گرفتند . اکنون من از خود میپرسم آیا اصولا ما قادربه مقابله وشکست دادن اسرائیل هستیم ؟ آنها دارای نیروی هوائی نیرومندی هستند و حال آنکه نیروی ما ضعیف است ، علاوه برآن برای مقابله با اسرائیل تعلیمات خوبی ندیده اند. دراین احوال مصریها هم از تحویل تشکیلات «میگ ها» که بکشور خودمنتقل کرده اند خودداری میکنند و هواپیماهائی هم که مسکو وعده کرده هنوز بدست مانرسیده است .

کهن سابق و تعبس فعلی دراین هنگام سرگرم ریختن قهوه برای میهمانان بود اما بی آنکه از چهره اش هیجانی نمودار باشد تمام کلماتی را که ردوبدل میشد بخاطر میسپرد. معزی ظاهرالدین بعنوان پایان بحث در باره هواپیما بالحنی اندوهناك گفت : « وحال آنکه حتی « عقابهای » سوری بدون هواپیما قادر به طی راهی نخواهند بود». بکار بردن کلمه «عقاب» دراین جمله اتفاقی نبود زیرا وطنپرستان سوری ازاین کلمه بجای خلبان نظامی استفاده میکردند .

جاسوس اسرائیل از خلال این سخنان حدس زد که افسر جوان مانند عموی خود به اقلیت « دروزی » سوریه تعلق دارد وبااطلاعاتی که از ارتش سوریه داشت بخاطر آورد که بسیاری از افسران عالیرتبه سوری وابسته باین اقلیت هستند، معزی ظاهرالدین ، بخصوص از اینکه الهشام ، تعبس را «برادرم کمال » خطاب میکرد تمایل شدیدی به گفت و گو و بحث با کهن نشان میداد اما این یک، برای آنکه شک و تردیدی در افسر جوان نیانگیزد از طرح سئوال در باره مسائل محرمانه خودداری میکرد . بااینحال ضمن صحبت بی آنکه از لحن کلامش کوچکترین علاقه خاصی استنباط شود به معزی گفت « مسلما شما منطقه ای را که درآن نبرد نوخیب روی داد بخوبی میشناسید » و معزی بی آنکه از شنیدن این سئوال شک وسوء ظنی بدل راه دهد پاسخ داد: «من این منطقه راخوب

میشناسم و دوروز قبل از جدال ، چهارشنبه گذشته جزویک هئیت بازرسی ، تمام پستهای سوریه در منطقه دریاچه طبریه را دیدم و باچشمان خوداستحکامات نظامی دشمن را مشاهده کردم » .

تعبس بی آنکه تغییری در عادی بودن صدایش دهد باخنده گفت در آرژانتین با یهودیان که تعداد شان در آنجا زیاد است تماس داشتم، امادلم میخواهد یکروز حتی ازراه دور هم که باشد سربازان جهود را با سلاحی که در دست دارند مشاهده کنم.ستوان جوان که معلوم بود گفته تعبس را عادی تلقی کرده و از آن بوی بدی نبرده است دراین باره توضیح داد که ورودبه منطقه نظامی در تمام مرز برای افراد غیر نظامی ممنوع است وتنها تعداد کمی از این افراد برای انجام پاره‌ای امور ، اجازه ورود باین مناطق رادارند زیرابرای این کار باید پروانه خاصی بدست آورد که کسب آن بسیار مشکل است . وی سپس بطور اتفاقی و مانند کسی که ناگهان بیاد موضوعی افتاده که اطلاعات وسیعی در آن باره دارد گفت : عده زیادی جاسوس اسرائیلی درسوریه بسر میبرند، واین گفته در واقع دلایل پیشین معزی در باره سخت‌گیری ورود افراد غیز نظامی به مناطق مرزی را توجیه میکرد . در حالیکه تعبس خودرا دربرابراین اظهارات بی تفاوت نشان میداد معزی پس از یک سکوت کوتاه اظهار داشت که :«یکی از جمعه های آینده ماسه نفر به دیدن این منطقه نظامی خواهیم رفت و برای جلوگیری از مزاحمت بهنگام عبور از مواضع ارتشی من شمارا دراتومبیل خودم سوارخواهم کرد » .

الهشام دراینموقع بی آنکه علاقه‌ای از خود به رفتن جبهه نشان دهد گفت : « من یکسال پیش از این منطقه دیدن کرده‌ام » اماتعبس برای آنکه هم موضوع بازدید از منطقه نظامی را تحقق بخشد و هم اصرار باطنی خویش را در این زمینه مخفی دارد بـه شوخی و خنده متوسل شد و به الهشام گفت : « تواز گلوله های سربازان اسرائیل میترسی ؟ » . الهشام در این باره از خوددفاع کرد و سرانجام درمورد دیدار منطقه نظامی، در آینده که جبهه،آرامش بیشتری می‌یافت بتوافق رسیدند .

در روز ملاقات الهشام ودوستش معزی با کهن یا تعبس ، افسر جوان مطلب دیگری نیز بکهن گفت که حائز اهمیت و ارزش فراوان بود . معزی باو گفت که: «سرهنگ عبدالکریم نهلاوی، مرد نیرومند سوریه بادولت اختلاف دارد و همه وزیران را متهم به بی لیاقتی میکند. عموی من تلاش میکند اورا بـه لزوم دادن یک مهلت دیگر به دولت متقاعد سازد اما وی مایل به شنیدن حرفی در این زمینه نیست . او پس از نبرد نوخیب و بررسی اوضاع در مرز معتقد

شده است که اعتماد مردم فقط به ارتش است و من گمان میکنم با توجه باین اعتقاد ، سرهنگ در آینده نزدیک در ترکیب دولت تغییراتی بدهد».هنگامیکه الهشام و معزی آپارتمان کهن را ترک کردند تقریبا نیمه شب بود و افسر جوان موقع خداحافظی از جاسوس اسرائیلی دعوت کرد که هفته آینده باهم به سینما بروند .

وقتی کهن درآپارتمان تنها شد نگاهی به عمارت ستاد ارتش درآنسوی خیابان انداخت وسپس پیام خودرا برای تل‌اویو تنظیم کرد. این کارتانزدیکی‌های صبح طول کشید زیرا او برای گنجانیدن ، ماحصل گفت و گوهای خود با معزی،و اطلاعاتی که کسب کرده‌بود، در پیام‌مختصرخویش نیاز،به‌فرصت وتفکر داشت . پیام رمز شده‌ای که آنشب کهن فرستاد و مثل سابق آنرا روی کاغذ تحریر کرده بود شامل دونوع اطلاعات بشرح زیر بود که سرویسهای اسرائیلی بدان توجه خاصی مبذول داشتند .

الف : نیروی هوائی سوریه از قدرت هوائی اسرائیل واهمه داردومصریها نیز از تحویل تشکیلات « میگ‌ها » به سوریه امتناع میورزند .

ب : سرهنگ‌نهلاوی هنوز مرد نیرومند سوریه‌است ودراین حال‌برخی‌از افسران سوری عقیده خودرا در باره ضعف دولت مخفی نمی کنند.

کهن در پیام خود منبع اطلاعات کسب شده را نیز فاش کرد و برای شناساندن این هویت در پیامهای‌بعدی، حرف قرار دادی « م » را برگزید.بعداز آن در مدت سه سال مأموریت کهن در سوریه،عددی که معرف حرف «م» بود مرتب در پیامهای رمز جاسوس اسرائیلی بچشم میخورد .

در تل آویو ، ستادارتش اسرائیل ، قسمت اول پیام کهن را بمنزله نشانه‌ای از استقرار یک آرامش نسبی در وضع مرزهای سوریه و اسرائیل تلقی کرد. تحلیل قضیه باین شکل بود : اگر صحیح باشد که نیروی هـوائی سوریه دچار کمبود هواپیماست و از نیروی هوائی اسرائیل نیز واهمه دارد بنابراین دمشق از گسترش دامنه زدوخورد بااسرائیل به تمام جبهه‌ها خود داری خواهد کرد، اتفاقا بامداد روز ۱۹ مارس وروز بیست و یکم همین‌ماه، میگ‌های ۱۷ سوریه بر فراز نوار مرزی اسرائیل بپرواز درآمدند، اما بی‌آنکه جرأت تجاوز داشته باشند بپایگاههای خود باز گشتند .

روز بیستم مارس ـ شورای فوق‌العاده وزیران اسرائیل دراورشلیم تشکیل شد و تاشب ادامه یافت . رئیس‌ستاد ارتش و مسئول سرویسهای سری وقت، «آقای ایسر هارل» نیز در این‌جلسه شرکت کرد. نتیجه کلی‌مذاکرات‌این‌جلسه‌نیز پس از ارزیابی های دقیق اوضاع مرز سوریه و اسرائیل بوسیله بن‌گوریون، وزیران و رئیس ستاد ارتش و سرویسهای اطلاعاتی،این بود که خطر درگیری

عمومی سوریه واسرائیل موقتا به تاخیر افتاده‌است . باتوجه باین فرصت دولت اسرائیل تصمیم گرفت در سازمان ملل و کلیه پایتخت های جهان به تجاوز سوریه نسبت به حق حاکمیت اسرائیل در دریاچه طبریه ومنطقه مرزی مورد دعوای دو کشور، دست بیک رشته فعالیتهای سیاسی ودیپلماتیک بزند . بن گوریون ضمنا تصمیم گرفت که ژنرال «مایر آمیت » رئیس سرویسهای اطلاعاتی ارتش « مودئین » را که افسر بر جسته ولایقی بود و علاوه بر ثبوت درایت خود در فعالیت‌های گذشته ، بیش از همه به مسائل و مشکلات عملی منطقه مورد نزاع سوریه‌وارد بود ، بعنوان مشاور هئیت نمایندگی اسرائیل در « سازمان ملل» به نیویورك بفرستد . بدین ترتیب عمل سریع وحساب شده الی کهن در قلب سوریه، نتایج درخشانی ببار آورد و بزودی این نتایج بصورت تصمیمات مدبرانه وملایمت آمیزی از جانب دولت اسرائیل تجلی کرد . اما جنگی که در نوخیب میان سوریها و اسرائیلیها درگرفت، برای جاسوس اسرائیلی دردمشق صحنه رقتباری بوجود آورد. باین صورت که در اواخر ماه مارس ، مطبوعات ورادیو دمشق مردم رابمشاهده غنائم جنگی که ازدشمن گرفته شده بود دعوت کردند . تبلیغات رسمی دامنه‌دار موجب شده بود که سوریها به شکست نوخیب به صورت یک پیروزی درخشان نگاه کنند و این تبلیغات در مجموع ،موجبات سر افرازی ارتش و بالا بردن حیثیت آن را فراهم کرده بود . سه زره پوش اسرائیلی که در میدان مین گذاری شده بوسیله سوریهاباقی مانده‌بود به‌دمشق انتقال یافته‌و در میدان شهدا (میدان المرقه) بنمایش گذارده شده بود .

جمعیت انبوهی برای تماشای غنائم جنگی دشمن، باین میدان هجوم آورده بود و کهن به سختی توانست موج جمعیت را که شعار های (مرده باد اسرائیل . زنده باد شجاعان سوری) سر داده بود، شکافته خودرا به محل غنائم برساند . سه زره پوش اسرائیل به شکل مثلثی در میدان قرار داشت ومردم دمشق با شادی و سرور از برابر آن رژه میرفتند . صحنه های تعصب‌آمیزی در این تظاهرات بچشم میخورد که اگر کهن از نزدیک‌شاهد نبود هر گز آنرا باور نمیداشت . در میان هزاران نفری که از برابر زره پوشها میگذشتند، دهها‌تن بعنوان تجلیل از کسانی که موفق به گرفتن آنها شده‌اند، زره پوشها را نوازش کرده ، می‌بوسیدند و نفرات دیگری بعنوان تنفر از دشمن، آب دهان بر آن می-انداختند ودراین میان همه بدون‌استثنا احساسات وطنپرستی خودو تنفرازاسرائیل رابشکل هیجان انگیزی ابراز میداشتند. در کنارزره پوشهاتعدادی مخزن‌آهنی بنزین، که آسیب دیده‌بودندبچشم میخورد . برروی این مخزنها عبارات‌واعدادی به عبری نوشته شده بود تابدینوسیله سرنگون ساختن هواپیماهای‌اسرائیلی به

ثبوت رسد اما کهن بفراست‌در یافت که این مخزنهامتعلق به هواپیماهای « میگ» است نه هواپیماهای « وتور» که از طرف اسائیل در نبرد نوخیب شرکت‌داشت.

بهرحال در قلب این جمعیت انبوه که‌برای‌تماشای‌غنائم بدست‌آمده‌از دشمن یعنی کشور او ، گردآمده بودند کهن بشدت‌فشار رنج وتنهائی را بر خویش احساس کرد . بااینحال او هرگز قادر به پیش بینی این نکته نبود که سه سال دیگر تقریبا در چنین روز و ساعتی ، چنین جمعیت انبوهی برای مشاهده نمایش دیگری بدین میدان خواهند آمد ، واین نمایش آویختن « الی کهن» جاسوس اسرائیلی بر چوبه دار خواهد بود .

صحنه رقت بار میدان شهدا، اثر روانی عمیقی براعصاب کهن باقی گذاشت واو با مشاهده تظاهرات مردم در این میدان ، خطر نهفته «تعصب عربی » را که میتواند بشکل عملیات دیوانه وار علیه اسرائیل در آید ، بخوبی احساس کردو ازاین رو پذیرفت که باید هرچه در قوه دارد برای موفقیت درمأموریت‌خطرناکش تلاش کند .

این فرصت بزودی پیش آمد و آن روز کهن پس از ورود به خانه‌و شنیدن زنگ تلفن ، گوشی را برداشت و صدای معزی ظاهرالدین راشنید که میگوید:« خودتان‌هستید ، کمال تعبس؟ میل دارید‌امشب بامن بسینمابیائید؟» وتعبس جواب داد : « خیلی خوشحال میشوم» .

شب آن روز ، کهن باتعبس در سینما دنیا نزد برادر زاده‌رئیس ستاد ارتش سوریه نشسته بودو آندو فیلمی‌مربوط به حمله‌یک گروه کماندوی انگلیسی به ارتش رومل درلیبی را تماشا میکردند .

نزدیک نیم شب، پس از پایان فیلم ، آنان کنارمیزی کوچک، در کافه جوار سینما نشستند و افسر جوان که هنوز تحت تأثیر فیلم بود و حمله کماندوها را در نظر مجسم میکرد، ناگهان به تعبس گفت : « یک لحظه تصور کنید که اسرائیلی ها همین کارراباما بکنند ....».

جاسوس نزدیک‌بود از انبساط ناشی ازاین جمله خنده پرصدائی‌بکند ولی برخود مسلط شد و پاسخ داد :

«چرا چنین‌تصوری می کنید؟ایا اسرائیلی‌هاتااین حد ازما قویترند، یاما تااین حد ضعیف هستیم ؟ » .ظاهرالدین گفت : « متاسفانه جواب من بهردو سئوال مثبت است » .

ازآن شب کهن احساس کرد که نسبت به معزی افسر جوان سوری محبت صمیمانه‌ای دارد . زیراوی علاوه بر خدمات پرارزشی که در زمینه‌انجام مأموریت خطیرش باو میکرد چشمان سیاه گیراو نگاه صادقی داشت که درانسان

تأثیر میگذاشت . وطنپرستی او که کینه علیه اسرائیل جزئی ازآن بود، حقیقی و صمیمی بود وارادهاش درراه جنگ برای وطن و غرورخاص سوری بودنش، محبت کهن را بخود جلب میکرد. جاسوس اسرائیل نمیدانست که ستوان جوان نیز نسبت باو احساس محبت و صمیمیت میکند، ولی بزودی از آن آگاه میشد .

۱۳

معمای سرباز مفقود

سرنوشت سرباز ۱۹ سالهاسرائیلی ، یعقوب دویر[1] که فردای نبردنوخیب از طرف ارتش «گمشده» اعلام شد، واقعا معمائی شده بود. اسرائیل ازکمیسیون صلح (میانجی) سوریه و اسرائیل درخواست کرد که در باره این نظامی تحقیقاتی بعمل آورد وروشن سازد که او مرده یا زخمی است و یا در زندان سوریه بسر میبرد . اما پس از چند روز سوریها پاسخ دادند که مرده یازنده ، سرباز دویرنزد آنهانیست .

دراسرائیل تصور میشدنظامی جوان آن کشور، که درجه سرجوخگی داشت، باید اینک در نقطهای ازسوریه باشد، زیرا تجربه نشان داده بود که سوریها قادرند اسرائیلیها را که بهر تقدیر از مرز عبور کرده و قدم بخاك آنان مینهند تا پایان عمر زندانی کنند . از سوی دیگر غیر ممکن بود سرباز مذکور بی آنکه اثری ازوی باقی ماند، بوسیله خمپاره یا وسیله دیگری از بین رفته باشد . از اینرو تالحظه تحقق مرك یعقوب دویر، خویشان او که در نزدیکی تلاویو اقامت داشتند ونیز فرماندهی ارتش اسرائیل، ناگزیر ازاین بودند که نظامی گمشده رازنده و اقامتگاهش رازندان یا بیمارستانی در سوریه بشمارند.

اندکی بعدازماجرای نوخیب، سرویسهای اطلاعاتی اسرائیل از الی کهن خواستند که در باره سرنوشت این سرباز بتحقیق بپردازد.

کهن در این اوقات باوجود وضع خصومتباری که برطول مرزهای

1 _Yaccod Devir

سوریه و اسرائیل حکمفرما بود ، برای قطعیت بخشیدن به هویت جعلی و جدید خود « کمال امین تعبس» سرگرم سرو سامان دادن به تجارت واردات وصادرات خویش بود .

او هفته بعداز ورودش به دمشق ، ضمن ملاقات باعده‌ای از صاحبان صنایع و بازرگانان ، باآنان پیشنهاد کرده بود که حاضراست میزهای ساخت دمشق ونیز محصولات صنایع دستی و بومی، بخصوص تخته نرد ساخت دمشق رابا روپا و بویژه مونیخ وزوریخ صادر کند .

او همچنین نزد بازرگانان اظهار داشته بود که اجناس هنری ساخت سوریه ازقبیل جواهرات قدیم و جدید و اشیاء مختلف چرمی که در دمشق فراوان یافت میشود، در بازارهای اروپائی خریداران زیادی دارد ووی که باد ومرکز اصلی یک مؤسسه بزرگ وارداتی در مونیخ وزوریخ تماس دارد، میتواند نسبت به صدور این اجناس، از جمله تولیدات کارهای دستی وتزئینی و میزوصندلیهای محلی اقدام کند .

این مذاکرات سبب شد که او در واقع بانماینده مؤسسه وارداتی مذکور در اروپا بمکاتبه پردازد و بدیهی است که نماینده یاد شده کسی جز «سالینجر» راهنما و دوست صمیمی کهن نبود . کهن یک دوره نوشته های کاملا مربوط به امور تجاری، برای سالینجر فرستاد و در آنها که اغلب بانضمام کاتالوگهائی ازطرف بازرگانان دمشقی ارسال میشد ، امکان و شرایط خرید و صدور اشیاء هنری پایتخت سوریه واعتبارات لازم برای این کاررا توضیح داد. باپاسخ مؤسسه صادرات وواردات سالینجر به نامه های جاسوس اسرائیل ، یک مکاتبه کامل، بین او در دمشق و راهنمایش در اروپا برقرار شد .

این مکاتبه ، که به کهن اجازه میداد اطلاعات بدست آورده و میکروفیلمهای خودرا از طریق مونیخ و زوریخ برای سرویسهای اطلاعاتی تل آویو بفرستد ،تازه آغاز شده بود که حادثه دردناك دیگری چهره سیاسی سوریه را دگرگون کرد.

سحرگاه روز ۲۸ مارس ، رادیو دمشق پس از آنکه مدت یکساعت مارش نظامی نواخت ، قرائت یک اطلاعیه نظامی تحت عنوان «اعلامیه شماره ۲۶» راآغاز کرد . اعلامیه که بوسیله سرهنگ نهلاوی امضاء شده بود حاکی ازآن بود که ستاد ارتش سوریه برای حفظ ثباتسیاسی کشور وتأمین و تضمین آزادی حقوقی و مدنی مردم، زمام امور دولت را در دست گرفته است . در اعلامیه مذکور همچنین قید شده بود که ستاد ارتش سوریه، هرنوع اقدام علیه تصمیمات خودرا در هم کوبیده ، مخالفان را بشدت مجازات خواهد کرد و مرزها و بنادر و فرودگاههای کشور نیز تااطلاع ثانوی بسته است .

الی کهن هنگام شنیدن این اعلامیه در پست دیده بانی خود، پشت پرده‌های سالن آپارتمانش ، تانکهای سوری را که ساختمان ستاد ارتش را محافظت میکردند زیر نظر داشت . رادیو دمشق اعلامیه‌های دیگری نیز پخش کرد که همه بامضای سرهنگ نهلاوی بود . در یکی از آنها گفته شد دولت گذشته در زمینه ایجاد اختلاف در صفوف ارتش فعالیت داشته و در اعلامیه دیگر یاد آوری گردید که درحال حاضر حل مسأله فلسطین درراس برنامه های ارتش قرار دارد وباتمام قدرت برای پاك کردن فلسطین از متجاسرین صهیونیست تلاش خواهد شد .

کهن که قبلا از زبان معزی ظاهرالدین شنیده بود سرهنگ نهلاوی در صدد ترمیم کابینه خویش است ، اطلاعات خودرا در این زمینه به تل اویو مخابره کرد و هنگامیکه برای دیدار مجدد ستوان جوان ازتلفن وی پاسخی نشنید تصمیم گرفت سری به کافه ها و قهوه خانه‌ها بزند ، چه اطمینان داشت که دراین مراکز اطلاعات و شایعات دست اول مربوط به کودتا و مسببین آنرا بدست خواهد آورد . درضمن، تلفنی، باشیخ العرض نیز تماس گرفت وازوی برای ملاقات در یک قهوه‌خانه معروف دعوت کرد،ولی شیخ که ترجیح میدادتا روشن شدن اوضاع در خانه خویش بماند،ازقبول دعوت امتناع ورزید. اماکمال الهشام که مانند کمال تعبس در بدست آوردن اخبارواطلاعات مربوط به کودتا حریص بود،سرانجام پس از دوروز ستوان معزی ظاهرالدین رایافت،وکهن در ملاقاتی باتفاق وی تازه‌ترین خبرهای کودتا رااز افسر جوان بدست آورد .

تل‌اویو در نخستین شب کودتای نهلاوی،با کهن تماس گرفت و رؤسای او در باره کودتا ، گردانندگان و افراد ذینفع آن چند سئوال دقیق‌و مختصر از الی کردند و وی توانست با اطلاعاتی که از دوستانش حاصل شده بود،پاسخهای درستی باین پرسشها بدهد و موجبات رضایت بیش از پیش دستگاه مرکزی خود در تل‌اویو را فراهم اورد . مخابرات کهن عملا از ۲۸ مارس تا پایان آوریل ادامه یافت.او در هر شب چند نوبت ، بین ساعات ۲۰ و ۲۲ درها وپنجره‌های آپارتمانش را می‌بست و پس از در آوردن فرستنده کوچک خود از جایگاه‌مخصوص ، باتل آویو تماس بر قرار میکرد و بدنبال در یافت علامت قرار دادی از آن سو ، اطلاعات رمز شده خود را با امواج رادیوئی ارسال‌میکرد. مدت یکماه وی به یک منبع پایان ناپذیر اطلاعات سیاسی برای رؤسای خویش در تل‌اویو تبدیل شده بود.

پیامهای‌او زاپس‌از دریافت، کشف کرده‌و بلافاصله بوسیله سرویسهای اطلاعاتی دراختیار ستادارتش‌می‌گذاردند و بامداد شبی که پیام رسیده‌بود رونوشت تلخیص شده‌ای از پیام، روی میز کار بن گوریون نخست وزیر قرار میگرفت.

عموی معزی ، عبدالکریم ظاهرالدین رئیس ستاد ارتش سوریه درمقام خویش ابقاء شده بود و این موضوع موجب مسرت فراوان کهن شد زیرا - اطلاعاتی که از ۳۰ مارس تاپایان آوریل آن سال بوسیله معزی ، ندانسته در اختیار کهن قرار گرفت و حتی «شوخیها» و وراجی‌هائی که ازمحافل نظامی تعریف میکرد،اساس پیامهای سری جاسوس اسرائیلی را تشکیل میداد . زمینهٔ اساسی این اطلاعات افشای هویت افسرانی بود که در ۲۸ مارس دولت را ساقط کردند و این افسران تقریباً همانهائی بودند که چند ماه پیش موجبات از هم پاشیدن اتحاد مصر و سوریه را فراهم آوردند .

رئیس ستاد ارتش با اینکه در این کودتا شرکت نداشت ولی اقدامات سرهنگ نهلاوی«مرد نیرومند» سوریه را که اینک مست از بادهٔ‌حوادث بودمورد تأئید قرار داد . نهلاوی سرهنگ ۴۰ ساله در پیامهای رمزی کهن باینصورت معرفی شده بود : دست راستی اعتدالی، که در زمان وحدت مصر و سوریه عضو عالیرتبه وزارت دفاع و آجودان لشگری مارشال عامر فرمانده مصری سوریه بود. و اما معاون نهلاوی در «شورای انقلاب» (که اینک موقتاً جانشین دولت شده است) عبدالغنی دهامان است که فرمانده نظامی شهر دمشق می باشد .

نهلاوی و دهامان برای حفظ استقلال سوریه و جلوگیری از سلطه‌مصر، یک رژیم نظامی بوجود آورده و درعین حال تلاش میکردند که با مصر بر مبنای شناسائی و احترام متقابل رفتار کنند . کهن در میان سایر مطالبی که در پیام خود به تل اویو مخابره کرد خاطر نشان ساخت که نباید منتظر تغییرات اساسی و عمده در تحولات مرز سوریه و اسرائیل باشند .

اغلب اتفاق میافتاد مطالبی که شب بوسیله کهن به اسرائیل مخابره میشد روز بعد در جریان حوادث مورد تأئید قرار میگرفت . یکی از این موارد روز ۳۰ مارس آنسال پیش آمد . آن روز عبدالکریم ظاهر الدین رئیس ستاد ارتش سوریه،در یک کنفرانس مطبوعاتی شرکت جست که رادیو دمشق جریان آنرا پخش کرد و طبعاً در تل‌اویو نیز آن را شنید ند.اما تل‌اویو نمیدانست که کهن آن روز از جمله کسانی بود که بعنوان روزنامه‌نگار در اطراف ژنرال ظاهر - الدین گرد آمده بودند . او از طرف معزی برادر زادهٔ ژنرال معزی برای شرکت در این مصاحبه دعوت شده و در میان خبرنگاران داخلی و خارجی مقیم دمشق جای گرفته بود . در همین کنفرانس مطبوعاتی ، الی کهن با تعبس اطلاع یافت افسرانی که دولت‌راساقط کرده‌اند ترجیح میدهند در پشت پرده مانده وافتخارات ظاهری را به ظاهرالدین رئیس ستاد ارتش واگذارند زیرا وی از طایفه دروزی بود و وجودش در رأس قوای نظامی از دو نظر برای مردم در این زمینه که

ارتش قصد ندارد بطور دائم قدرت را از دست شخصیت های کشوری خارج کند ، تضمینی بشمار میرفت. نخست‌اینکه ظاهرالدین گر چه یک نظامی حرفه‌ای بشمار میرفت اما در میان‌مردم‌سوریه از یک شخصیت غیر قابل حمله و وجیه‌المله برخوردار بود و دوم آنکه برای تودهٔ مردم غیر قابل تصور بود یک دروزی در کشوری که اکثریت آن را مسلمان تشکیل میدهد به خصلت جاه طلبی خود آنچنان پرو بال دهد که درصدد اشغال نخستین پست و مقام مملکت بر آید .

بدنبال کنفرانس مطبوعاتی مذکور، کهن به تل‌اویو توضیح داد که ظاهر الدین جز «پاراوانی» که در پشت‌آن سرهنگ نهلاوی و گروه‌افسران‌طرفدار او بسر پرستی سرهنگ دهامان مخفی شده اند ، چیز دیگری نیست و این آنان هستند که تصمیمات لازم در باره کلیه اقدامات را اتخاذ می کنند .

دو روز بعد از این جریان ، حادثه تعیین کنندهٔ‌دیگری در سوریه روی داد . روز دوم آوریل یک قیام نظامی محلی در شهر « حمس » واقع در شمال این کشور بر پاشد و گروهی از افسران که عنوان « افسران آزاد » بر خود نهاده بودند علیه دولت شوریدند و خواستار بازگشت وحدت مصر و سوریه شدند . این عده که مصراً خواستار تصفیه افسران عامل کودتا بودند کمی بعد از پشتیبانی شهر حلب نیز بر خوردار گردیدند و هر دو شهر علیه حکومت مرکزی قیام کردند . بین نیروهای آرتش و پلیس زد و خورد های خونینی روی داد که براثر آن عده زیادی مجروح و چندین نفر کشته شدند . پیش آمد حوادث،فکر وقوع یک جنگ داخلی را به ذهن خطور میداد چرا که افسران یاغی در حمس وحلب تلفنی با مفارت مصر در بیروت تماس داشتند و تقاضای اعزام فوری نیرو های کمکی میکردند .

این‌وقایع، که‌باردیگرهرج‌ومرج‌را در سوریه مستقر کردبه سودجاسوس اسرائیلی تمام شد و موجب گردید که هرگونه سوء نظر احتمالی نسبت بدو فعلا منحرف شده و در بوته نسیان افتد. در این میان تل اویو پاسخ درست و دقیقی برای این پرسش از کهن خواست که : « آیا افسران انقلابی دمشق ، پس از یاغیگری « افسران آزاد » بر سر کار باقی خواهند ماند یا خیر ؟ » .

کهن در این مورد پیام زیر را به تل اویو مخابره کرد : «مبارزه افسران یاغی حمس و حلب علیه مقامات دمشق ، سقوط گروه افسران انقلابی را نزدیک میکند . باید در انتظار برکناری فوری عاملین آخرین کودتا در سوریه بود » .

جاسوس اسرائیلی این بار نیز همه چیز را درست تشخیص داده بود زیرا این تشخیص بر اطلاعات صحیح کسب شده و تجزیه و تحلیل دقیق و اصولی چگونگی نیروهای موجود سوریه،تکیه داشت .

روز ۳ آوریل ، تقریباً ۳۰ ساعت پس از قیام در شمال ، سرهنگ نهلاوی و شش تن از همکاران تا کام او مخفیانه به بیروت فرار کردند و از آنجا با هواپیما عازم زوریخ شدند و این امر باریک بینی و تیز هوشی کهن را در پیش‌بینی و دریافت وقایع، بیش از پیش به ثبوت رساند . دولت سویس باین فراریان ویزای توریستی داد و آنان در یکی از هتل های لوکس لوزان اقامت گزیدند ، اما طبق معمول ، کاسه کوزه ها بر سر عاملین کشوری کودتا شکست و آنان غرامت جدال بیهوده زمامداران نظامی سوریه را پرداختند .

سوریه یکشبه از اداره کنندگان امورسیاسی خود محروم شد. در این میان که بلاتکلیفی مردم به مرز غیر قابل تحمل رسیده بود تنها ژنرال عبدالکریم ـ ظاهر الدین بود که همچنان در پست ریاست ستاد ارتش باقی مانده و با مشکل سپردن زمام امور مملکت به مقامات کشوری دست بگریبان بود .

معزی برادر زاده عبدالکریم ظاهرالدین برای کهن یا تعبس حکایت کرد که ژنرال بهیچوجه قصد مداخله در امور سیاسی کشور را ندارد ولی مقامات غیر نظامی از بدست گرفتن زمام امور واهمه دارند . معزی که یکروز بعد از فرار نهلاوی و یارانش بدیدن کهن آمده بود گفت که : « ژنرال ظاهر ـ الدین از یک هفته پیش تا کنون نخوابیده است، او سعی دارد برخی از شخصیتهای مملکت را تشویق به‌عهده داری امور سوریه کند ولی من به پیروزی او در این باره مشکوکم، زیرا هیچیک از این شخصیتها حاضر نیستند جان‌خود را به‌خطر اندازند ...» .

تعبس با زیرکی خاص در حالیکه لحن نگرانی به صدایش داده‌بود گفت: «پس در حال حاضر چه کسی قادر است سرنوشت مملکت را در دست گیرد و مردم را سر پرستی کند ؟ و معزی پاسخ داد : « مطلب سربسته‌ای بشما میگویم که کاملا باید مخفی بماند . همین امروز عمویم ، بعنوان رئیس ستاد ارتش برای پیشنهاد مقام ریاست جمهوری، با یکی ازسیاستمداران که دکتر «ناظم ـ القدسی » نام دارد تماس گرفته است » . تعبس آنگاه با لحنی کم و بیش تملق آمیز و خوشایند از افسر جوان پرسید : « آیا شما نیز خود را آلوده این وقایع سیاسی می‌کنید ؟ » . معزی با خنده جوابش داد : « پیش از آنکه بدرجه ـ سرگردی ارتقاء یابم ، خیر » .

روز ٤ ، آوریل ، مرکز تل‌اویو پیامی باین شرح از کهن دریافت کرد :

« هم اکنون در ستاد ارتش سوریه سه گروه مشخص از افسران فعالیت دارند .

الف ـ گروه اصلی که شامل وفاداران به نهلاوی است و برای استقلال

ملی و علیه وحدت مجدد با مصر مبارزه می‌کند .

ب ـ گروه مرکب از افسران لشگری که‌مامور دفاع از مرزسوریه ـ اسرائیل است و گفته میشود که‌اعضای این‌گروه سوسیالیست هستند .

پ ـ گروه افسران‌جزء طرفدارعبدالناصر که‌دروضع عمومی نفوذواقعی ندارند.

تل آویو از این پیام کهن یک نتیجه منطقی دست یافت و آن این‌بود که تا کشمکش داخلی در سوریه ادامه دارد ، در مرز مشترك این کشور با ـ اسرائیل آرامش نسبی بر قرار خواهد بود . با اینحال اسرائیل با بررسی کلیه اطلاعات گرد آوری شده در باره سوریه، بخصوص پیامهای کهن، بدین نتیجه‌رسید که نبرد نوخیب در بوجود آمدن وقایع سیاسی یکهفته اخیر سوریه اثر غیرمستقیم ولی قاطعی داشته است . بدین تعبیر که نهلاوی بدنبال این نبرد، تقویت مواضع سوریها در طول مرز اسرائیل را یک اقدام ضروری و لازم میشمارد . آنگاه برای از بین بردن بیم حمله مجدد دشمن به مواضع مذکور، افسران دوست و وفادارخود را روانه مرز اسرائیل میکند و در واقع با اعزام این گروه، تیشه بریشه‌خود میزند، زیرا تنها غیبت این عده بود که موجبات پیروزی قیام حمص و حلب را فراهم آورد .

سومین و آخرین موضوعی که در آوریل ۱۹۶۲ ، در باره حسن خدمات الی کهن، در پرونده او به ثبت رسیده، مربوط به‌فعالیت سریع و شایان توجه وی در قبولاندن خود به محافل مختلف دمشق با «پوشش» یک شخصیت بازرگان میهن پرست بود . دامنه آشنائی او با افراد و محافل دمشق هرهفته گسترش می‌یافت و درهرحال وهرمکان، بعنوان یکسوری وطنپرست‌واقعی متجلی‌میشد. پیامهاو اطلاعاتی که مخابره میکرد کاملا دقیق و همراه با تجزیه و تحلیل های منطقی و صحیح بود . او در اندك مدت یک عضودائمی کافه ها و قهوه خانه های دمشق شد و اغلب ساعات روز خود را در آنجا میگذرانید .

در جریان ماه مه ۱۹۶۲ از تل اویو به کهن دستور رسید که درباره سرنوشت سرجوخه دویر ، سرباز گمشده در نو خیب به تحقیق بپردازد . هنگام گرفتن این پیام از تل‌اویو، برای‌نخستین‌بار کهن‌در دریافت‌رمز با مشکلاتی مواجه شد . ناگزیر از تل‌اویو خواست پیام را تکرار کند . این کار در سحرگاه انجام شد و سرانجام رمز را کشف کرد . پیام می‌گفت : «سرباز اسرائیلی گمشده در نبرد نوخیب ، یعقوب دویر ، ۱۹ ساله . سعی کنید از اینکه او زنده است یا مرده مطلع شوید . پایان » .

کهن که گاه‌گاه برنامه عربی رادیو اسرائیل را گوش میکرد میدانست

که این شخص کیست . زیرا هنگام شنیدن یکی از این برنامه‌ها از موضوع گمشدن سرجوخه دویر آگاه شده بود . اوهمچنین میدانست که مقامات سوری اظهارات مقامات اسرائیل را در این باره تکذیب کرده و مدعی شده‌اند که ـ هیچگونه اطلاعی از یعقوب دویر ندارند .

انجام مأموریتی که در این باره تل‌اویو به کهن داده بود در تمام طول اقامت‌وی درسوریه طول کشید و بااینکه درعرض این سه سال از هر فرصتی برای تحقیق در باره سرنوشت سرباز مفقود استفاده میکرد زحماتش بهدر رفت و گوئی‌سرجوخه دویر تبخیر شده و از خویش هیچ نشانی بجای نگذارده بود .

الی کهن نخست،سرنوشت سرجوخه اسرائیلی را از معزی جویا شد واین کار در دیداری که کهن باتفاق معزی و الهشام از شیخ‌العرض در خانه او بعمل آوردند،صورت گرفت . شیخ که از شخصیت‌های معروف‌دمشق بشمار بود، در این دیدار از میهمانان خود چنانکه شایسته یک‌شخصیت‌نظامی ودو شخصیت اجتماعی موفق است پذیرائی کرد و در عین حال معزی و الهشام را از رفتار محبت آمیزی که نسبت به کمال تعبس نشان میداد،تحت تاثیر قرارداد.

هنگامیکه هرسه در اطراف شیخ وروی ایوان خانه او،به صرف قهوه و آجیل سرگرم‌بودند واز هرردری سخن میگفتند تعبس بی آنکه نشانی‌از رودربایستی درلحن کلامش باشداز معزی پرسید: «پس این گردش ما در سر حد اسرائیل چه وقت انجام خواهد شد ؟. »

شیخ مجدالعرض که لزومی برای گردش احساس نمیکرد، کلام تعبس را برید و گفت : سرحداسرائیل ؟ جاهای بسیار زیباترو دیدنی تر غیراز این‌سرحد، درسوریه وجود دارد ، در واقع جز سر بازان در این مرز چه چیز دیدنی هست ؟ تعبس برای توجیه سئوالش باخونسردی توضیح داد که : « میخواهم در مرز بمشاهده دشمنان بپردازم » و معزی سرانجام اعلام کرد که روز جمعه تعبس را بدیدار مرز سوریه و اسرائیل خواهد برد.

در روز موعود ، جاسوس اسرائیلی دراتومبیل برادر زاده‌رئیس‌ستادارتش سوریه که نمره ارتشی داشت عازم بازدید از استحکامات‌این کشور در مرز سوریه شد ، مواضعی که در کنار دریاچه طبریه آنسوی مرز را زیر آتش می‌گرفت، درراه معزی‌به کهن‌توضیح داد که وی‌می تواندجز منطقه « نوخیب » ازسایر پستهانیز دیدن کند : « نوخیب یک منطقه نظامی کاملابسته و ممنوع اعلام شده‌است» وسپس بعنوان توضیحی در باره بسته شدن این منطقه افزود « ماسرگرم تجدید استحکامات و مواضع خویش در این منطقه هستیم » .

درراه چند صد کیلومتری دمشق تامرزاسرائیل ،تعبس‌از معزی‌پرسش های

فراوانی در باره مسائل مربوط به نبرد نوخیب کرد وستوان جوان بخصوص در زمینه غنائم جنگی ارتش سوریه دراین نبرد،صحبت‌های زیادی کرد وعقیده داشت که زره پوشهای اسرائیلی غنیمت گرفته شده،تقریبا نواست‌و قوای نظامی سوریه میتواند از آن استفاده کند، آنگاه تعبس بی آنکه اصراری در سخنانش پدیدار باشد در میان سایر مطالب مطرح شده،از معزی پرسید که بر سر زندانی اسرائیلی که دراین نبرد دستگیر شد چه آمده است . معزی که از این سئوال بحیرت آمده بودبدون اینکه عکس‌العملی نشان دهد پرسید:« زندانی اسرائیل » کدام زندانی ؟ ما در نوخیب کسی را زندانی نکرده‌ایم » تعبس پاسخ داد : « چگونه ممکن است مادریک چنین نبردی اسیری نگرفته باشیم ؟ »ومعزی‌تاکید کرد که : «من در آنجا نبودم ولی تاجائی که اطلاع دارم حتی یک زندانی‌هم در کار نبوده است » آندوآنگاه دامنه گفت و گو را به موضوعهای دیگر کشاندند.

پس ازدو ساعت آندو بر فراز ارتفاعاتی رسیدند که مشرف بر دریاچه طبریه بود و سوریها از این جا اسرائیل را زیر آتش گلوله میگرفتند .

از اینجا به بعد راه باریکتر شدولی قابل عبوربود،جاده بصورت مارپیچ دردامنه صحرا وقسمت سنگلاخی فلات کشیده شده بود،و چادرهای کوچک‌وپراکنده‌ای در کنار جاده ، دیده میشد که سربازان را از آفتاب پناه میداد.

معزی‌تقریبابی‌آنکه‌در جائی‌جواز عبور نشان دهد براه خودادامه‌دادوتنها درجه ستوانی او برای بر داشتن تیرکهای مانع نظامی بر سر راه کفایت میکرد. تنهایکبارستوان‌جوازش‌راکه در داشبرد اتومبیل‌گذارده بود ارائه کرد وآهسته بسوی نگهبان که کمال را مینگریست خم شد و گفت « این آقا در مأموریت مخصوص هستند» و بلافاصله دروازه گشوده شد .

چشمان تیز بین جاسوس اسرائیلی بدقت همه جا و همه چیز رامیدید و ضبط میکرد . او فرصت یافته بود که مرزسوریه و اسرائیل را از نزدیک به بیند و چنین فرصتی باین زودیها برایش تجدید نمیشد . از جمله دیدنیهای حیرت انگیزش در این سفر ، خمپاره اندازهای ۲۲۰ میلیمتری ساخت شوروی در ارتفاعات‌تپه های سوریه بود که در سراشیبی غرب مرز،بنحوی نصب میشد که بتواند درمسافت ۲۰ کیلومتری موجب نابودی دشمن شود . واحدهای سوری بااین خمپاره اندازها که اخیرا از اتحاد جماهیر شوروی در یافت کرده بودند میتوانستند بخش اعظم دره اردن را که موجب مخاصمات نوخیب شده بود در پوشش آتش خود بگیرند . کهن برسرراه،هشتاد خمپاره انداز از این نوع را شمرد درحالیکه میدانست اسرائیل‌درحال حاضرهیچ‌سلاحی از این نوع دراختیارندارد.

معزی اتومبیل خودرا در یکهزارو پانصد متری مرز اسرائیل نگه داشت

و بادادن‌دوربین نظامی‌خود به‌تعبس‌ازاو دعوت کرد که‌به‌مشاهده«صهیونیست‌ها» بپردازد و توضیح داد که نگاه کنید آن اتومبیلهای آنهاست ... یک تراکتور .... آنجا کی بوتس « میشماد ـ هاجاردن » هیچ چیز ساده تر از آن نیست که یک تیراندازسا هر آنهارا هدف گلوله‌قرار دهد». معزی آنگاه‌افزود:«بایداذعان کنم که آنها دارای خانه‌های بسیار زیبا ودختران خوشگلی هستند که با شلوارهای کوتاه میگردند ... نگاه کنید».

کهن که بمشاهده این قسمت آرام از کشورش پرداخته بود، بیش‌از پیش در این بعداز ظهر گرم ماه مه فهمید که در واقع احساسات برتری سوریها نسبت‌به‌اسرائیل از کجا سرچشمه می‌گیرد، پست‌های اسرائیلی، کی‌بوتس‌های آنها و جاده‌هایشان در اطراف ساحل ، همه و همه در تیررس خمپاره اندازهای سوریه قرار داشتند که بر فراز تپه ها نصب شده بود . او که تاحدی تحت‌تأثیر هیجانات درونی خویش قرار داشت نتوانست از گفتن مطالب زیر به راهنمای سوری خویش ، خودداری کند :

« چه نفعی از اینکه روی این دختران یا کودکان کی بوتس تیراندازی شود بدست می آید ؟ این ارتش اسرائیل است که می باید باآن جنگید، ارتش ما شجاعتر و مغرور تر از آن است که روی این قبیل اشخاص تیر اندازی کند.» ولی معزی که مانند همه همکارانش باگوش دیگری این سخنان را می‌شنید گفت:

« تمام اسرائیلی ها بدون استثنا سربازند ، نه‌فقط‌آنهائیکه در ارتش خدمت میکنند ، بلکه هر کی بوتس، یک دژاست و باید آنها را مانندهرپست نظامی دیگر نابود کرد ، حتی این دخترانی که بارانهای برهنه‌شان آنجا می بینی سربازند و بنا براین دشمنند » .

کهن و معزی پس از گذشتن از قنیطره بی‌آنکه به پست ممنوعه نزدیک شوند رهسپار نوخیب شدند، مناظر زیبای دره اردن ، دریاچه طبریه و چندین کی بوتس اسرائیلی ساکن این ناحیه ، در ارتفاعات و تپه‌ها،از پنجره اتومبیل بخوبی دیده میشد و کهن هرگوشه از این مناظر اسرائیلی را که پیش چشم داشت می‌شناخت : شهر طبریه ، کی‌بوتس ها ، و گانیا با درخت های موزو حوضچه های دهکده زماح و دورتر از آن مزارع لایتناهی طول ساحل غربی رود اردن که به کی بوتس مسعده و آسورد یاکو تعلق داشت . جاسوس اسرائیلی قبل‌از عزیمت به دمشق آخرین بار دراین منطقه از اسرائیل به گردش پرداخته بود اما اینک منطقه مذکور را از خاک سوریه‌مشاهده میکرد.

معزی اتومبیل خودرا بجانب دهکده کورسی در کنار دریاچه که کمتر از ۲ کیلو متر با کی بوتس عین‌گو فاصله داشت راند . کی‌بوتسی که بهنگام

نبرد نوخیب بخوبی از عهده آزمایش بر آمده بود . آندو وارد این دهکده شدند که بسبک اعراب همه‌خانه های‌آن از خشت با دیوارهای ضخیم برنگ گل‌اخری یاآبی آسمانی بناشده بود. سربازان سوری بالباس‌شنا درآب دراز کشیده بودند و قایقهای ماهیگیران کمی دورتراز آنجا، در فاصله چند صد متری بچشم میخوردند که بیشک اسرائیلی بودند ، زیرا صیادان‌اسرائیل‌دراین‌قسمت تورهای خود را بآب میانداختند . همه جا ساکت و آرام بود. الی کهن باین‌تابلوی بدیع روستائی که در برابر چشمانش‌بود‌بادلهره‌خاصی‌می‌نگریست‌زیرابچشم‌خود خمپاره‌اندازهای شورروی را دیده‌بود که همواره بسوی دریاچه آماده آتش هستند .

جاسوس و افسر سوری در این هنگام در یک قایق فلزی که در عین حال حکم کافه رستوران را نیز داشت جای گرفتند. همسایه‌میزشان همانطور که در کافه‌های عرب مرسوم است باکمال آزادی با کهن و معزی آغاز گفت‌و گو کرد . بطورکلی مردم بومی کافه از تازه واردین‌خواستار اخبار پایتخت بودندواز نبرد نوخیب‌صحبت‌میکردند. پیر مردی که سرگرم روشن کردن قلیانش بود دراین لحظه گفت :

«باید از تیراندازی بسوی ماهیگیران جلوگیری کرد، این کاربیهوده‌است، بسوی آنها تیراندازی می کنند ، آنگاه اسرائیل نوخیب را زیر ورو میکند و بماهیگیری در دریاچه نیز ادامه میدهد و ماباید دائم درترس ولرز بسربریم » بنظر میرسید سخنان پیرمرد مورد تأیید سایر حضار نیز هست ولی معزی بالحنی سرزنش آمیز اما صریح پرسید « ازچه‌چیز صهیونیست هامیترسیدآنهاکه‌در نوخیب شکست خوردند » .

پیر مرد در برابر چشمان حیرت زده کمال تعبس تسلیم نشد و پاسخ‌داد کی شکست خورده ؟ کدام پیروزی ؟» معزی بسرعت گفت: صهیونیست‌ها نوخیب را باحمله گرفتند ولی سه‌زره پوش هم درآنجا گذاشتند. این حقیقت‌است.

کهن از سکوتی که‌برقرار شده بود استفاده کرد و باصدائی که مبارز طلبانه بود گفت : « مادر نوخیب نه فقط بر صهیونیست‌ها پیروز شدیم ، بلکه اسیر جنگی هم گرفتیم ...» .

دراین موقع یکی از حاضران بصدا درآمد و اظهار داشت : «برادرعزیز، نوخیب از اینجا زیاد دور نیست ، ما همه چیز را میدانیم ، ما حتی یک اسیر صهیونیست نیز نگرفتیم ولی کشتگان و زخمیهای خودرا شمردیم».

معزی و کهن یا تعبس دراین روز جمعه ماه مه،از دهکده و پستهای دیگری نیز درحوالی نوخیب دیدن کردند و در همه جا تقریبا باهمین مسائل رو برو شدند ولی‌در هیچ‌جا مسأله اسیراسرائیلی‌حل نشد و این نظر برای کهن

پیش آمد که اگر گرفتاری سرجوخه یعقوب دویر صحت داشته باشد، بایداو را در یک محل مخفی زندانی کرده باشند. وی بارها فرصت یافت دربازدیدهای دیگری که همراه معزی از دهکده‌های مرزی سوریه داشت ونیز به تنهائی از کارمندان بیمارستانها وحتی زندانهای سوریه درباره سرنوشت سرجوخه دویر به تحقیق پردازد ولی تاروزی که از پله های سیاستگاه که درانتظار اعدامش بود بالا رفت، موفق به حل معمای سرباز گمشده نگردید و این موضوع هنوز جزء اسرار باقی مانده است.

آیا سر جوخه دویر بدست نیروهای سوری دستگیر و زندانی‌شده است؟ آیا او را مخفی کرده‌اند، یااینکه او درگذشته و در سوریه دفن‌شده است؟ از این راز هیچکس آگاه نیست و بااینحال در اسرائیل اغلب بدان‌فکر می کنند.

الی کهن از دیدار مرزهای سوریه اسرائیل، در آن جمعه ماه مه بایک رشته اطلاعات به دمشق بازگشت. او عجله داشت که هرچه زودتر به آپارتمانش در مقابل ستاد ارتش رسیده، آنچه را که در طول خط مرزی دیده است یادداشت کند: مواضع توپخانه ها، مدل‌خمپاره‌اندازها، جایگاه استحکامات، مقر تانکها در اطراف کورسی و قنیطره و تعداد توپهای غیر قابل عقب‌نشینی ساخت شوروی.

به محض آماده شدن گزارش کتبی‌در این مورد وفرارسیدن‌ساعت‌مخابره، طبق معمول آنها را به رمز در آورد و به تل اویو اطلاع داد. چندماه بعداز آن هنگام اقامت در تل اویو گزارش مفصل دیگری در باره سفر به مناطق مرزی بهمراه معزی، تنظیم کرد. در زیر این گزارش چند سطر زیر را که ازهر تفسیری برای نشاندادن طرز فکر واحساسات جاسوس اسرائیلی، گویاتراست اضافه کرد.

«هنگامیکه در قنیطره، درهٔحوله، و در کورسی‌دریاچه و شهر طبریه را در مقابل خویش مشاهده میکردم، عظمت جنون جنگ پیوسته بنی اسرائیل با سوریه را دریافتم. من از مشاهده دهقانان‌سوری در روستاهای خود در مرز، بفکر شباهت زیاد آنان با ساکنین‌طبریه افتادم و در این هنگام بخود گفتم، تنها تبلیغات زهرآگین دولت سوریه است که از ۱۰ سال پیش باینطرف مانع از آن شده است که ساکنان دو سوی دریاچه‌طبریه، زبان مشترکی برای تفاهم‌خویش بجویند. من هنگام این بازدید یک آرزو بیشتر نداشتم وآن اینکه سوار بر قایق برای ورود به کشورم، از دریاچه عبور کنم. من میخواستم که همسرو دخترکم را بپاپی ببوسم و نزد دوستانم در موسار باز گردم. بوی خاص مزارع گندم اسرائیل، نسیم دریاچه طبریه و عطر شهر تل‌اویو را حس میکردم، اما دریاچه پیش روی من، که مرااز خاك وطنم جدا میساخت باندازه یک اقیانوس بزرگ

وسرد جلوه گر میشد. دراین لحظات، فراق من از وطن، در اندیشه‌ام بصورت‌یک رنج ضروری، مقدس وواجب مجسم شد، زیرا احساس کردم وجودم بمنزله‌یک چراغ دریائی است که در نومیدی باعلائم خویش، آن کشتی را که «اسرائیل» نام دارد، از خطراتی که درکمین آن است آگاه میکند».

یکی از کارمندان سرویسهای مخفی اسرائیل از این نوشته کهن، نسخه های پلی کپی شده‌ای فراهم کرد و پس از امضای آن بعنوان «یک جاسوس ناشناس» بین سایر کارمندان توزیع کرد.

۱۴

تعلیمات جدید

در حدود شش ماه پس از ورود الی کهن به دمشق ، تل اویو طی یک پیام رادیوئی به وی دستور داد که مدت کوتاهی باسرائیل باز گردد و برای این سفر که قرار بود از طریق اروپا انجام گیرد از نخستین فرصت استفاده کند .

تابستان ۱۹۶۲ دمشق از ثبات سیاسی برخوردار و بقدر کافی آرام بود، در مرز اسرائیل نیز حادثه مهمی روی نداد . کمال تعبس چند روز پس از دریافت دستور تل اویو بدوستانش معزی ظاهرالدین و کمال الهشام گفت که برای فرار از آفتاب سوزان سوریه و گرمای ۴۰ درجه ، قصد دارد سفری باروپا کرده و مدتی را در سویس یا آلمان بگذراند . معزی و الهشام اشتیاق خود را در این مورد که دلشان میخواست بجای او چنین مسافرتی میکردند ، مخفی نداشتند .

کهن بملاقات چند تن از فروشندگان محصولات هنرهای دستی که آنانرا بخوبی میشناخت رفت و برای فروش تولیدات آنان بخریداران اروپائی، دستورهائی گرفت. اوبه کمک نامه‌ایکه «سالینجر» از زوریخ برای او فرستاده و در آن تقاضای خرید مبل ساخت سوریه را کرده بود ، چند میز مخصوص بازی «تخته نرد» و «شطرنج» به نشانی مؤسسه صادراتی و وارداتی مونیخ قبلا ارسال داشته بود.

جاسوس اسرائیلی چند روز قبل از ترک دمشق ، از معزی شنید که یکی از آشنایان بوئنوس - آیرس تعبس (وابسته سابق نظامی سوریه در آرژانتین ، ژنرال الحافظ) بدمشق بازگشته و در صدد احراز پستی در ستاد ارتش است .

کهن با اینکه از معزی بخاطر ایجاد تسهیلات لازم برای ترتیب ملاقاتش با حافظ سپاسگزاری کرد، اما ترجیح داد که این دیدار را به بعداز سفر اروپا موکول کند .

او یک بلیط هواپیما بمقصد زوریخ و مونیخ خریداری کرد و هنگام بازگشت از آژانس مسافرتی بخانه خود در مرکز دمشق، وارد مغازه‌ای شد که اونیفورمهای ارتش سوریه و علامات و مدالها و نشانهای واحدهای مختلف آنرا تهیه میکرد و بفروش میرسانید . پس از آنکه مطمئن شد جز صاحب مغازه کس دیگری در آنجا حضور ندارد اظهار داشت که یک مغازه مخصوص فروش اشیاء « یادگاری » در حلب باز کرده و فکر میکند اگر نشانها و مدالهای نظامی را در آن بنمایش بگذارد خریداران، فراوانی گرد خواهد آورد. کاسبکار که فکر کرده بود معامله خوبی میتواند با این کاسب «شهرستانی» انجام دهد پس از کسب اطمینان در این باره که بهای اجناسش را نقد دریافت خواهد کرد ، کاتولوگ نشانها و مدالهای متداول در ارتش سوریه را برای انتخاب در اختیار کهن گذاشت . مأمور تل اویو در این هنگام پیشنهاد کرد که بهای کاتالوگ را بپردازد، زیرا برای مطالعه و سفارش اشیاء مورد نظر خود احتیاج به فرصت بیشتری دارد . طبق معمول مدتی صرف چانه زدن بر سر قیمت کاتالوگ شد و سرانجام کهن آنراخریدو از مغازه خارج گردید. وی به محض ورود به خانه تمام صفحاتی را که علامات مخصوص واحد های مختلف ارتش سوریه را نشان میداد از - کاتالوگ برید و با کمال دقت در چمدانش پنهان کرد و سپس قسمتهای زائد کاتالوگ را از بین برد . بعد از آن با پیام رادیوئی به تل اویو اطلاع داد که فردا عازم اروپاست ، او دستگاه فرستنده خود را در همان جائی که مخفی کرده بود باقی گذاشت زیرا در مدت شش ماهی که وی همه روزه در دمشق با آن سرگرم کار بود، هیچکس به محل اختفایش پی نبرده بود و در ساعات غیبت او نیز در آپارتمان با دو قفل مطمئن بسته میشد .

کهن بدون اشکال از طریق هوا، دمشق را ترک کرد و پس از ورود به زوریخ مدت سه روز بی آنکه با کسی تماس بگیرد، در این شهر اقامت کرد تا اطمینان یابد که مورد تعقیب قرار نگرفته است . بعد از حصول این اطمینان با هواپیما به مونیخ عزیمت کرد و بلافاصله پس از ورود، با نماینده «تجاری »خود سالینجر و «آتن» سرویسهای مخفی اسرائیل در اروپا که بوسیله تل اویو از سفر او باروپا آگاه شده بود تماس گرفت . وی یکی از «میز های دمشقی » را که چند روز پیش برای سالینجر فرستاده بود در دفتر کار او واقع در مونیخ مشاهده کرد و با چشمکی که به سالینجر زد گفت : «دوستان ما سرگرم مطالعه هستند تا

بهترین راه خدمت بما را پیدا کنند » .

کهن، هدایائی را که سالینجر برای اعضای خانوادهٔ او وهمسر ودخترش خریده‌بود گرفت و لباسهای سوری خود را پس از دریافت پوشاک اسرائیلی که قبلا به سالینجر سپرده بود تحویل او کرد . سالینجر گذرنامه اسرائیلی او را نیز در اختیارش گذارد و کهن از وی خواست کارت پستال هائی را که شخصاً نوشته و امضاء کرده است، بعنوان دوستانش در دمشق بفرستد . در باره مکاتبات بازرگانی با دمشق نیز که جوابشان به زوریخ یا مونیخ ارسال میشد توافق لازم بعمل آمد .

کهن شش روز پس از ترک دمشق در فرود اه لد در اسرائیل از هواپیما پیاده شد .

جاسوس جسور که نخستین مرحلهٔ مأموریت خطرناك خویش را بسا شجاعت و آرامش تمام، درسوریه انجام داده بود وقتی از گمرک عبور میکرد بسا شنیدن زبان عبری که همه بدان تکلم میکردند آنچنان دچار تأثر وهیجان شد که اشك در چشمانش حلقه زد .

گمرک اسرائیل بر عکس گمرک سوریه که توجهی چندان به گذرنامه و چمدانهایش نکرد ، از او میخواست که چمدانهای خود رابرای بازرسی باز کند. مأموران فرودگاه لد به‌آلبوم بزرگ حاوی مدالها و نشانهای نظامی سوریه که همراه کهن بود توجهی نکردند اما از او خواستند برای اسباب بازی هائی کـه بخاطر دختر کوچکش بهمراه داشت ، حق گمرک بپردازد .

اتومبیل مخصوصی در خارج از محوطه‌گمرک منتظرش بود و جوانی که آشنائی قبلی با وی نداشت، بوسیله اشاره، کهن رابسمت اتومبیل راهنمائی کرد . جاسوس در عقب اتومبیل نشست و مربی خود «بی تسهاك» یا درویش را نزدخودنشسته‌دید. درویش شاگردخود را در آغوش کشید و در میان بازوان نیرومندش اورا بگرمی فشرد. آنگاه تا رسیدن به تل اویو جز چند کلمه متداول پرس و جوی حال یکدیگر، رد و بدل نکردند . الی‌بوی گفت : « هدیه‌ای برایت آورده‌ام که در چمدان است » و درویش در پاسخ فقط باین عبارت اکتفا کرد : «بهترین هدیه من تو هستی » .

نادیا همسر و صوفی دختر کوچك کهن در انتظار ورود او نبودند و بهمین مناسبت شادمانی و سرورشان از دیدار ناگهانی او بیشتر شد . کهن کـه دستور داشت قبل از مراجعه به مرکز اداری خود ، سه روز نزد خانواده اش بسر برد ، چند ساعت پس از ورود، بار دیگر همان «الی کهن» سابق و از سلطهٔ شخصیت جعلی «کمال امین تعبس» خارج گردید .

او طی این سه روز شمه‌ای از موفقیت‌های شغلی خویش در اروپارا برای افراد فامیلش حکایت کرد و آنگاه به کار اصلی خویش بازگشت. با استفاده از پرونده حاوی پیامهای رادیوئی او از دمشق ، که برای تسهیل در تهیه گزارش کاملی از اوضاع سوریه در اختیار او گذارده شده بود ، چندین گزارش دقیق بـا شرح جزئیات اوضاع سیاسی، اقتصادی و نظامی سوریه و نیز شرح وقایعی بترتیب تاریخ ، تنظیم کرد . درویش که هنگام تنظیم این مطالب در اتاق پهلوئی اتاق کهن جای داشت بعد از دیدن هدیه مخصوص کهن، چنان خوشحال شد که بی اختیار از جایش پرید . بدیهی است هدیه مذکور آلبوم و کاتالوك ـ علامات و نشان و مدالهای نظامی سوریه بود و تهیه آن نمونه‌دیگری ازابتکارات جاسوس اسرائیلی و جرأت و جسارت دراقداماتش بود .

درویش و یك کارمند دیگر سرویسهای مخفی که مأمور بررسی گزارشهای کهن بودند، روز دیگر درباره مطالب کهن، پرسشهای بیشماری مطرح کردند و جزئیات قضایا را از او جویا شد ند . آنها میخواستند («همه چیز » را بدانند و از «همه کار» آگاه گردند ، بخصوص شخصیت افسرانی که کهن در ـ دمشق با آنان آشنا شده بود و نیز جزئیات چگونگی دهکده‌ها و استحکامات مرزی ، تعادل نیروهای سیاسی سوریه ، موقعیت و شانس پیروزی رهبران و حتی بهای شکر در دمشق و وضع روحی و افکار و عقاید مردم . تمام این گفت وگوها ضبط شده و نوار آن در اختیار بخش دیگری از سرویسهای مخفی قرار گرفت .

یك کارشناس مرکز سرویسهای مخفی رمز جدیدی به کهن آموخت که از آن پس به جای رمز قبلی مورد استفاده قرار گیرد . وی توضیح داد که‌این یك اقدام «امنیتی» است و اقدام دیگر آن است که وی مخفی گاه دستگاه‌فرستندهٔ خود را در آپارتمان مسکونی خود در دمشق تغییر دهد . کهن این پیشنهاد را جداً رد کرد، زیرا در منزل خود جائی مناسبتر از آن برای پنهان داشتن دستگاه فرستنده نداشت و اطمینان داد که هرگز آنرا پیدا نخواهند کرد و سپس تقاضا کرد فرستندهٔ جدیدی در اختیارش بگذارند تا اگر دستگاه اولی دچار نقص شد از دیگری استفاده کند .

توضیحات کاملی که کهن در باره تمایلات مختلف موجود در رژیم ـ سوریه و ارتش این کشور در اختیار مسئولان سرویسهای مخفی تل اویوگذارد این احساس را تقویت کرد که جاسوس اسرائیلی ، در دمشق عمیقاً ریشه‌دوانیده وطوری در کوران حوادث و اطلاعات مربوط بدانها قرارگرفته است که می ـ تواند نظریه های دقیقی درباره سوریه و تحولات اوضاع داخلی آن ارائه کند . رؤسای او آنگاه اورا در جریان یك سلسله مسائل اساسی که در آن اوقات در مناسبات‌سوریه واسرائیل بویژه در مرزهای مشترکشان‌مؤثر بودگذاردند. این‌مسائل

با حمله‌های متعدد و شلیک خمپاره اندازها بجانب دریاچه طبریه و آسیب‌رساندن به ماهیگیران اسرائیلی،در واقع حاکمیت اسرائیل را در منطقه دریاچه که از آنجا می‌بایست آب شیرین بوسیله یک سیستم بزرگ آبیاری ، از طریق کانالها به سمت نگو در جنوب جریان یابد ، مورد تهدید قرار دهد . سوریها کوشش داشتند بطور قطعی و اگر نشد با اقداماتی که بطور فصلی انجام میشود و اسرائیل را در برابر عمل انجام شده قرار میدهد،ثابت کنند که اسرائیل هیچگونه حقی بر دریاچه طبریه و آبهای اطراف آن ندارد . در این مورد ایجادوضع خصومت بار در مرز اسرائیل بخصوص منطقه طبریه که مانع از اجرای برنامه برگرداندن مسیر آبهای دریاچه بمنظور عمران مناطق بار وراسرائیل میشد ، از جمله اقدامات مهم سوریه درجلوگیری از اجرای این طرح حیاتی بود .

درویش به کهن گفت که تا آنوقت اسرائیل مبلغ ۲۵۰ میلیون لیره اسرائیلی (معادل ۴۲۵ میلیون فرانک) برای اجرای این طرح خرج کرده است و در سال ۱۹۶۲ نیز دولت می بایستی ۴۰۰ میلیون دیگر در این زمینه بمصرف رساند . در این زمینه دانستن این مساله که آیا تهدید های سوریه دربارهٔ بر- گرداندن سر چشمه رود اردن،یعنی رودخانه های بانیاس[1] و حذبانی[2] پایه واساسی دارد یا خیر،یک امر حیاتی بود . اگر سوریه میتوانست جداً در این مورد اقدام کند خود بخود آب دریاچه کاهش می یافت و و هدایت آب بسمت جنوب غیر ممکن میشد .

درویش به کهن توضیح داد که دولت اسرائیل از مأمور خویش در دمشق جداًمیخواهد هر نوع اطلاعاتی که بتواند ولو سطحی ، در این باره گردآورد تاشناختن استراتژی‌سوریها دراین باره که مقدم برهرنوع اطلاعات دیگری‌است میسر- گردد . به تعبیر دیگر سرویسهای اطلاعاتی اورا مأمور میکردند که بخصوص پیرامون طرحهای برگرداندن آب رود اردن بوسیله سوریه و هر اقدامی که دولت سوریه برای خرابکاری در طرح اسرائیل دارد جاسوسی کند .

الی با مطالعه نقشه های مربوط از جزئیات طرحهای سوریه ، موقع و محل سرچشمه های رودخانه های بانیاس و حذبانی و فعل و انفعالی که ممکن است سوریه بضرر اسرائیل در مورد طرح تغییر آب بوجود آورد آگاه شد .

اندکی پیش از بازگشت کهن به سوریه ، درویش بانشان دادن‌قسمت فوقانی میز تخته نرد و صفحه شطرنجی که‌بوسیله سالینجر از زوریخ به تل‌اویو فرستاده شده بود،موجباب حیرت او را فراهم کرد .درویش بکمک یک گزن

1 - Banias 2 - Hazbani

مربوط میشد به پایان بخشیدن به برنامه انحراف آب رود خانه اردن از دریاچه طبریه و تغییر مسیر آن بجانب جنوب . علاوه بر آن سوریه در این اوقات میکوشید کفاشی که لبه تیزی داشت کف‌کشوئی راکه مهره‌های‌تخته نرد در آن قرار میگرفت بازکرد و به‌کهن توضیح داد که‌کف این‌کشو با چوب نازک دولا تهیه شده وقسمت وسط این‌دو، مخفی‌گاه خوبی برای پنهان‌کردن میکروفیلم و سایر مدارک و اسناد سری کوچک است . درویش پس از باز کردن ته کشو که با چسب مخصوصی بهم چسبیده بود و بستن مجدد آن در پیش چشم‌الی، چگونگی استفاده از این مخفی‌گاه را بوی یاد داد و بعنوان توضیح اضافه کرد که هنگام فرستادن اسنادی‌بوسیله این میزهای تخته‌نرد، با ارسال پیام رادیوئی «بسته ارسال شد» ، تل‌اویو را مطلع کند تا اقدام لازم برای تحویل مرسوله بعمل آید .

یک دستگاه فرستنده کوچک مورد درخواست الی و یک دوربین‌عکاسی آلمانی علاوه بر دوربین ژاپنی که در اختیار داشت به کهن واگذارگردید . اواز درویش خواست مبلغ ۶۵۰ فرانک برای خرید پاره ای هدایا جهت دوستانش در دمشق،باو بدهند و رؤسایش که پیشک هر مبلغی میخواست در اختیارش میگذاشتند از قلت این رقم تعجب کردند،ولی کهن اطمینان داد که همین‌مبلغ کم برای خرید هدایای مورد نظر او کافی است .

هنگام خدا حافظی از همسرش نادیا،گفت نمیدانم چه وقت تراخواهم دید ولی قدر مسلم بمحض اطلاع از اینکه فرزند دیگری‌آورده‌ای بدیدنت خواهم شتافت، بخصوص اگر فرزند آینده مان «پسر» باشد . این خدا حافظی در اواخر ژوئیه ۱۹۶۲ صورت گرفت .

در این اوقات در بخش دیگری از جهان ، مأموران اسرائیلی دست - باقدامات وسیعی علیه حضور دانشمندان آلمانی در قاهره زدند،زیرا روز ۲۱ ژوئیه ۱۹۶۲ در مراسم مربوط به دهمین‌سال زمامداری عبدالناصر،در مصر موشکهای (هدایت شونده) بنمایش گذارده شد و اسرائیل و دنیا در مقابل عمل انجام شده ای قرار گرفت . این موشکها بوسیله دانشمندان آلمانی در قاهره تهیه شد بود ، همان متخصصانی که ۱۸ سال پیش از آن به رژیم نازی آلمان خدمت میکردند .

این وقایع درست زمانی صورت گرفت که کهن ، از تل‌اویو راه‌دمشق را در پیش گرفته بود .

۱۵

عیاشی در دمشق

ژرژسیف کارمند عالیرتبه وزارت تبلیغات و اطلاعات سوریه بود. علیرغم آنکه سنش از ۳۳ سال تجاوز نمیکرد مقالات وگفتارهای سیاسی او در مطبوعات و رادیو موجب جلب افکار عمومی در جهت موافق دولت میشد و از این نظر اهمیت زیادی یافته بود .

کهن جاسوس برای نخستین بار ، کمی پس از بازگشتش به‌دمشق که از راه پاریس و مونیخ صورت گرفت با ژرژسیف آشنا شد .

او بمناسبت مراجعت خویش از سفر، میهمانی کوچکی در آپارتمان روبروی ستاد ارتش بافتخار دوستان سوری خود ترتیب داد که در آن کمال الهشام ، معزی ظاهرالدین ، شیخ العرض و چند بازرگانی که قبل‌از سفرباآنان تماس داشت ، شرکت کردند .

معزی در این روز گرفته و ناراحت بود و هنگامیکه تعبس علت آنراجویا شد ، معزی اظهار داشت که عمویش بسبب تغییراتی که در کادر فرماندهی ستاد ارتش حاصل شده،مجبور به کناره گیری از ریاست ستاد ارتش و بازنشستگی شده است

جاسوس که درباطن بیش‌از معزی از کناره گیری‌رئیس‌ستاد ارتش‌سوریه (عبدالکریم ظاهرالدین) دچار یاس و ناراحتی‌بود، برای تسلی‌دوستش هدیه‌ای را که از اروپا آورده بود بوی تسلیم کرد : یک بسته کراوات ابریشمی که مارك بهترین خیاطخانه‌های پاریس‌ورم را داشت. الهشام نیز یک بسته کاغذ

تحریر و یادداشت که بر صفحات آن حرف اول اسمش چاپ شده وبه زیر دستی مخصوصی باچرم‌سرخ ساخت هرمس الصاق شده بود دریافت کرد .

در همین میهمانی بود که الهشام ، ژرژسیف را در حالیکه زن جوانی همراهش بود ، بعنوان کارمند وزارت اطلاعات سوریه به تعبس معرفی کرد. وی اشتیاق عجیبی داشت که آخرین اخبار اروپا را از زبان تعبس بشنودو بدیهی است منظور از این آخرین اخبار اطلاعات مربوط به وقایع سیاسی و مسائل بین‌المللی نبود ، بلکه آنچه ژرژ سیف میخواست از نوع اسرار مگوی باشگاههای شبانه پاریس و اماکن تفریح و خوشگذرانی و نیز شایعات و اخبار مربوط بـه رقاصان «استریتیز» پیگال بود . این جوان سوری که تمام کاباره‌ها و بار های شبانه بیروت را زیر پا گذارده بود، اینک در این میهمانی ، حریصانه‌به تعریفهای «کهن» تعبس از این قبیل اماکن پاریس و مونیخ، که‌هرگز پا بدانها نگذاشته بود ، گوش میداد .

کهن در میهمانی خویش به بازرگانان آشنایش وعده های طلائی میداد و میگفت : « امید زیادی هست که ما در کارمان موفق شویم ، من شخصاً ـ آنقدر بدین کار امیدوارم که حاضرم‌خود اقدام به سرمایه‌گذاری کنم . کارهای هنری و تولیدات دستی سوریه در اروپای غربی ، بازارهای خوب و مطمئنی‌خواهد داشت» . کهن میدانست که مبالغه‌اش در این زمینه بیهوده نیست و مالینجر هرچه را که از این نوع کالا ها دریافت کند بنحوی از انحاء «آب» خـواهـد کرد .

ژرژ سیف به گفت و گوی هیجان انگیز تعبس و بازرگانان گوش میکرد و از اینکه او نیز چند زبان اروپائی را میدانست و می توانست در این راه کمکی انجام دهد خوشحال بود و از آشنائی با تعبس احساس مسرت میکرد . اومجذوب آپارتمان تعبس ، طرز زندگیش ، مسافرتهایش به اروپا و طرز تهیه قهوه وپذیرائی او از دوستانش شده بود . در همین حال سئوالی را مطرح کرد که بیشتر جنبه کنجکاوی داشت . او به تعبس گفت: چرا مرد باوقار و محترمی مثل شمانباید خدمتگذاری برای خود استخدام کند وبالحن پرسش‌افزود:« آیا یکمستخدم زن که غذای شما را آماده کند بدردتان نمیخورد ؟» کهن که دلایل زیادی برای خودداری از استخدام مستخدم و گماشته داشت‌چشمکی‌زد و پاسخ داد:« اگرمن کلفتی استخدام کنم دیگر قادر به عروسی‌نخواهم بود، و حال آنکه من میخواهم نخستین زنی که همراه من باین آپارتمان میآید همسرم باشد و بدیهی است زن من یک سوری جوان و زیبا خواهد بود ، اهل کشور خودمان» .

کارمند وزارت تبلیغات و اطلاعات سوریه در این ضمن فرصتی یافت تا از

وضع کار و زندگی خویش برای تعبس تعریف کند و طی سخنان غرور آمیزی ، اظهار داشت که در واقع او یک روزنامه نویس است و بهمین علت با حضور در در تمام مجامع ومراسم رسمی و آشنائی با سازمانها و ادارات دولتی و مقامات مملکت ، حتی از نوشته های محرمانه وزراء نیز مطلع میشود . او برای تائید اظهاراتش از زن جوانی بنام دنیاالهوی که همراهش بود ووی را همکار خویش معرفی کرده بود کمک گرفت .

بهرحال یکبار دیگر دست‌تقدیر برای موفقیت‌جاسوس اسرائیلی همه‌چیزرا فراهم کرده بود . او به ژرژ گفت همیشه آرزوی آن را داشته است که یک روزنامه نگار شود ، زیرا اینگونه افراد در آن واحد در همه جا هستند ، از همه‌چیز اطلاع دارند ، همه مردم را میشناسند و مردم نیز آنانرا دوست‌میدارند و حال آنکه وی بازرگان متوسطی بیش نیست. این گفت وگو برای ژرژسیف خوشایند بود و با تسلیم کارت ویزیتش به تعبس اورا برای ملاقات آینده به دفتر کارش در وزارت اطلاعات سوریه دعوت کرد و تعبس نیز این دعوت را با خوشحالی و خوشروئی پذیرفت .

کهن پس از آنکه دوستانش مجلس میهمانی او را ترک کردند ، دومین فرستنده‌ای را که از سفر اخیر همراه آورده بود ، داخل محفظه‌ای ، پشت پنجره روبروی ستاد ارتش مخفی کرد ، زیرا او قصد داشت در صورت از کار افتادن فرستنده اولی ، از این یک که در پارچه مخصوص ضد رطوبت و گرد و خاک پیچیده شده بود استفاده کند .

کهن یک هفته پس از آشنائی باسیف در وزارت اطلاعات به ملاقاتش رفت و کارمند جوان با محبت و گرمی از او استقبال کرد و برای آشنائی با سایر دوستان و همکاران از او بصرف قهوه‌ای در رستوران وزارتخانه دعوت بعمل آورد. تعبس در این ملاقات ضمن سخنانش ، از دوستان دوران بوئنوس ـ آیرس از جمله ژنرال حافظ وابسته نظامی سابق سوریه در آن شهریاد کرد و چون سیف اظهار داشت که او را خوب میشناسد و از دوستان خوب اوست ، تمایل خود را برای ملاقات ژنرال و خوش آمد گوئی جهت مراجعت به‌دمشق اعلام کرد . سیف گفت: « کاری از این ساده تر نیست و من تر تیب ملاقات شمارا خواهم داد» ، درواقع این ، فقط تعارف نبود و یک هفته بعد تعبس ژنرال را در خانه‌اش که در محله اعیان نشین « ابورومانا» یعنی همان محله جاسوس قرار داشت ملاقات کرد . ژنرال که پس از بازگشت به دمشق درحزب بعث آغاز فعالیت کرده بود هنگامی که ژرژ سیف از کمال تعبس بعنوان «سوری بوئنوس ـ آیرس» یاد کرد ، چیزی بخاطر نیاورد ، ولی وقتی که در اتاق پذیرائی خود باجوان شیک پوشی که از

راهنمائیهای او در زمینه‌بازگشت بسوریه سپاسگزاری میکرد ، روبرو شد ، او را شناخت .

تعبس پس از گفتن این جمله که : « برای سپاسگزاری از نصایح پر ارزش شما بخود اجازه دادم تا هدیه ناقابلی بحضورتان تقدیم کنم» جعبه‌بزرگ وگرانقیمت‌چرمی‌مخصوص توتون را که از آلمان خریده بود به ژنرال تسلیم داشت . این هدیه با توجه باینکه کهن ، تعبس از پیپ کشیدن ژنرال حافظ اطلاع داشت تهیه شده بود .

جاسوس اسرائیلی در این ملاقات پیرامون طرحهای خود در باره صدور محصولات هنری و کارهای دستی سوریه باروپا ، باژنرال سخن گفت و اظهار داشت که قصد دارد برای جلب سرمایه سوریهای مهاجر آرژانتین ، فعالیت وسیعی را در آن کشور آغاز کند .

ژنرال که تحت تاثیر وطندوستی تعبس قرار گرفته بود ، در حالیکه او را «یااخی» (برادرم) خطاب میکرد و این مبین محبت او نسبت به‌جاسوس‌اسرائیل بود در زمینه‌های مختلف با او بگفت وگو پرداخت و باابراز نگرانی نسبت به اوضاع داخلی سوریه گفت : « فقط یک حزب قادر است به اوضاع سوریه سر و سامان بخشد » و بدیهی است منظور ژنرال از این حزب ، « حزب بعث » بود.

ژنرال وقتی تعبس رابه‌مقصد مشایعت تادم درهمراهی میکرد باو گفت: «اهلا و سهلا» ، خانه‌من خانه شماست ، وکهن از این عبارت‌متداول اعراب که بر زبان ژنرال جاری شد بمیزان نفوذش در دل کسی که در آینده به زور ، مقام ریاست جمهوری سوریه را احراز میکرد ، پی برد .

دراین اوقات جاسوس اسرائیلی مکرر با سیف ملاقات میکرد ورفت وآمد او به وزارت اطلاعات سوریه بحدی رسیده بود که دیگر دربانان بخوبی او را شناخته و با ورود و خروجش هیچگونه مخالفتی نمیکردند . سیف زودتروسریعتراز الهشام و معزی بصورت دوست و « رفیق» حقیقی تعبس در آمد . او ساعتها در آپارتمان ابورومانا با تعبس بسر میبرد و داستانها و« لطیفه » های مربوط به رژیم سوریه را که قسمتی از پیامهای سری جاسوس بمقصد تل‌اویو را تشکیل میداد برای او حکایت میکرد. بوسیله او بود که کهن آگاه شد یک‌هیات سوری بمنظور در خواست کمک از شوروی‌برای‌بر گردانیدن‌آبهای‌رود‌خانه «حذبانی» از این کشور دیدن کرده است و بنا بقول سیف ، گواینکه مسکو از وعده مساعدت در این باره دریغ نکرده اما هیچ شتابی نیز برای وفای بعهد نشان نمیدهد .

چندی پس از آشنائی سیف و کهن ، کارمند وزارت اطلاعات سوریه ارتقاء مقام یافت و سر پرستی بر نامه‌های سیاسی رادیو دمشق برای شنوندگان

خارج از کشور ، باومحول گردید .این ترقی موجب موفقیت جاسوس اسرائیلی در اقدامات آینده‌اش شد .

دوستی کهن با سیف بنحوی سریع پیشرفت میکرد که موجبات اعجاب و هیجان خود جاسوس‌را نیز فراهم آورده بود . از نظر اصول اخلاق و شریعت هیچ چیز در ممالک اسلامی‌بدتراز رابطه نامشروع‌مردان با زنان‌نیست.بخصوص اگر مرد متاهل در اینگونه کشورها از زنی غیر ازهمسر شرعی خویش نگهداری کند ، که در ممالک اروپائی نام «مترس » بآن داده‌اند ، وضع را بیش از پیش وخیم خواهد کرد. این مشکل در مورد مردان سیاسی وکارمندان بر جسته‌دولت بهتر بچشم میخورد و هیچ بلائی بدتراز آن نیست که چنین کسانی را بازنی که متعلق باونیست مشاهده کنند . بااین وصف ژرژسیف دوست جدید کهن تمایل عجیبی با یجاد رابطه با دختران متعدد داشت. در این گونه ، ماجراهای غیر قانونی که برای کسی در موقع و مقام اوبسیار خطر ناك بود، باتفاق یکی از دوستان وفا دارش که سرهنگ « سلیم‌حاطوم»نام‌داشت‌شرکت‌می‌جست .سرهنگی که فرمانده واحد ضربتی چتر بازان ارتش سوریه بود.

در اوایل پائیز ۱۹۶۲ ، سیف که هفته‌ای دو سه بار جاسوس اسرائیلی را میدید پیشنهاد کرد که باحضور سرهنگ حاطوم و دو سه دخترجوان از آشنایانش یك « سورپریزپارتی » در آپارتمان « کمال تعبس » ترتیب بدهند .

کهن ظاهراً از این پیشنهاد ابراز خوشحالی کرد ، و « پارتی» بانزاکت وبدون‌لغزش و خطائی بر گزار شد .ژرژسیف بهمراه منشی خود دوشیزه (ریتا)و یك جوان سوری نسبتهٔ چاق که چشمان درخشان و موهای سیاه داشت(در این پارتی حضور یافتند و سرهنگ حاطوم* نیز باتفاق دختر کی از اعضای

(۱) ذکرمطالبی درباره سرهنگ سلیم‌حاطوم که درآن زمان‌برای‌الی‌کهن جاسوس اسرائیل ناشناخته بود جالب است . برادراین‌سرهنگ‌که «گاری‌حاطوم» نام دارد یك یهودی از اسلام برگشته بود که اینك تبعه اسرائیل است . ایندو به خانواده‌ثروتمندی از طایفه «دروزی» وابسته بودندکه اهل بدخشان بود و در «جبل‌الدروز» سکنی داشت. کوهستانی که درمرزمشترك سوریه ، لبنان واسرائیل قرار دارد . این خانواده‌که بآداب وسنن باستانی خود پای بند و ناسیونالیست بود دوفرزند خود سلیم وگاری را درارتش بکارگمارد، اما گاری فرزند جوانتر از ارتش فرارکرد و بی‌اعتنائی و تحقیر رؤسای مسلمان را نپذیرفت . اقلیت دروز که در واقع پیروان یك مذهب مخفی هستند دارای دکترین خاصی مغایر با اسلام می‌باشند واسرار این‌مذهب درمیان ایل دروز بشدت پنهان میشود. گاری که مجذوب مبارزه یهودیهای‌فلسطین‌علیه قیمومت انگلستان شده بود درماه‌اکتبر

بقیه پاورقی درصفحه بعد

دون پایه سفارت‌ترکیه درآن شرکت جست . (نویسنده کتاب‌ترجیح‌میدهد که از لحاظ ادب ازذکرنام شخص بی گناهی که ندانسته درقضیه‌الی‌کهن وارد شده است‌خودداری کند) سرهنگ در آغاز این نخستین (پارتی) قیافه عبوس و گرفته‌ای داشت و ازآنجا که با تعبس آشنا نبودو فاش شدن ماجرای او در آپارتمان این‌شخص درجه و مقامش را در ارتش به مخاطره میانداخت از وی پرهیز میکرد . اما تعریف و تمجید جاسوس از ظاهر برازنده سرهنگ که میدانست درجه و قدرتش برای او مفید خواهد بود سرانجام او را جلب کرد . پس از گذشت چند ساعت که کهن بقدر کافی ویسکی و کنیاك بدوستانش نوشانید ، یخهای برودت آب شدو سرهنگ حاطوم در خانه تعبس احساس امنیت کامل کرد و این نهایت آرزوی جاسوس اسرائیل بود. کهن از فردای‌آن روز برای گرم کردن بیشتر اینگونه پارتیها گرامافونی بهمراه تعداد زیادی از صفحات رقص و آوازهای سوزناك خرید و در نخستین فرصت به ژرژسیف یادآوری کرد از تشکیل این پارتی‌ها خوشحال است و خانه او همواره برای ملاقاتهای او و سرهنگ حاطوم که « مرد زیبا» خطابش میکرد، با دختران آماده است. این پارتی های خودمانی در تمام مدت زمستان ۱۹۶۲ - ۱۹۶۳ ، ادامه یافت و دست کم هر پانزده روز یکبار سیف و سرهنگ حاطوم از میهمان‌نوازی‌جاسوس‌اسرائیلی استفاده کردند . ایندو همچنین باتفاق دو یا سه دوشیزه شب را در آپارتمان کهن

۱۹۴۷ به تشکیلات «هاگانا» پیوست و درسال ۱۹۴۸ هنگام جنگهای استقلال اسرائیل،چندمأموریت جاسوسی در سوریه بسود اسرائیل انجام داد . او سپس لباس ارتشیان اسرائیل را پوشیده و در رأس یك گروه ازسربازان دروزی قرار گرفت‌که در ارتش اسرائیل ادغام شده بود . درسال ۱۹۵۰ گاری حاطوم رسماً بدین یهود درآمد وبا یك دوشیزه یهود ازدواج کرد که از او دارای چهارفرزند شد وآنگاه‌تحت تعلیمات دین یهود بزندگی خویش دراسرائیل ادامه داد . گاری حاطوم از ۱۹۴۷ برادرش سلیم راکه در ارتش سوریه به مقام سرهنگی رسیده‌و زندگی ماجراجویانه خاصی را میگذراند ندیده است . این دوبرادر ازنظرجسمی شباهت زیادی‌بیکدیگر دارند وبخصوص رنگ چشمها، اندام ورزیده ، و حالت عبوس وخودسری‌آنان نظیر یکدیگراست . گاری گاهی اوقات بهنگام صحبت از برادرش درتل‌آویو مطالب زیادی درباره شخصیت خاص سیاسی ونظامی برادرش سلیم ابراز میداشت و در پایان با حالتی غمگین اضافه میکرد که : «خدا کند اگر روزی جنگ میان سوریه واسرائیل درگیرد من با برادرم روبرو نشوم» . بهرحال هنگامی که‌گاری حاطوم مانند یك یهودی خوب وآرام در اسرائیل بسر میبرد ، الی‌کهن جاسوس اسرائیل،اطلاعات اساسی خودرا ازبرادر اوسلیم‌حاطوم در دمشق دریافت میکرد .

در محله ابوروماتا بخوشگذرانی میپرداختند. کهن در اینطور مواقع مشروبات الکلی به میهمانان تعارف میکرد و یا صفحات گرافون را عوض مینمود و بیشتر با یکی از دختران برقص میپرداخت. او هرگز از این حد تجاوز نمیکرد و باوجود تظاهرات دوستانه بهیچوجه ارتباطی با دختران سوری برقرار نمیساخت. جاسوس به مأموریت خویش بیش از همه اهمیت میداد ودلائل بسیار محکمی داشت که در اینگونه شب‌ها تماشاچی و شنونده باقی بماند و بدقت تمام حرفهائی را که بین کارمند عالیرتبه وزارت اطلاعات ونیز افسر ارتش سوریه از یکسو و دختران معاشرشان از سوی دیگر رد و بدل میشد بشنود و بخاطر بسپارد، زیرا طرف مکالمات این دختران یعنی سیف و سرهنگ حاطوم به تمام اوضاع سوریه وارد بودند.

حاطوم در این شبها بی پرواو با صدای بلند آنچه را که راجع به رژیم سوریه می اندیشید بازگو میکرد وزعمای قوم را با عنوان «سست‌ها، ترسوها» خطاب میکرد. هنگامی که الکل باخون او می آمیخت با صدای بلند فریاد میزد: «تمام آنها از اسرائیل میترسند، تمام آنها در شلوارشان .... وقت آن رسیده است که این وضع عوض شود». سپس برای آنکه قدرت ارتش سوریه را در سرو سامان دادن باوضاع توجیه کند، شروع به شمارش تشکیلات و واحدهای ارتش میکرد: دو لشکر زرهی، ٥ لشگر پیاده نظام، ٤ واحد جنگنده هوائی. وی سپس اضافه میکرد: «اما فقط واحد های ضربتی من بیش از تمام این نیروها ارزش دارد، جوانان ورزیده و تمرین‌دیده‌ای زیر نظر من خدمت میکنند که ازصهیونیست ها ترس وبا کی ندارند و آماده‌اند جان خودرا فدای وطن خویش کنند.»

در ماه دسامبر ۱۹٦۲ اعمال خصمانه سوریها علیه اسرائیل آغاز شد و پست استحکامات نوخیب که پس از ویرانی تجدید بنا شده بود آتش خود را بروی ماهیگیران اسرائیلی درباچه طبریه باز کرد. سایر مواضع سوری نیز کشاورزان اسرائیلی‌را که در کی بوتس «تل کاتزیر» سرگرم زراعت درقطعه زمین باریک مورد دعوای سوریه و اسرائیل بودند زیر آتش گرفتند. در شمال، درمنطقه رودخانه «دان» (تنها رودیکه به رودخانه اردن میریزد) که سرچشمه آن در اسرائیل است سوریها بیک گشتی ارتش اسرائیل نیز حمله کردند.

در این احوال الی کهن پیامهای پی در پی خویش را به تل‌اویومخابره میکرد. پیامهای رادیوئی او در زمستان ۹٦۲ ، چندین برابر پیامهای او درآغاز این سال شده بود و محتوی این پیامها اطلاعات فراواقی بود که از افرادموثقی نظیر معزی ژرژ، سیف و سرهنگ حاطوم‌بدست میآورد، بی آنکه باشنایان‌جدیدش درمحافل کشوری و لشگری اشاره‌ای کند. این اطلاعات که برمز مخابره‌میشد پس از کشف در تل‌اویو در اختیار ارتش و نخست وزیر قرار میگرفت.

همانطورکه ذکر شد در این زمان مناسبات سوریه و اسرائیل باردیگر سهمگین و زهرآلود میشد و هرآن امکان داشت که یکی از طرفین اقدام به حمله کند. در ۱۱ دسامبر ۱۹٦۲ بن گوریون در سخنانش خطاب‌به‌واحدهای‌زرهی «نوگیو» اعلام داشت که «تساهال» ارتش اسرائیل دشمنان سوری را در هر جا که باشند در هم خواهند کوبید، حتی روی تپه هائی که به‌دریاچه مسلط است و در استحکامات تجدید بناشده و از آن بالاتر در نقاطی که سوریها تصور دسترسی قوای اسرائیل بآن‌نقاط را نمی‌کنند. بن گوریون در سخنانش همچنین بدولت دمشق اخطار کرد که دست از تیراندازی علیه کشاورزان و صیادان ماهیگیر اسرائیل بر دارد.

فردای آن روز علیرغم باران تندی که گوئی سرمخالفت باحمله‌سوریها را داشت، الی کهن این پیام را به تل‌اویو مخابره کرد: «سرهنگ زیادالحریری فرمانده نیروهای‌سوریه در مرز اسرائیل، دمشق‌را برای آغاز عملیات علیه‌اسرائیل تحت فشار قرار داده است، ولی دمشق بعلت بیم از حمله متقابل اسرائیل دراین باره تردید دارد.»

بدنبال ارسال این پیام ارتش اسرائیل درشمال این کشور بحال‌آماده‌باش در آمد اما اتفاق کوچکی که فردای آن روز روی داد ثابت کرد که دمشق در صورت ابراز قدرت از جانب اسرائیل، عقب خواهد نشست. تراکتورچی‌های کیبوتس تل ـ کاتزیر که بدنبال چندروز بارندگی با استفاده‌از تابش آفتاب‌برای شخم مزارع بکار پرداخته بودند، هیچ عکس العملی که مانع انجام کارشان‌شود از ناحیه سوریها مشاهده نکردند. دمشق گواینکه بحال آماده باش کامل بود اما به مسئولان مرزمشترك بااسرائیل، دستور داده بود که از اعمال تحریک‌آمیز خودداری کنند.

در ۲٤ دسامبر ۱۹٦۲، روزعید نوئل، قدم دیگری‌در نزدیکی مناسبات دوستانه جاسوس اسرائیلی وژرژسیف‌وسرهنگ حاطوم برداشته شد. سیف که در این روز با تعبس ناهار صرف میکرد، با صدای ملایمی بوی گفت: «حاطوم و من از شب نشینی‌هائی که در آپارتمان تو برگزار می‌کنیم خیلی خوشوقیم واز میهمان‌نواز یهایت‌صمیمانه سپاسگزاری‌می‌کنیم، اما نظربا ینکه تو هیچوقت درتفریحات مخصوص ماشرکت نمیکنی، عیش‌مامنغص میشود، ازاین رو فکر کردم بهتر باشد اگر موافق باشی گاهی اوقات کلید آپارتمانت را در اختیار ما بگذاری تا مزاحم تو نباشیم، مثلا در ساعت ۱۲ـ یا ٥ تا ۷ بعداز ظهر. البته فکر نمیکنم لازم بگفتن باشد که مادر این گونه موارد ترتیب همه‌چیز را خواهیم داد.»

جاسوس پذیرفت و قرار شد از آن پس در روزهائی که قرار میگذارند

کلید آپارتمان تعبس در جعبه پشت آپارتمانش که اختصاصا در آن روزها درش بازخواهد بود گذاشته شود ، تنها کافی است که سیف بامداد هر روز که می‌خواهد ، با تلفن به تعبس اطلاع دهد که خودش یا حاطوم مایلند آن روز را در آپارتمان او بسر برند . ناگفته نماند این کمترین کاری بود که جاسوس اسرائیلی میتوانست برای دوستانی که منابع اصلی کسب اطلاعات او بودند انجام دهد .

کهن ضمن سایر فعالیت های خویش به امور تجاری خود نیز توجه خاص داشت و در دسامبر ۱۹۶۲ نخستین محموله از پوشاک چرمی دمشق که او گرد آوری کرده بود از طریق بندر بیروت به اروپا ارسال شد . ادامه ارسال این محموله ها، به‌سالینجر که آنها را در مونیخ و زوریخ دریافت میکرد ، اجازه داد که مقادیر معتنابهی پول برای کهن بفرستد تا وی مطالبات بازرگانان محل را بپردازد . بدین ترتیب جاسوس وجوهی را که برای حسن انجام مأموریت خویش لازم داشت دریافت میکرد .

راز داری کهن در مورد شب نشینی‌ها و اقامتها ی کوتاه روزانه ژرژ سیف و سرهنگ حاطوم در آپارتمان او که اغلب بدون حضور او صورت میگرفت موجب جلب اعتماد بیشتر آندو شده بود و با استفاده از این اعتماد و اطمینان بود که حاطوم به تعبس گفت : «سرهنگ حریری فرمانده ۴۰ساله جبهه سور یه در مرز اسرائیل قوای فراوانی تحت اختیار دارد و از قیام ارتش علیه دولت غیرنظامی دمشق پشتیبانی می کند » .

در پیامی که کهن پس از شنیدن این خبر با استفاده از فرستنده مخفی شده در اطاق خواب، برای تل‌اویو فرستاد ، نخستین اطلاعات مربوط به حوادث کودتای جدید سوریه بچشم میخورد و کهن باوضوح کامل نام منبع خبر خودرا که «سرهنگ سلیم حاطوم » بود در پیام ذکر کرده بود .

این اطلاعات پر ارزش که در اوایل ماه فوریه ۱۹۶۲ در تل‌اویوگرفته شد مورد تجزیه و تحلیل دقیق کارشناسان سرویسهای مخفی اسرائیل قرارگرفت. آنان که عادت داشتند اطلاعات صحیحی از مأمور خویش در دمشق دریافت کنند این بار از تجزیه و تحلیل پیامهای او باین نتیجه رسیدند که اطلاعات مخابره شده چیزی غیر از شایعات دمشق نیست و در آینده نزدیک حوادث حادی روی‌نخواهدداد . ولی‌یکماه پس از آن در ۸ مارس ۱۹۶۲ کودتای پیش بینی شده بوسیله کهن که بدنبال اظهارات سرهنگ حاطوم دستگیرش شده بود صورت عمل گرفت .

روزشنبه نهم‌مارس۱۹۶۳ ، ژنرال مایراسمیت‌رئیس اطلاعات‌نظامی‌اسرائیل روزنامه نگاران را گرد آورد و بآنان گفت که کودتای اخیر دمشق از طرف -

سرهنگ زیاد الحریری فرمانده نیروهای سوری در مرز اسرائیل « حمایت » شده است . علت این حمایت عدم توجه دمشق به تصمیمات او در باره عملیات مرزو فکر اعزام او بعنوان وابسته نظامی به بغداد بوده است .

بن گوریون نخست وزیر که‌در این روز کودتا نیز در هتل(گاله - کی نرت)در طبریه بسر میبرد نمیتوانست به حوادثی که در دمشق میگذشت توجه زیادی بکند زیرا او گرفتار مسأله بازداشت دو مأمور - اسرائیلی باسامی « بن گال » Bengal و « اتوجوکلیک » OttoJokelick در سویس بود .نخست وزیر بدنبال این‌باز داشت به مقامات سویسی توصیه کرد که وسایل نجات بازداشت شدگان را فراهم آورند .

این دو مأمور دختر دانشمند آلمانی گئورگ را که در مصر سرگرم فعالیت برای ساختن موشکهای هدایت شونده بود تحت فشار قرار داده بودند تا ازادامه کار پدرش جلوگیری کند و اورا وادار به خروج از مصر نماید . پرفسور «گئورك» در این زمان شخصیت برجسته و مرموز و خطرناکی برای اسرائیل شمرده میشد که در پایگاه«۳۳۳»حلوان Heluwon در منطقه نیل‌علیا با همکاری علمای دیگر از دانشمندان آلمانی یک طرح بسیار سری نظامی را بمورد اجرا میگذاردند . مأمور اسرائیلی ، بن گال،اهل اسرائیل و مأمور دیگر جوکلیک که یک اطریشی در خدمت اسرائیل بود ، با هایدی گئورك دختر پرفسورآلمانی در شهر بال ملاقات می کنند و چند ساعت بعد بوسیله سرویسهای مخفی مصر و آلمان و همکاری پلیس سویس بازداشت و زندانی میشوند .

جنجال بین المللی که از این بازداشت بر پا شد ، بن‌گوریون را برآن داشت که برای فعالیت سرویسهای مخفی اسرائیل علیه آلمان در زمینه مبارزه‌با خدمت گئورك و ۲۰ دانشمند و تکنیسین دیگر آلمانی در مصر، که‌زیرنظرایسرهارل ادامه می یافت حدودی قائل شود . قائل شدن همین محدودیت در اول آوریل ۱۹۶۳ ، موجب شد ایسرهارل استعفای خود را به بن‌گوریون‌تسلیم داشته و با خشم بگوید : «برای اجرای سیاست جدیدتان ، شما رئیس دیگری غیر از من برای سرویسهای مخفی پیدا خواهید کرد .» .

استعفای ایسر هارل که دوستانش با توجه به قد کوتاه اونام «ایسر - کوچولو» بوی داده‌بودندبرای‌سرویسهای‌مخفی‌اسرائیل فقدان‌بزرگی‌بود و این امر دولت بن‌گوریون را که چند ماه بعد ناگزیر از استعفا شد بشدت بخود مشغول داشته بود . با اینحال بحران داخلی سرویسهای مخفی اسرائیل مدت زیادی‌طول نکشید . استعفای هارل پس از سالیان دراز خدمت صادقانه،گواینکه در فعالیت همکاران نزدیکش بی‌نظمی‌هائی‌ایجاد کردولی‌صدمه چندانی‌به کارسرویس ها وارد نساخت . جای هارل را یک افسر مشهور اشغال کرد که تا امروز فعالیت

سرویسهای مخفی را زیر نظر دارد و توانسته است با حسن تدبیر،طرز کار و روش جدیدی در سرویسهای مذکور بوجود آورد که برای سیاست دفاعی‌دولت‌اسرائیل ضروری است .

بدین ترتیب در حالیکه سوریه سرگرم مسائل ناشی از آخرین کودتـای خود بود اسرائیل نیز هفته های متمادی به گرفتاریهای داخلی خویش اشتغال داشت . آخرین کودتائی که در دمشق روی داد رژیمی را حاکم بر سوریه کرد که با رژیمهای گذشته فرق داشت و در واقع فصل جدیدی در سیاست و تـاریخ این کشور گشود . این فصل جدید برای جاسوس اسرائیل نیز پیش آمـد زیـرا دوست او سرهنگ سلیم حاطوم در کودتای ۹ مارس ۱۹۶۳ دمشق نقش عمده و طراز اولی بر عهده داشت .سرهنگ مذکور در روز کودتا باحمله به ستادارتش درراس کماندوهایش، ستادرا که روبروی‌آپارتمان کهن بودونیز استودیوهـای رادیو دمشق را اشغال کرد . از اینجا بود که کهن یا تعبس احساس کرد در میان کسانی بسر میبرد که رگ و ریشه تغییر رژیم سوریه را تشکیل میدهند و چه از این بهتر: کهن‌بازندگی کسانی‌آمیخته‌بود که قهرمانان برگزیده‌سوریه برای مدیریت کشور بودند .

سرهنگ سلیم حاطوم هنوز از فعالیت سریع خود برای در دست‌گرفتـن قدرت فارغ نشده بود که با تلفن به تعبس گفت : « میخواهم پیروزیم را جشن بگیرم» و بهمراه معشوقه‌اش که درسفارت ترکیه کار میکرد به آپارتمان تعبس رفت .

پس از کودتا ، حزب بعث در سوریه قدرت را بدست گرفت . یکی از رهبران قدیم این حزب بنام «صلاح بیطار» نخست وزیر شد و ۱۲ تن از ۲۰ وزیر کابینه،از این حزب برگزیده شدند . روز بعد از کودتا هیأتی از طرف حزب بعث سوریه و پس از آن هیئتی از حزب «برادر بعث» [در کشور همسایه‌عراق]عازم قاهره شدند و روز ۱۷ آوریل ۱۹۶۳ یک موافقتنامه همکاریهای مشترک بین سه کشور بامضاء رسید .

اینک باید گفت که کارشناسان ، عدم توافق کامل مصر و سوریه رااز خلال این موافقتنامه تشخیص میدادند . حزب بعث سوریه خواستار وحدت ملی اعراب با بهترین نیات نسبت به عبدالناصر بود ، اما تجدید اتحاد مصر و سوریه را که از آن خاطره تلخی داشت نمیخواست تکرار کند . این حزب خواهان‌حفظ استقلال سوریه و حسن رابطه با مصر بود .

الی کهن خود از جمله کارشناسانی‌بود که به تجزیه و تحلیل روابط مصر و سوریه می پرداخت و اطلاعات بدست آورده را در این زمینه ، همراه بـا جزئیات خصوصیات زعمای جدید دمشق به تل‌اویو مخابره میکرد .

در این اوقات بن‌گوریون نخست وزیر اسرائیل مرتکب اشتباه بزرگی شد و علیرغم نظر جاسوس خود در دمشق که اتحاد سه‌گانه قاهره، دمشق‌وبغدادرا زیاد جدی نمیگرفت ، امضای موافقتنامه‌سه کشور را تهدیدی بزرگ برای‌اسرائیل تلقی کرد و سروصدای فراوانی پیرامون آن برپا کرد . او برای جلب کمک ـ کشورهای بزرگ به کندی و دوگل متوسل شد و از آنان خواست که با اتحاد سه گانه دولتهای عرب علیه اسرائیل بمقابله برخیزند . ولی قبل از آنکـه رؤسای این دولت ها فرصت پاسخ به بن‌گوریون را بدست آورند وحدت سه‌گانـه از هم پاشید زیرا الی کهن روز ۲۷ آوریل ۱۹۶۳ تحول جدیدی را دراوضاع ـ سوریه طی پیامی به تل‌اویو اطلاع داد : «بعث ، تصمیمات جدیدی علیه‌افسران طرفدار ناصراتخاذ می کند. دو هنگ وفادار به رئیس ستاد ارتش،سرهنگ‌حریری در خیابانهای دمشق رژه رفتند و عدهٔ زیادی از افسرانی که متهم به سمپاشی در ارتش واغوای دیگران برای طرفداری از ناصر شده اند باز داشت گردیدند . ایـن عملیات را ژنرال الحافظ رهبری می کند » .

جاسوس اسرائیلی ، جهشی ناگهانی ،سریع و عجیب کرده‌بود،بدین‌معنی: ژنرال الحافظ که در بوئنوس ـ آیرس اورا ترغیب بسفر سوریه میکرد و همان ـ که در دمشق بمناسبت پیشرفتهای بازرگانی باو تبریک گفته بود اینک با گرفتن قدرت از طرف حزب بعث ، در دولت جدید به وزارت‌کشور منصوب شده بود در حالیکه در رأس سرویس ضد جاسوسی سوریه نیز قرار داشت .

الی کهن که با تکیه به استقلال فکری و اراده شخصی در مسیر حوادث سوریه پیش میرفت و بیش از پیش خود را به‌جمع زعمای قوم سوری نزدیک می‌ـ ساخت ، دسته گلی همراه با چند کلمه تبریک با امضای کمال امین تعبس برای ژنرال الحافظ فرستاد .

چند هفته بعد در نیمه اول ماه مه ۱۹۶۳ ، دوستان کهن «سورپریز ـ پارتی » بزرگ دیگری که طی دوسال گذشته در واقع جزئی از انقلاب و تاریـخ سوریه شده بود در منزل کهن ترتیب دادند . ژرژ سیف ، معزی ظاهرالدین ، سلیم حاطوم و چند تن‌دیگر بهمراه عده‌ای از دختران‌سوری در این پارتی‌شرکت کردند . در آغاز گیلاسها به افتخار پیروزیهای حزب بعث بالا میرفت اما اندک اندک کار به هرزه درائی و مفسده جوئی رسید . کهن تلاش داشت که چون دیگران دچار مستی و سستی نشود زیرا او تنها فرد آن جمع بود که میبایستی تا بامداد بیدار و برخویشتن مسلط باشد . او علاوه بر عادت همیشگی برای پرهیزاز فساد،درآن شب‌دلیل دیگری نیزبرای تسلط‌بیشتربرخویش‌و پرهیزاز مستی‌داشت، زیرا این‌بار سرهنگ سلیم حاطوم، یک افسر دیگر عضو ستاد ارتش را بنام‌سرهنگ صلاح دلی همراه خود باپارتمان تعبس آورده بود که اورا «ستاره بالا رونده»حزب

بعث معرفی میکرد .

بامداد فردا که دوستان تعبس یا کهن آپارتمان اورا ترک کردند تمام اتاقهای منزل او بهم ریخته و پاشیده بود، اما جاسوس هنگامیکه سرگرم ـ تعویض ملافه تختخوابها بود ، میتوانست بخود امیدواری دهد که درآینده مانند آنان یکی از رجال سرشناس سوریه خواهد بود .

۱۶

یك نازی در دمشق

در جریان بهار سال ۱۹۶۳ ، الی کهن رد پای چند نازی شناخته شدهٔ قدیمی را که درسوریه برای خود پناهگاه آرام و آسوده‌ای یافته بودند، پیدا کرد. تقدیر یکبار دیگر به کمك او شتافته بود ، زیرا دوستش شیخ مجدالعرض روزی ضمن گفت و گو با وی فاش کرد که چندی پیش با یك زن یهودی اهل مصر ازدواج کرده و این امر که ساختگی بوده ، صرفاً بخاطر گرفتن اجازهٔ اقامت در سوریه برای آن زن انجام شده است . شیخ آنگاه با پنهانکاری آشکاری گفت : «البته من هیچگونه محبت خاصی نسبت به یهودیان ندارم ، بر عکس در زمان جنگ مدت ۲ سال نیز در آلمان هیتلری بسر برده‌ام .»

العرض از ستایشگران بی قید و شرط رژیم نازی بود وهنگامی که دوران رایش سوم بپایان میرسید، وی ناچار با کمال‌تأسف آلمان را بقصد کشور خویش ترك گفت .

بهرحال تعبس در دنباله صحبت با شیخ با لحن معصومانه‌ای پرسید : «از نازیهای قدیم کسی را هم در دمشق می شناسید ؟ » وافزود که : « من با شور و علاقه خاصی همه کتابهای مربوط به جنگ و رژیم نازی را میخوانم » العرض بسادگی پاسخ داد : «بدیهی است، یکی از آنان که مشاور اداره دوم امنیت سوریه است از بهترین دوستان من محسوب میشود » .

تعبس برای ملاقات با این نازی قدیم ابراز تمایل کردوشیخ از اودعوت کرد که باتفاق بدیدن او بروند . این کار چند روز بعد انجام شد و جاسوس ـ

اسرائیل در اتومبیل پژو ٤٠٤ شیخ از پل مرکزی دمشق عبور کرد و درمقابل خانه زیبائی در خیابان شاه بندر که بوسیله پارکی احاطه شده بود متوقف شد . این خانه درنزدیکی یک بانک بزرگ سوری قرار داشت . شیخ و تعبس به طبقه آخر ساختمان رفتند و در آنجا مرد مسنی بسبک غربی‌ها با همسرش از شیخ و دوست او پذیرائی کرد .

این مرد خود را بنام «روزالی[1]» معرفی کرد اما شیخ بدو گفت که تعبس از دوستان شایسته و قابل اعتماد و صمیمی است و او میتواند بدون واهمه نام حقیقی خود را باو بگوید : « رادماخر ، فرانتس رادماخر»[2] .

کهن ، تعبس هرگز نام فرانتس راد ماخر را نشنیده بود و بنابراین نمی توانست حدس بزند که با پوشش این اسم آلمانی ، هم اکنون درمقابل چه شخصیت‌رژیم نازی قرار دارد اما بزودی‌از زبان‌خود رادماخر از این‌راز آگاه شد.

رادماخر در حالیکه بمناسبت پست و مقام فعلی خود در سوریه کاملا رعایت احتیاط را میکرد از اوضاع غم‌انگیزی که طی سالهای متمادی داشته است شکوه کرد و سرانجام به تعبس گفت : « یهودیان و آلمانیها همه جا در تعقیب من هستند . آنها مرا به قتل یهودیان در زمان‌جنگ متهم کرده‌اند اما خوشبختانه اینک من در دمشق از فکر این مسائل آسوده‌ام و این بمن اجازه میدهد که بشغل آبرومندی اشتغال ورزم»

رادماخر مانندنخی که به سوزن اعتماد دارد ، با اطمینان کامل نسبت به شیخ و تعبس سخن میگفت . او ضمن همین ملاقات اظهار داشت که او با دو نازی دیگر دارای‌رابطه است وایندو عبارتند از«فن هانتکه»[3]رئیس‌اداره امور کشورهای عربی در وزارت خارجه آلمان هیتلری که‌اینک در عربستان سعودی مشاور امور سیاسی است ، و سرهنگ اس . اس « کریبل »[4]که بعد از جنگ جهانی دوم در دمشق اقامت گزیده و هنگام جنگ اعراب و اسرائیل در۱۹٤۸ به میزبانان سوری خود خدمات شایسته‌ای انجام داده است .

مردی که این اسرار را نزد تعبس فاش میکرد شصت‌ساله‌بود،اما کمتر از پنجاه ساله بینمود و نسبت به سنش خوش اندام و برازنده بنظر میرسید. او برای مخفی داشتن قیافه واقعی خود دست بهمان کاری زده بود که‌تعبس یا کهن قبل از عزیمت از اسرائیل بدان مبادرت کرد ، یعنی یک جفت سبیل برسم مردم شرق بر پشت لبانش بچشم میخورد .

جاسوس اسرائیل که هنوز باور نداشت این اطلاعات را در بارهٔ نازیها بگوش خود شنیده باشد ، پس از آنکه جزئیات بیشتری در این زمینه از رادماخر

1 - Rozelli 2 - Rādmacher 3- Von Hantke 4- kreibl

شنید ، خودرا به آپارتمانش رسانید و این پیام را به تل اویو مخابره کرد:«با نازی قدیمی ، فرانتس رادماخر ، شصت ساله که در اداره دوم امنیت سوریه کار میکند ملاقات کردم » .

کهن در پیام خود توضیحات دیگری نیز در بارهٔ نازی کشف شده ، نشانی کامل او ، نام همسرش و اطلاعاتی که از نازی کسب کرده بود اضافه کرد و پیام را با این کلمات بپایان رسانید:«داوطلب تصفیه رادماخر».

فردای آن شب جواب تل‌اویو که حاوی دستورات زیر بود به جاسوس رسید : « از مواردیکه زیاد باکاراساسی مربوط نیست و امکان دارد مأموریت اصلی را با خطرمواجه سازد بپرهیزید . به مراقبت در باره نازیها ادامه داده شود واطلاعات بیشتری ارسال گردد . نازی کشف شده یکی از معاونان مهم آدولف آیشمن بوده است . »

کهن پس از وصول این‌جواب بود که فهمید موفق به یافتن یکی از جنایتکاران جنگ جهانی دوم شده است . اسم این شخص چندین بار هنگام محاکمه آیشمن در اورشلیم برده شده بود و پلیس آلمان و چندین سرویس مخفی از دهسال پیش در جستجوی او بودند .

دفتر « ٦٠ » پلیس اسرائیل که بازپرسی آیشمن را قبل از محاکمه به عهده‌داشت ، از سال ۱۹٦۱ ، خلاصه پرونده‌ای بشرح زیر برای رادماخر تنظیم کرده بود :

«کارمند عالیرتبه وزارت امور خارجه رایش سوم ، کسی که طرح‌انتقال یهودیان اروپا به جزیره ماداگاسکار را فراهم کرد . این طرح که طرح دردناک و «طرح نهائی » نام داشت تا هنگامیکه تصمیم به تصفیه کلی‌یهودیان گرفته شد ، بشدت مورد توجه نازیها بود ».

آیشمن در فوریه ۱۹٦۱ ، هنگام بازپرسی دراسرائیل اذعان داشت که در ۱۲ سپتامبر ۱۹٤۱ رادماخر تلفنی باأو تماس گرفته و پیشنهاد سفیر آلمان در بلگراد دایر بر تبعید کلیه یهودیان صربستان به روسیه رابااطلاع او رسانیده‌است آیشمن در آن زمان معتقد بوده است که بهتراست بجای تبعید،یهودیان صربستان را در همان محل تصفیه کنند . در نتیجه این اختلاف نظر مکاتبات زیادی میان وزارت امور خارجه و آیشمن در باره یهودیان رد و بدل میشود و سرانجام این آخری تصمیم میگیرد که برای تصفیه یهودیان به محل برود .

راد ماخر ، نخستین باو درسال ۱۹۵۲ در آلمان دستگیرشد و باتهام شرکت در قتل یکهزار و پانصد یهودی‌در بلگراد و انتقال سیصد یهودی‌بلژیک به آشویتس

محاکمه گردید . اما رادماخر از آزادی موقت خود استفاده کرد و پیش از آنکه رأی دادگاه دایر به سه سال و نیم زندان بطور غیابی در باره‌او صادر گردد ، مانند سایر نازیها به آرژانتین پناهنده شد . ردپای را دماخر ازآن زمان بر کسی معلوم نبود و نامش تنها پس از بازداشت آیشمن بر سر زبانها افتاد، اما اینک الی کهن جاسوس اسرائیل در سال ۱۹۶۳ باردیگر اورا در دمشق یافته بود .

کهن با جلب اعتماد رادماخر، بوسیله او آگاه شد یک شخصیت دیگر نازی که لابد موردتوجه سرویسهای مخفی اسرائیل است‌در سوریه زندگی‌میکند.

این‌شخص«هاینریش‌اشپرینگر»نام‌داشت که‌با‌نام‌مستعار«سترنیگر»به‌قاچاق اسلحه بین چندین کشور اروپائی و سوریه پرداخته بود اشپرینگر که سابقه تاریک و ناشناخته‌ای داشت در هتل « امیه » دمشق با کهن تعبس ملاقات کرد اما هیچگونه پاسخ مفیدی در باره زندگی گذشته و فعالیتهای کنونی خودبه پرسشهای کهن نداد .

اندکی‌بعد ، کهن بدستور تل‌اویو ناچار شد به تحقیقات خود در دمشق پیرامون زندگی و فعالیت نازیهای قدیم خاتمه دهد زیراوظایف‌مهمتر و فوری‌تری در باره امور مربوط به دفاع اسرائیل او را در زمینه‌های دیگر بخود مشغول میداشت .

بااینحال کمی پس از نخستین ملاقات الی‌کهن با رادماخر ، دولت آلمان فدرال که در جستجوی‌جنایتکاران فراری جنگ دوم جهانی بود، اطلاعات لازم در باره‌این شخص را از اورشلیم کسب کرد . سفیر آلمان در سوریه بدنبال بررسی دقیق اطلاعاتی که از منابع تل‌اویو گرفته بود و منبع اصلی این‌اطلاعات نیز شخصی الی کهن بود ، در ماه مارس ۱۹۶۵ از جانب دولت بن ، از دولت سوریه خواست که رادماخر را تحویل دهد .

1-Heinilche Springer

۱۷

حاطوم گراد

تبادل پیام بین‌آپارتمان الی کهن در محله ابو روماناى دمشق و مرکز سرویسهای مخفی‌در تل آویو در طول بهار ۱۹۶۳ ادامه داشت. در حالیکه سوریه باوقایع سیاسی پراهمیتی در تمام مناطق‌خاورمیانه روبرو بود ، جاسوس اسرائیلی که برای شناسائی و آگاهی از تحریکات داخلی و تمایل رژیم جدید دمشق ، وضع و موقع مناسبی بهم زده بود ، هر روز در ساعت هشت بعد از ظهریا ۸ بامداد به پرسش‌های دقیق رؤسای خود در تل‌اویو پاسخ میگفت .

خیلی کم اتفاق می‌افتاد که کهن در پیامهای پی درپی خویش‌برای تل‌اویو جملات معترضه‌ای نیز در باره خانواده خود اضافه کند . اما درتلگرامهای بهار ۱۹۶۳ ، جمله‌هائی مانند «خواهشمندم هدیه تولد نادیا را فراموش نکنید » و «خواهشمندم هدایای کوچک اروپائی برای دخترم صوفیا بفرستید» مشاهده میشد . یکبار هم تل اویو یک پیام خصوصی برای او مخابره کرد و اعلام‌داشت که : «نادیا بزودی وضع حمل میکند» و این چند کلمه را چند بار تکرار کرد . این خبر مسرت بار در پایان پیامی که طی آن از کهن خواسته شده بود مقاصد رژیم جدید «بعث» را در مورد اسرائیل در طول مرز مشترك با سوریه تحقیق کند باطلاع جاسوس رسید . کهن که از مدتها پیش میل داشت همسرش پسری - برایش بدنیا آورد ، تصمیم‌گرفت بمناسبت دریافت این خبر برای خود جشنی‌ترتیب دهد . و این کار تنها در میان خانواده و یا بین دوستان امکان پذیر بود .

در دمشق، معزی ظاهرالدین و ژرژسیف در واقع دوستان حقیقی وبسیار

خوب کهن - کمال امین تعبس بودند که همواره محبت و دوستی خود را بوی ابراز میداشتند و اینده نه تنها در بارهٔ دادن اطلاعات مورد نیاز تعبس بلکه در سایر جهات نیز رفقای صمیمی و مهربان او بشمار میآمدند . بهمین جهت کهن - بمحض اطلاع از این امر که بزودی صاحب دومین فرزند خواهد شد بهر دواین دوستان تلفن کرد و از آنان برای صرف شام دعوت بعمل آورد ، اما ژرژ سیف که با یک تکنسین نیروی هوائی قرار ملاقات داشت از تعبس و معزی خواست که - در فرودگاه دمشق باو ملحق شوند .

تعبس هرگز در هیچ فرصت و دیداری در معیت دوستانش تا این حد احساس مسرت و خوشبختی نکرده بود و در عین حال او نمی توانست علت‌واقعی این خوشحالی را برای رفقایش بیان کند . وقتی سیف از او دلیل شادمانی فوق العاده‌اش را پرسید تعبس پاسخ داد : «خوشحالم اعلام کنم که بزودی فکری را که برایم بسیار عزیزاست عمل خواهم کرد . قصد دارم برای تهیه و گرد آوری یک سرمایه هنگفت بوسیله مهاجرین سوری بوئنوس - آیرس به آرژانتین بروم » .

کهن میدانست که با توجه باعلام خبر نزدیکی وضع حمل نادیا ازطرف تل اویو ، بزودی باو اجازه خواهند داد که برای مدت کوتاهی از سوریه خارج شده باسرائیل برود . بهرحال معزی و سیف بخاطر تصمیمی که تعبس گرفته‌بود باو تبریک گفتند و در این وقت، دوست‌سیف که گفته میشد یکی‌از رؤسای‌فرودگاه است برای نوشیدن بسلامتی تعبس بآنان پیوست . این دوست «ایلیاالمعز» نامیده میشد و سرگرم تنظیم پروازهای هواپیماهای لشگری و کشوری در فرودگاه بین - المللی دمشق بود . فرودگاهی که در خدمت شرکتهای هواپیمائی کشوری و - نیروهای نظامی قرار داشت و دارد .

بدین ترتیب در جریان یک شام که بافتخار یک خبر مسرت بخش - خانوادگی بر پا شده بود و از آن جز تعبس کس دیگری آگاه نبود ، وی دوست جدیدی یافت که بعدها بصورت یک منبع مهم اطلاعات نظامی برایش درآمد .

در این‌اوقات سوریها معمولا هر روز بکمک چهار شکاری از نوع «میگ ۱۹» که وظیفه اصلی آنها عکسبرداری از مناطق مرز مشترک با اسرائیل بود ، بمقابله چهار هواپیمای شکاری اسرائیلی از نوع «سوپر میستر» ساخت فرانسه می- شتافتند که مراقب هواپیماهای سوری بوده و گاه در فرصت‌های مناسب بشکار آنها می‌پرداختند . عملیات این چهار شکاری سوری‌طی چند هفته، هر روز بمدت یکساعت با دقت تمام انجام میشد اما یکبار بدون هیچ دلیل آشکاری سوریها - فعالیت این هواپیما ها را متوقف کردند .

ستاد ارتش اسرائیل علاقمند بود که در باره علل وقفه پروازهای روزمره

شناسائی از طرف سوریها تحقیق کند و در عین حال مراجعه یک مسأله نظامی را به الی کهن مناسب نمیدانست ، اما کهن بی‌آنکه در این مورد سئوالی بوسیله مرکز از وی بعمل آید به پرسش مهم تل‌اویو پاسخ داد. خلاصه پیامی که کهن در این زمینه به تل‌اویو مخابره کرد باین شرح بود :

«چهار میگ ۱۹ فرودگاه بین المللی دمشق در باند متوقف هستند . یک خلبان بعلت اختلافات سیاسی باز داشت شده ، خلبان دوم بیمار است ، سومی‌هم درتصادف اتومبیل زخمی شده است » .

نظر باینکه سه خلبان‌سوری قادربه پروازنبودند فرماندهان هواپیمائی‌سوری داده بودند هرچهار فروند هواپیما از پرواز های اکتشافی برفراز مرز اسرائیل خود داری کنند . کهن این اطلاعات را از «ایلیا المعز» که بهمراه ژرژ سیف و ستوان معزی ظاهرالدین برای صرف شام بخانه او رفته بود کسب کرد .

ستاد ارتش اسرائیل از پیام کهن این نتایج را بدست آورد : سوریه که‌قادر نیست برای سه خلبان « میگ ۱۹ » خود جانشینی تعیین کند ، پرواز این هواپیماها را برفراز مرز مشترک بااسرائیل متوقف می‌کند ، از این‌رو سوریه فاقد تعداد کافی خلبان جنگی است و این نتیجه گیری کاملا صحیح بود . دراینجابجاست‌ازلطیفه‌ای‌نیز که‌درفاصله‌ماه‌مارس‌وژوئیه۱۹۶۳ ، در یکی از پیامهای کهن به‌تل‌اویومخابره شدو درتمام‌سرویسهای‌مخفی‌دهان‌بدهان‌گشت‌ذکری‌بکنیم.

بعد از ظهر یکی از روزهای شنبه که الی صدای عربی رادیو اسرائیل را گوش میکرد آگاه شد که تیم ملی فوتبال اسرائیل در تل اویو مغلوب یک تیم خارجی‌شده‌است. همان شب هنگامی که‌مطالبی‌در باره زمامداران «بعث»به تل‌اویو مخابره میکرد نتوانست از ابراز احساسات ملی خودجلوگیری کندو در پایان پیام این کلمات را اضافه کرد : « وقت آن رسیده است که ما در میدان فوتبال نیز فاتح شویم ، شرمساری مرا به تیم بازنده ابلاغ کنید » . میگویند شبی که این پیام به تل‌اویورسیدمسوولان مرکزی سرویسهای مخفی خیلی خندیدند .

در این اوقات وزیر جدید اطلاعات و تبلیغات سوریه روی کار آمد و او که یکی از رهبران حزب «بعث»بود «سامی الجندی » نامیده میشد . روشنفکری فعال و پر حرارت ، بلند قد و لاغر اندام که بر خلاف بیشتر هموطنانش - موهای زردی داشت . کهن تعبس ، دوست نزدیک ژرژ سیف ، سرهنگ سلیم حاطوم و بتازگی ها سرهنگ صلاح دلی که همه از آپارتمان کهن برای ماجراهای عشقی مخفی خود استفاده میکردند ، در این احوال آزادانه در وزارت اطلاعات سوریه برفت وآمد میپرداخت و اغلب این جاسوس اسرائیلی در کنار میز ژرژ سیف در اطاق کار او واقع در وزارت اطلاعات نشسته و گوش به اطلاعات محرمانه‌ای داشت که‌سیف‌ازدیگران کسب‌میکرد یادستوراتی که‌از رؤسای‌خودمیگرفت.

یکبار در این اوقات حادثه کوچکی نزدیک بود منجر به بروز ـ واقعهٔ مهم و خطرناکی برای کهن شود ، بدین معنی که اغلب تعبس یا کهن در اتاق کار ژرژ سیف به چشم چرانی در روی کاغذ ها و نوشته های روی میزسیف می‌پرداخت ودر یکی از این موارد رئیس دفتر وزیراطلاعات بدون اطلاع قبلی وارد اتاق سیف شد . ژرژ سرگرم یک گفتگوی تلفنی و تعبس مشغول مطالعه نوشته ها و مدارك روی میز بود که بعضی از سطور آن با دو خط سورب قرمز رنگ مشخص شده بود . رئیس دفتر وزیر با لحن سر زنش آمیزی ـ به سیف گفت : «چگونه جرأت می کنید به یک خارجی اجازه دهید این مدارك را مطالعه کند » اما ژرژ از این بابت ناراحت نشد و پاسخ داد که او یک دوست صددرصد قابل اعتماد و اطمینان است .

البته رئیس دفتر وزیر اطلاعات سوریه نسبت به تعبس یا کهن که جاسوس اسرائیل بود مشکوك نشده بود اما قاعده و اساس کلی در وزارت اطلاعات که سرپرستی امور سیاسی و برنامه های خارجی رادیو را بر عهده داشت و هدایت کننده مطبوعات ورادیو بشمار میرفت، بهیچکس اجازه نمیداد که اینگونه مدارک مخفی را مورد مطالعه قرار دهد و تذکر رئیس دفتر وزیربه ژرژ سیف نیز از همین بابت و برای مراعات این قاعدهٔ کلی بود. از این رو، وی به تعبس توصیه کرد که از این پس کمتر به وزارتخانه بیاید وبیشتر احتیاط کند. این موضوع بزودی بدست فراموشی سپرده شد و یک جریان ـ خاتمه یافته تلقی گردید ولی کهن بعد ها در تل اویو حکایت کرد که در آن روز واقعاً احساس کرده بود که سراپا داغ و ملتهب شده است .

با اینحال این پیشامد ، هیچگونه تأثیری در روابط جاسوس اسرائیل و کارمند عالیرتبه وزارت اطلاعات سوریه بجای نگذاشت و تعبس باز هم بهمراه ژرژ سیف که با روی کار آمدن الجندی جوان، وضع مستحکمتری یافته بوددر نقاط مختلف دمشق و یا خارج از آن بچشم میخورد . کار سیف ایجاب میکرد که در بیشتر تظاهرات عمومی حزب «بعث» و یا مراسم لشگری و کشوری که ازطرف رژیم ترتیب می یافت، شرکت کند و تعبس کلیه پیشنهادات تعبس را برای هم‌ـ راهی او در این گونه مراسم و اجتماعات با کمال میل و خوشحالی می پذیرفت . بدین ترتیب جاسوس اسرائیل بار ها از نزدیک در مسیر وقایع سیاسی و نظامی دمشق که برای او اهمیت مخصوص و فوق العاده‌ای داشت قرارمیگرفت واطلاعات پر ارزشی به تل اویو مخابره میکرد .

ژرژ سیف وقایع سیاسی سوریه را در رادیو دمشق تفسیر میکرد. این برنامه برای شنوندگان داخلی یا شنوندگان عرب کشورهای همسایه و یا با موج

کوتاه برای سوریهای مقیم خارج و بخصوص مهاجران امریکای جنوبی پخش میشد . تعبس اغلب هنگام ضبط و پخش این برنامه حضور داشت و دراستودیوئی که صدای ژرژ را پخش میکرد و آن را در تل اویو هم می شنیدند، بهانه آموختن «حرفه روزنامه نگاری» از دوست خویش، پهلوی او می نشست .

در جریان یکی از همین برنامه‌ها ژرژ به تعبس پیشنهاد کرد که یک برنامه ۵ دقیقه ای بعنوان «یک مهاجر سوری قدیم برای شما سخن میگوید» ، مخصوص شنوندگان سوری در امریکای جنوبی ، بزبان عربی و اسپانیولی تهیه کند و این دو زبانی بود که تعبس یا کهن بخوبی با آنها آشنائی داشت .

فکر تهیه چنین برنامه‌ای در دفتر کار وزیر اطلاعات، سامی الجندی پیدا شده بود . وی که در چهار چوب وظائف خویش، مأمور اشاعه دکترین حزب « بعث » در خارج از کشور میشد، نظر باینکه حزب فاقد اعتبارات کافی برای تبلیغ بود، برنامه‌ای برای تهیه وجوهی از مهاجران سوری آرژانتینی تنظیم کرده بود که برای هموار ساختن راه موفقیت آن ناچار از انجام یک رشته فعالیت های تبلیغاتی ، از طریق مطبوعات و رادیو بود . در زمینه تحقق همین هدف بود که تهیه یک برنامه ۵ دقیقه ای و پخش آن برای مهاجران سوری امریکای جنوبی به کمال امین تعبس پیشنهادگردید .

جاسوس آمادگی خود را برای این کار اعلام داشت و ژرژ سیف در این زمینه با وزیر اطلاعات مذاکرات لازم را انجام داد و وزیر با نامزدی تعبس برای تهیه و تنظیم این برنامه علی الاصول موافقت کرده از سیف خواست که تعبس را بوی معرفی کند .

مصاحبه و ملاقات باوزیر اطلاعات بزودی انجام شد واین دیدار درمحیطی گرم و دوستانه صورت گرفت .تعبس به وزیر اظهارداشت که خود رأساً قصد داشته است برای گردآوری سرمایه‌ای از مهاجران سوری به سود حزب « بعث» بآرژانتین سفر کند و اطمینان داد که قادراست مبلغ قابل توجهی از دوستان خود برای این منظور گردآوری نماید . وزیر اطلاعات سوریه سامی الجندی دوهفته بعد موافقت قطعی خود را با نامزدی تعبس برای اجرای برنامه گردآوری سرمایه‌ای از مهاجران سوری اعلام داشت، اما جاسوس که قصد داشت قبلا در این باره ازرؤسای خود کسب تکلیف کند به سیف گفت بهتر است این کار را به بازگشت وی از آرژانتین واگذار کنند زیرا وی خواهد توانست در این سفرتجارب بیشتری در نتیجه تماس مجدد با مهاجران سوری بدست آورد ودر تهیه و تنظیم برنامه رادیوئی منظور نیز آماده تر شود .

اندکی قبل از عزیمت جاسوس به آرژانتین، تعبس فرصت یافت که در

باره تغییرات کلی فرماندهی ارتش سوریه، اطلاعات قبلی سودمندی به تل‌اویو مخابره کند. او بوسیله یکی از دوستانش مطلع شد که زیادالحریری رئیس ستاد ارتش از مقام خود بر کنار شده ودر محلی‌واقع دردمشق‌تحت نظراست ودولت در نظر دارد افسر مخلوع را بخارج از کشور تبعید کند. پیش از آنکه جهان غرب از تبعید الحریری به پاریس آگاه شود، تل‌اویو بوسیله جاسوس خود کهن از این امر اطلاع یافت. کهن در آن هنگام یکی از افراد نادر سوریه بود که نه فقط از برکناری و عزل رئیس ستاد ارتش سوریه مطلع بود بلکه علت درست و دقیق این کار را نیز میدانست: جاه طلبی و اشتیاق الحریری برای احراز مقام ریاست دولت بحداعلای خود رسیده بود، اما دولت سوریه که بموقع بوسیله افسران مخالف رئیس ستاد ارتش، از فکر او آگاه شده‌بود اورا از پست‌خود برکنار و بهزینه خود به پاریس تبعید کرد.

الحریری با ورود به پاریس شخصیتی فانتزی وتجملی بخود گرفت.

ژنرال جوان که یک جفت سبیل زیبا چهره‌اش را آرایش میداد. با چشمانی‌خوشحال‌برآسمان‌آبی‌رنگ‌پاریس‌دیده‌گشود وازسال ۱۹۶۳ با دریافت‌هزار دلارحقوق‌در ماه‌در پایتخت‌فرانسه‌مقیم‌شد. اوسوار برپژو ۴۰۴ سبزرنگ خود که‌نمره سیاسی وابسته به سفارت سوریه را داشت در میان دانشجویان آموزشگاه حرفه‌ای مطالعات عالیه برفت و آمد پرداخت و بعنوان گذراندن‌دوره پروفسوری‌جای خود را در میان آنان باز کرد و به پیشنهاد دولت خود برای سفارت در یکی از کشورهای امریکای جنوبی، پاسخ منفی داد.

یکسال بعداز این واقعه الی کهن بار دیگردر پیامهای خود به‌تل‌اویو از زیادالحریری نام برد: سوریه تصمیم گرفته بود کماندوهای ویژه‌ای برای ترور و خرابکاری در خاك اسرائیل آماده کند. به‌ژنرال الحریری که بحال تبعید در پاریس بسر میبرد دستور داده شد که‌در میان دانشجویان عرب اروپا بخصوص دانشجویان فلسطینی این قاره، تشکیلاتی بوجود آورد. الحریری بنا به تمایل دمشق مأموریت می‌یافت که بخصوص عده‌ای از فلسطینی های مقیم اروپا را در این سازمان تروریستی که بعدها سازمان «الفتح» نام گرفت وارد کند و کهن در یکی از پیامهای ۱۹۶۴ خوددراین‌باره اطلاعات‌لازم‌را به تل‌اویو مخابره کرد.

در تابستان ۱۹۶۳ قبل از عزیمت کهن از دمشق به اسرائیل واقعه سیاسی دیگری‌نیز اتفاق‌افتاد. ژنرال امین الحافظ وابسته نظامی سابق سفارت‌سوریه در آرژانتین که پس از بازگشت به میهن بسرعت مدارج ترقی را در حزب‌پیموده بود «مردنیرومند»سوریه شد و در تابستان ۱۹۶۳ او را به «ریاست شورای جمهوری سوریه» بر گزیدند.

الحافظ باین مقام اکتفا نکرد و سمت «فرماندار نظامی»، «فرمانده کل ارتش» و «ریاست هئیت مدیرهٔ حزب بعث» رانیز برای خود دست وپا کرد و آنگاه‌ریاست قسمت «بنی عرب» حزب بعث را نیز که شاخه مهمی در عراق داشت عهده‌دار گردید.

الی کهن که در ارژانتین با ژنرال امین الحافظ آشنا شده و در دمشق نیز باوی ملاقات کرده بود پس از این تحول یک جعبه بسیار بزرگ شکلات بهمراه یک کارت که عبارت زیر با امضای کمال امین تعبس بر آن نوشته شده بود برای ژنرال فرستاد:

«بسیار خوشوقتم که سرانجام آرزوی شما بر آورده شد»:

نتیجه‌این ابتکار بزودی آشکار شد و در یکی از میهمانیها که بافتخار الحافظ در کاخ مهاجرین دمشق (اقامتگاه ژنرال حافظ) بر پا شده بود کهن‌در میان مدعوین ظاهر گردید. در میان لباسهای نظامی‌افسران‌سوری‌و پوشاك‌خاص دیپلماتهای خارجی مقیم دمشق، جاسوسی که از اسرائیل آمده بود در این میهمانی پر شکوه گیلاس مشروبش را، کنار بوفه به گیلاس الجندی وزیر اطلاعات سوریه و ژرژ سیف کارمند عالیرتبه وزارت اطلاعات این کشورمیزد و بسلامت آنان می‌نوشید. او کوششی برای جلب توجه شرکت کنندگان‌در این ضیافت نداشت اما وقتی یکی از عکاسان مطبوعات، هنگامی که‌ژنرال امین‌الحافظ، مهاجر سوری پشیمان از اقامت در بوئنوس - آیرس را شناخته و پس از تحویل یک لبخند دستش را میفشرد، ازاو عکسی‌گرفت نتوانست مانع اقدام او شود. لذا از عکاس خواست قطعه‌ای از این عکس را برایش بفرستد و عکس دیگری نیز از وی در معیت الجندی و ژرژسیف‌بردارد. جاسوس از این کار مقصود خاصی داشت و آن ارائه عکسهای مذکور به درویش مربی خود در تل آویوبود.

تغییرات پیاپی در فرماندهی ارتش سوریه و حزب بعث، جاسوس اسرائیلی را از یک منبع بسیار مهم اطلاعاتی محروم کرد زیرا معزی ظاهرالدین دوست جاسوس ناگزیر شد کمی بعداز بر کناری عموی خودعبدالکریم ظاهرالدین از ریاست ستاد ارتش، لباس نظامی را از تن بر آرد. معزی که با کراه‌باین‌سرنوشت تن در داده بود به تعبس گفت در آینده نزدیک باو در سازمان شهرداریها کاری رجوع خواهند کرد.

کهن یا تعبس، شب قبل از عزیمتش به اسرائیل، «سورپریز پارتی» مهیج دیگری در آپارتمانش ترتیب داد. وقتی دوستان او باین میهمانی آمدند تعبس چمدانهای خود را بسته و آماده کرده بود. در این شب همه دوستان جاسوس از جمله سرهنگ حاطوم و سرهنگ دلی جزو میهمانان بودند و ایندو از

وی تقاضائی کردند: بدیهی است این درخواست، تسلیم کلید در آپارتمان بود. کهن توضیح داد که ژرژسیف نیز مایل به استفاده از آپارتمان او در مدت غیبتش است و بنا براین بهتر است برای در اختیار گرفتن کلید خودشان ترتیبی اتخاذ کنند.

جاسوس میدانست که هیچیک از آنها بغیراز تختخواب او ، چیز مورد استفاده دیگری در آپارتمان اونداوند و کاملا از جایگاه فرستنده‌های مخفی او غافلند.

در شب زنده داری و عیاشی این شب آپارتمان تعبس، دو « ستاره زن » نیز ظهور کردند. یکی از آندو ایتالیائی جوان و زیبائی بود که از میهمانداران شرکت هواپیمائی‌سوریه بود و قیافه چاقی داشت و دیگری « لودی شامانیا » آوازه خوان معروفی بود که بینندگان تلویزیون دمشق باوی آشنائی کامل داشتند.

سرهنگ حاطوم برای بدست آوردن دل آوازه‌خوان از نفوذ خوداستفاده کرده مدت اجرای برنامه شامانیا را در تلویزیون دو برابر ساخته بود. ناگفته‌نماند که این کار حاطوم با نظر موافق همکاران او و پرزیدنت حافظ‌مواجه نشد زیرا محافل مذهبی دمشق چندین بار علیه آوازه‌خوان که بنظر آنان اخلاق فاسدی داشت وهوی وهوسش بی اندازه بود ، اعتراض کرده بودند.

اما حاطوم قویتر از آنان بود و بدین ترتیب لودی‌شامانیابی آنکه‌صدای چندان خوبی داشته باشد ستاره بر نامه های رادیو تلویزیون دمشق شد و درست بهمین علت شنوندگان رادیو دمشق در این ایام محل فرستنده رادیو وتلویزیون خود را « حاطوم گراد » نامیدند.

ساعت شش بامداد فردای آن شب ، الی کهن آپارتمانش را ترک کرد، در حالیکه سرهنگ حاطوم وسرهنگ دلی را در اطاق خواب با معشوقه های خویش ، لودی شامانیا ومیهماندار ایتالیائی بجای گذارد. او یک لحظه در خویش این تلقین را یافت که در تختخواب از آنها عکس بگیرد، اما این وسوسه را از خود راند زیرا نمی خواست بسبب یک کار احمقانه، خطر شناخته‌شدن‌خود از جانب یکی از این دو سرهنگ را بجان بخرد، علاوه بر این چنین کاری فقط برای کسی که قصد « شانتاژ » داشت مناسب بود.

الی کهن با در دست داشتن یک بلیط هواپیما بمقصدبوئنوس ـآیرس، بجانب پاریس حرکت کرد، اما سه روز بعد با هواپیما در اسرائیل‌بزمین نشست.

۱۸

دومین گزارش در اسرائیل

« مرکز » سرویسهای مخفی اسرائیل و بخصوص « درویش » رئیس مستقیم و بواسطه الی کهن ، در تابستان ۱۹۶۳ می‌بایست‌به سئوالی که مأمور آنان در دمشق کرده بود پاسخ قطعی بدهند. این سئوال عبارت از این بود که کهن پیشنهاد ژرژسیف را در مورد تهیه یک برنامه تبلیغاتی رادیو دمشق که قراربودبرای مهاجران سوری در امریکای جنوبی پخش شود، بپذیرد یا خیر؟ .

درتل اویو در این باره عقاید موافق و مخالفی وجودداشت. اگر جاسوس این پیشنهاد را بپذیرد، خود بخود وضع اجتماعی‌بهتری خواهد یافت ودامنه‌روابط خودرا با محافل بعثی وسعت خواهد بخشید ، اما بسبب همین آشنائی‌های بیشتر و توجه خاصی که باومیشد امکان داشت شخصیت اصلی جاسوس اسرائیلی در سوریه کشف شود. علاوه بر آن احتمال داشت که یک شنونده رادیو صدای‌اورا بشناسد ، در اینصورت دولت سوریه دست به تحقیقات وسیعی در باره او میزد و آنوقت بعید نبود شخصیت واقعی او که با فعالیت فراوان در پشت حجاب(کمال امین تعبس)مخفی شده بود آشکار گردد. بطور کلی این امر که وی باشخصیت مجعول خود از طریق تهیه و تنظیم بر نامه‌های رادیوئی در دمشق معروفیت و شهرتی بدست آورد ، در عین حال که میدان کسب اطلاعات او را وسعت میداد ممکن بود موجبات شکست قطعی او را نیز در مأموریتش فراهم سازد.

دلیل دیگری نیز وجود داشت که « درویش » را وادار میساخت با پیشنهاد ژرژ سیف مخالفت ورزد : تهیه و تنظیم یک برنامه رادیوئی که برای شنوندگان سوری آمریکای جنوبی پخش میشد ، خود بخود جاسوس اسرائیلی را به یک مبلغ رسمی «حزب‌بعث» مبدل میساخت ، آنوقت اگر بعث با یک کودتای مخالفان قدرت را از دست میداد ، وضع الی کهن‌چه میشد و سر نوشت او بکجا می انجامید ؟

درویش معتقد بود که باید پیشنهاد سیف را رد کرد اما کهن عقیده مخالفی ابراز میداشت : « هرج و مرج درسوریه به حدی است که هیچکس وقت وفکر توجه بمن را ندارد . من‌نه‌تنهامیتوانم این پیشنهاد را بپذیرم‌بلکه میتوان در آینده از پخش این چنین برنامه‌ای استفاده شخصی نیز بکنیم مثلا‌باین‌ترتیب که گنجانیدن جملات خاصی در آن برای شما این معنی را داشته باشد که : «سوریه‌به‌حال آماده باش در آمده ...»

اعتماد کهن در این‌زمینه‌رؤسای‌اورا تحت تأثیر قرار داد وسرانجام‌پس از یک سلسله‌بررسی و گفتگو در هیئت مدیره سرویسهای مخفی اسرائیل ، تصمیم گرفته شد که کهن پیشنهاد ژرژ سیف را در مورد بر نامه رادیوئی بپذیرد ودر تل اویو از این برنامه نیز بموازات مخابرات فرستنده خصوصی کهن استفاده کنند. بدین ترتیب کهن در بکرسی نشاندن عقیده خود توفیق یافت اما درویش نیز نیمی از نظر خود را اعمال کرد ، یعنی هر چند تل‌اویو به جاسوس اجازه میدهد که پیشنهادژرژسیف‌راقبول‌کند اما او باید تنهاشرکت در تهیه وتنظیم و پخش این برنامه را پذیرفته و مسئولیت و سر پرستی‌دائمی‌آن را از عهده‌خود ساقط‌کند.

کهن چون یک سرباز با انضباط،علیرغم میل باطنی خود نظر درویش‌را پذیرفت و مربی او نیز عهده دار شد که جملات خاصی بزبان عربی برای کهن تهیه کند تا در برنامه رادیوئی خود برای سوریهای امریکای جنوبی مورداستفاده قراردهد . پاره‌ای از این جملات حاوی علامات و قراردادهای مخصوصی بود که با مفهوم آن فقط کهن و مرکز سرویسهای جاسوسی تل‌آویو آشنائی داشتند .

الی کهن در این دومین دوران اقامت خود در تل اویو نیز مانند بار نخستین‌باتوجه‌به تاریخ و خلاصه پیامهای مخابره کرده خود از دمشق ، گزارش کامل و مشروحی از اقدامات و اطلاعات خود تهیه کرد که مانند همیشه مهارتش در تجسم و توضیح دقیق وقایع ، موجبات تقدیر و تمجید رؤسایش را فراهم آورد .

« مرکز » تل‌اویو درجریان بحث و گفتگوهایش با کهن اورا درجریان

تردیدی گذاشت که خود پیرامون کارهای مناسب کهن داشت. شرح این تردید چنین بود : الی کهن بهترین مأمور اسرائیل درسوریه قلمداد میشد که بهترین و صحیح ترین اطلاعات سیاسی ، اقتصادی ونظامی دست اول را بمقدار زیاد به تل‌اویو مخابره میکرد و این امر در تل‌اویو این بحث و اختلاف را پیش آورده بود که آیا باید از یک چنین جاسوسی سئوالات زیادتری کرده‌واو را به کارهای بیش ازپیش خطرناک بگمارند، یا مهمتر این است که از طرح‌سئوالات و مراجعات پیچیده و پی در پی با یک چنین مأمور لایقی خودداری شود تا بادر معرض خطر قرار دادن او، امکان قطع مأموریتش را فراهم نیاورند ؟

درویش باوگفت مادر اینمورد نمی‌توانیم تصمیم قاطع و مقتضی اتخاذ کنیم ووظیفه تست که ما را در این کار براه صحیح هدایت کنی . اوگفت : «فقط توهستی که میتوانی حدود میان آنچه را که عملی است‌وآنچه را که‌نیست معین کنی وممکن‌را از غیر ممکن تشخیص دهی . توباید صریحا بما بگوئی که پاسخ این سئوال یا انجام فلان کار امکان پذیر است یاخیر و یا انجام آن کار بخصوص بسیار خطرناک است » .

الی کهن نصایح عاقلانه « درویش » و سایر رؤسای خودرا در تل‌اویو با دقت گوش میکرد . او اعتقاد داشت که درسوریه درامنیت کامل بسر میبرد ونگرانی آنان در باره او بیهوده است. درواقع نیز مگر این دومین بار نبود که او بدون مواجه شدن با حادثه‌ای از طریق اروپا به تل‌اویو بازگشته بود؟

کمی قبل از بازگشت مجدد به اسرائیل ، کهن برای دومین بار پدرشد. همسر او نادیا دختر دیگری بدنیا آورد که نامش را امریت گذاردند . الی البته مانند اکثریت قاطع پدران اسرائیلی، ترجیح میداد که فرزندش‌پسر بود، زیرا از این طریق میتوانست برای ادامه حیات اسرائیل که‌نیازمند مردان است ،مردی برای شرکت در دفاع از اسرائیل تربیت‌کند ، اما با اینحال‌از فشردن کودکش در میان بازوهای خویش و بسر بردن در بیت ـ یام نزد همسرش بد انسان که به دوستانش میگفت لذت میبرد . بخصوص که نادیا‌همسرش قبل از وضع‌حمل با ناراحتی زیادی روبرو شده بود . او نمیدانست که آیا همسرش بموقع از سفر باز خواهد گشت یاخیر . اواحساس کرده بود که شوهرش در محلی در اروپا برای امنیت اسرائیل سرگرم فعالیت است ولی نمی‌توانست تصور کند پدر صوفیا و امریت درجائی‌است که به کانون خانوادگی آنان هم نزدیک است‌وهم‌دور.

تل‌اویو در مدت اقامت کهن در اسرائیل‌یک مسأله‌دیگر مربوط‌باوراهم حل کرد . او بدوستانش در دمشق گفته بود که عازم آرژانتین است و بنا براین

می بایست که بدنبال دیدار از اسرائیل بآن کشور عزیمت کند. وسایل و ترتیبات این سفر را مرکز تل‌اویو فراهم ساخت و به جاسوس اجازه داد اگر مقدار پول کافی بنحویکه بدوستان دمشقی وعده کرده است در آرژانتین گردآوری نکرد از وجوهی که در اختیارش گذارده‌اند برای این منظور استفاده کند.

یکبار دیگر حرکت از تل‌اویو، توقف در پاریس، ملاقات با سالینجرو پرواز به بوئنوس - آیرس عملی شد و کهن تعبس به محض رسیدن به پایتخت آرژانتین باالهشام سر دبیر مجله عربی که بوسیله پسرش کمال الهشام از سفر تعبس به بوئنوس - آیرس مطلع شده بود، ملاقات کرد. الهشام و سایر مهاجران سوری در انتظار او بودند و بهمین دلیل وی وقت را تلف نکرد. در دو جلسه از مهاجران سوری علاقمند به کمک حزب بعث، مبلغ نه هزار دلار گرد آوری کرد. این مبلغ ناقابلی بود اما برای اثبات حسن نیت ودرستی نظر او در باره امکان گرد آوری و جوهی از مهاجران به دوستان دمشقی کفایت میکرد. کهن در جلسه آخر گفت که برای تکمیل وجه هزار دلار نیز خود خواهد پرداخت.

بدین ترتیب کهن تعبس پس از چندروز چکی بمبلغ ده هزار دلار دریک برگ از دسته چک یکی از بانکهای معروف بوئنوس-آیرس در وجه حزب بعث سوریه کشید و به اهدا کنندگان پول وعده کرد که این چک را شخصا به ژنرال امین الحافظ تسلیم کند. جاسوس اسرائیلی با یکهزار دلار نیز که تل اویو اجازه خرج آن را صادر کرده بودیک پالتوی خز نفیس برای اهدا به همسر ژنرال حافظ خریداری کرد. کهن که اینک تعبس، بازرگان غنی ومؤمن به حزب بعث سوریه بود و عالیترین مقام این حزب شخصاً اورا می شناخت، می توانست بخود اجازه دهد که در پایان یک سفر تجاری و تبلیغاتی چنین هدیه گرانبهائی برای همسر ژنرال بارمغان برد.

تعبس طی اقامت کوتاه خود در بوئنوس - آیرس با عدهٔ زیادی از بازرگانان سوری الاصل ملاقات کرد و در این دیدارها لزوم وارد کردن کالاهای تجاری سوریه به امریکای جنوبی را یاد آوری کرده بآنان اطمینان داد که وزارت بازرگانی خارجی سوریه در این زمینه کمک خواهد کرد. وی همچنین از آنان خواست که در مکاتبات خود باوزارتخانه مذکور به مذاکرات ونام او اشاره کنند تا تسهیلات لازم در باره خواستها یشان فراهم گردد. البته قصد جاسوس از این سفارش آن بود که در دمشق ثابت شود وی در سفر بخارج اقدامات لازم بسود سوریه را بعمل آورده است. این کار غیاباً فعالیت کهن بسود سوریه را

در بوئنوس - آیرس اثبات میکرد و گذشته از آن این فعالیت و اقدامات دور از حقیقت نیز نبود.

الی کهن هنگام اقامت در اسرائیل تمام اطلاعاتی را که در باره نازیهای کشورهای عربی از رادماخر کسب کرده بود در اختیار رؤسایش گذارد و اجازه خواست که در این زمینه به تحقیقات خود ادامه دهد ولی بار دیگر باامتناع قطعی رو برو شد. رؤسای کهن بدو گفتند که: «تو بخاطر شکار نازیها به دمشق نرفته‌ای، انجام مأموریتهای نظامی و سیاسی که بتو محول میشود بمراتب فوری تر و مهم تراز پرداختن باین کار است».

وظایف بسیار مهم و پرارزشی که این بارانجام آنها برعهده الی کهن جاسوس گذارده شده بود او اینک از بوئنوس-آیرس بدمشق میرفت تا بدانها بپردازد از این قرار بود:

۱ - تل‌آویو بموجب پاره‌ای قراین و شواهد تصور میکرد که سوریه در آینده نزدیکی، مقدار زیادی سلاح و مهمات از اتحاد جماهیر شوروی دریافت خواهد کرد. از جمله موضوع شکاریهائی از نوع «میگ ۲۱» درمیان بود که بمراتب از «میگ ۱۹» بسبب سرعت و نیروی فوق العاده شان، خطرناکتر محسوب میشد. علاوه برآن موضوع تحویل اژدر افکن‌های مسلح به راکتهائی از نوع «کومار» به نیروی دریائی سوریه بود که در آن زمان نیروی دریائی مصربدانها مسلح بود.

۲-بنظر میرسید که طرح سوریها در باره انحراف مجرای آبهای اردن، به مرحله عمل نزدیک میشود و اجرای این طرح خطر آن را در برداشت که طرح بزرگ آبیاری اسرائیل را نقش برآب کند.

جاسوس اسرائیل مأموریت یافته بود که بااستفاده از دوستان متنفذ و عالیمقام خود در حزب بعث سوریه در باره این طرح ناخوشایند برای اسرائیل و نیز احتمال تسلیح و تجهیز ارتش سوریه اطلاعات لازم را فراهم آورد.

بدین ترتیب او در اواخرتابستان ۱۹۶۳ با یک چک ده‌هزار دلاری برای حزب بعث، یک پالتوی خز برای همسر ژنرال امین الحافظ و با مجموعه تعلیمات ذهنی که از رؤسای خود در تل اویو فراگرفته بود، باهواپیما از طریق مونیخ وارد سوریه شد.

۱۹

آخرین سفر به اسرائیل

الی کهن به محض ورود به دمشق باچک ده‌هزار دلاری در وجه حزب بعث که در دست داشت بملاقات ژنرال امین الحافظ شتافت و فوراً پذیرفته شد. الحافظ هنگام گرفتن هدیه پالتوپوست‌بهیچوجه‌ازهدیه‌این‌مهاجرآرژانتینی که‌تاجر ثروتمندی شهرت یافته بود تعجب نکرد، زیرا دادوستد این نوع هدایا در ممالک عربی یک رسم متداول است.

ژنرال از هدیه تعبس به عنوان همسرش تشکر کرد و در مورد چک نیز وعده داد که رسید رسمی امضاء شده‌ای از طرف هیأت مدیره حزب بعث برای او بفرستد.

تعبس آنگاه با دوستش ژرژ سیف تماس گرفت و گفت که آماده است با کمال‌میل در تهیه برنامه‌ای برای‌شنوندگان‌ممالک‌امریکای جنوبی‌شرکت کند اما نظربتراکم‌روزافزون کارهایش که‌اجازه‌نمیدهدتمام‌وقت‌خودرابرای‌این کاراختصاص دهد، ناگزیر سر پرستی دائمی بر نامه را عهده دار نخواهد شد. سیف این پیشنهاد را پذیرفت و از ماه اکتبر ۱۹۶۳ تا تابستان ۱۹۶٤ کمال امین تعبس که همان الی کهن جاسوس بود از فرستنده های رادیو دمشق برای « برادران عرب‌سرزمین های دوردست » در امریکای جنوبی سخن گفت. مطالب اساسی این برنامه که کهن آنرا بتصدیق مأموران فنی رادیو با صدائی رساو بی لکنت و عیب‌اجرا میکرد، دعوت سوریهای مقیم کشورهای خارج به پشتیبانی و تبلیغ در راه حزب انقلابی بعث بود.

سخنرانیهای کهن در این برنامه دراسرائیل‌نیز بدقت شنیده میشد اما هیچگاه در طی ۱۲ برنامه‌ای که در طول سال ۱۹۶۳ اجرا شد پیامی از تل‌اویو برای استفاده ازعلائم قرار دادی که قبلاتعیین شده بود نرسید و این تنهافرستندهٔ مخفی کهن بود که بخصوص در سال ۱۹۶٤ موفق بانجام خدمات برجسته‌ای برای اسرائیل شد. بجاست در اینجا گفته شود که از هنگام بازگشت کهن یا تعبس به دمشق، از پائیز ۱۹۶۳ تا تابستان ۱۹۶٤، تمام فعالیت های وی پیرامون تحقیق در بارهٔ یک موضوع بسیار مهم و حیاتی برای کشورش بعنوان «طرح انحراف آبهای اردن» متمرکز میشد.

کهن پس از این بازگشت دستورهای متعدد و پی در پی در باره فرو-گذاشتن از سایر فعالیت هایش در دمشق و پرداختن به این مسأله حیاتی دریافت داشت و موفق شد که طی یکسال به سه پاسخ اساسی تل‌اویو در این زمینه‌پاسخ دقیق بدهد.

این سه پرسش عبارت بود از: ماهیت اصلی طرح سوری انحراف آبهای اردن - هنگام اجرای این طرح و چگونگی اجرای آن. در اسرائیل میدانستند که سوریه طرح انحراف آبهای اردن را پس از اخذ تصمیمات لازم در کنفرانس‌سران‌ممالک عربی در سال ۱۹۶٤ بمورد اجرا خواهد گذارد. اسرائیل در عین حال، در ایــن زمان می توانست اجرای طرح جاری کردن آب دریاچه طبریه را که از رود خانه اردن سیراب میشد، با تلمبه و پمپ به ده ها کیلو متر از نهرهای روباز انجام - داده باشد و بنابراین لازم بود دقیقاً از چگونگی عملیات سوریه برای انحراف‌آب اردن که نتیجه آن عدم توفیق درطرح آبیاری اسرائیل بود اطلاع حاصل کند. سرهنگ حاطوم و الی در این زمینه بیشک مطمئن ترین منبع اطلاعاتی تعبس بودند. ایندو نظامی، نکات اساسی طرح سوریها را دراختیار جاسوس گذاردند و روشن شد که بموجب طرح سوریها نهری در «فلات‌جولان» آب رود خانه‌بانیاس را که یکی از شاخه های اصلی رود اردن است منحرف خواهد کرد و آب ایــن مسیر که سالانه صد میلیون متر مکعب است در رود خانه جاربوك که در اردن قرار دارد، بجریان خواهد افتاد. خطر اجرای این طرح که تل‌اویو آن را یک طرح شیطانی‌میدانست برای‌اسرائیل آن‌بود که این‌کشوررا ازآب محروم میکرد و این چیزی نبود که کهن از دریافت و وقوف برآن خوشحال شود. او برای‌آشنائی بیشتر با این طرح به دو تن دیگر ازمجریان این طرح که در دمشق بودند و با کهن آشنائی داشتند مراجعه کرد. یکی از ایندو یک مهندس لبنانی بود که مسئولیت ساختمان نهر اصلی را بر عهده داشت. کهن در میهمانی شامی که بهمراه سرهنگ حاطوم در یک هتل مشهور دمشق در آن شرکت کرده بودبااین

شخص آشنا شد . حاطوم خود مأمور حفاظت نظامی این نهر شده بود . بهرحال مهندس لبنانی که «میشل صعب» نام داشت آن شب جزئیات نقشه این نهررا که بطول هفتاد کیلومتر در فلات جولان حفر میشد برای کهن توضیح داد و در جریان همین صحبت بود که سرهنگ حاطوم جمله معروفی گفت که بوسیله تعبس به تل‌اویو مخابره گردید . جمله مذکور که خشونت طرح سوریها را در مـــورد انحراف آبهای اردن بخوبی میرسانید این بود : «آنچه سوریه با اردن با آبهای تغییر مسیر داده شده می‌کنند مهم نیست ، اصل کار این است که ما اسرائیلیها را از این آبها محروم کنیم » .

اما شخص دیگری که در جریان کشف طرح سوریها برای کهن بسیار مفید واقع شد ، یک مقاطعه کارسعودی بنام « محمدبن لادن » بود که میبایست بولدوزرهای ساخت آمریکای او ، کانال انحراف آبرا حفر کند . تعبس نه فقط مطالبی راکه در مورد انحراف آبهای اردن نمیدانست و سرهنگ حاطوم یا میشل صعب نتوانسته بودند در آن باره اطلاعاتی باو بدهند ازاین شخص پرسید ، بلکه موضوع بسیار مهم دیگری را نیز از طریق او دریافت و به تل‌اویو اطلاع داد : «شرکت مقاطعه کار یوگسلاوی بنام **Erero-projekt** از طرف دولت سوریه برای سرپرستی اجرای قسمتی از طرح انحراف آبهای اردن استخدام شده است » .

کهن ضمن ارسال تدریجی این اطلاعات به تل‌اویو ، موفق شد طرح کامـــل سوریها را در این زمینه نیز بدست آورد که شامل کروکی کانال بانیاس ـ جارموک ، مدت ۱۸ ماهه پیش بینی شده برای اجرای طرح ، نصب یک ایستگاه پمپ قوی برای رساندن آب رود خانه بانیاس به ۳۵۰ متر بالاتر در کانال و سایر جزئیات قضیه بود .

ارسال این اطلاعات به تل‌اویو ، اسرائیل را بحال آماده باش در آورد و این دولت تصمیم گرفت که با تمام قوا از اجرای برنامه انحراف آبهای اردن ـ جلوگیری کند . اطلاعات کهن در تل‌اویو ، هم بوسیله دولت و هم از طرف ارتش مورد استفاده قرار گرفت و بخصوص ارتش از هر فرصت و وسیله مناسبی برای ـ جلوگیری از اجرای طرح سوریها استفاده کرد .

مساله دیگری که در این اوقات موجبات نگرانی اسرائیل را فراهم آورد و دوسال بعد از مرگ غم انگیز الی کهن یکی از دلایل غیر مستقیم وقوع جنگ اعراب و اسرائیل در ۱۹۶۷ شد ایجاد تشکیلات کماندوهای تروریست فلسطین بود که کهن بعنوان نخستین فرد از تشکیل چنین نیروئی تل اویو را آگاه کرد . این تشکیلات که بعد ها «الفتح» نامیده شد زیر نظر رئیس قسمت اطلاعات نظامی ارتش سوریه (احمد سویدانی) که در ۱۹۶۷ نیز ریاست ستاد ارتش ـ

سوریه را بر عهده داشت تشکیل شد و شامل تعداد قابل ملاحظه‌ای از خرابکار و جنگجو بود که مأموریت داشتند در خاک اسرائیل دست بتخریب و تجاوز بزنند . این برنامه نیز بطور غیر مستقیم با مساله آب و آبیاری رابطه داشت و قصد اصلی دمشق ازتشکیل این گروه آن بود که در خاک اسرائیل بتخریب ایستگاههای پمپ آب و کانالهای آبیاری بپردازد .

کهن در طی سال ۱۹۶۴ اطلاع حاصل کرد که ده دوازده سازمان فلسطینی که مرکز آنها دمشق است مشغول استخدام نفراتی از اهالی فلسطین ، سوریه و اردن می باشند و ستاد ارتش سوریه بعدها تصمیم گرفت که با کمک این نفرات که تعدادی ازآنان تعلیمات نظامی و چریکی را در الجزایر فراگرفته بودند ، دو واحد کماندو برگزیده بوجود آورد . این کار انجام شد و این گروه در اردوی قنیطره در ۵۰ کیلومتری مرز اسرائیل بطور دائم مستقر شدند . عکس العمل ارتش اسرائیل در برابر این اقدام بسیار فوری بود ، بدین نحو که یک وضع تقریباً آماده باش در طول کانال آبیاری خود بوجود آورد و نظارت بر تمام تأسیسات فنی اطراف کانالهای آبیاری را دو برابر ساخت . نتیجه این تدارک و پیش بینی بسیار درخشان بود زیرا با وجود بارها اقدام علیه شبکه آبیاری اسرائیل ، خرابکاران الفتح حتی یکبار موفق نشدند مسافت زیادی وارد خاک اسرائیل شوند و همچنین هرگز ـ نتوانستند خرابکاری مهمی که مانع از جریان آب از دریاچه طبریه به صحرای نگو شود ، انجام دهند .

در مورد حصول این توفیق باید گفت که بی احتیاطی خارج از حـــد سرهنگ حاطوم دریکی از مکالماتش با تعبس دریکی از روزهای ماه مارس ۱۹۶۴ بسیار مؤثر بود . در این روز که حاطوم طرح کانالهای اسرائیلی را بدوست ـ نزدیکش تعبس نشان میداد ، نقطه‌ای را که قرار بود در یکی از شبهای نزدیک منفجر شود مشخص کرد و بدیهی است که جاسوس بلافاصله تل‌اویو را از خطر آگاه کرد و آن انفجار هرگز صورت نگرفت .

در سال ۱۹۶۴ ، الی کهن در سه نوبت ، وسعت و چگونگی استحکامات فوق العاده ارتش سوریه در طول مرز مشترک با اسرائیل را که لاینقطع درفلات روبروی دریاچه طبریه بنا میشد ، مشاهده کرد . او در فاصله فوریه و اکتبر ۶۴ سه بار همراه معزی ظاهرالدین افسر احتیاط ارتش سوریه این ارتفاعات را زیر پا گذاشت و از نزدیک به نظاره کارهای عظیمی که این منطقه را به یک دژنفوذ ناپذیر تبدیل کرده بود ، پرداخت . کهن هر بار متوجه این مساله شد که این عملیات را متخصصان و کارشناسان شوروی که بتدریج از ۱۹۶۳ به سوریه اعزام میشدند انجام میدهند . او همچنین در این مدت سایر پست های نظامی را که در

منطقه جنوبی «الحما» قرار داشت باز دید کرد و یک شب تمام در این منطقه در مقر افسران بسر برد . یکبار نیز موفق شد از فرماندهی مرکزی قنیطره دیدن کند و در اینجا با طرحهای نظامی و سوق الجیشی بسیار مهمی آشنا شد که برای تل‌اویو وقوف برآنها اهمیت حیاتی داشت . در این زمینه کافی است با توجه به اطلاعاتی که کهن از فوریه تا اکتبر ١٩٦٤ به تل‌اویو مخابره کرده و در پرونده مخصوص او ضبط شده است بموارد زیر اشاره شود .

- شرح جزئیات آشیانه های بتونی برای پوشش توپهای ساخت شوروی با برد متجاوز از ٢٤ کیلومتر .

- شرح جزئیات و نقشه سنگرهای عمیق برای پوشش حرکت زره پوشها و تانکها (که بدست خود کهن رسم شده) .

- اطلاعات دست اول مربوط به تحویل ٢٠٠ تانک ساخت شوروی از نوع (ت ٥٤) که مقصد نهائی آنها جبهه اسرائیل است .

- طرح نظامی سوریه برای زمان بروز جنگ که در آن چگونگی رخنهٔ زره پوشها و تانکهای سوری بخاك اسرائیل ار ارتفاعات جلیله بمنظور قطع ارتباط این منطقه با سایر مناطق توضیح شده .

- وبالاخره نخستین عکسها ازشکاریهای «میگ ٢١»شوروی که طی‌سال، تحویل سوریه شده و تا آن زمان آرشیو اطلاعات اسرائیل از آن تهی بود .

بدیهی است در تهیه این اطلاعات سرهنگ دلی و سرهنگ حاطوم ونیز معزی ظاهرالدین افسر سوری کمک های بسیار مؤثری برای کهن بودند اما در این زمینه افسران دیگر وزارت دفاع سوریه و دوستان کهن در مقامات‌مدیرمحزب بعث هم کمک های شایانی میکردند . در واقع برای‌تکمیل این‌پرونده اطلاعاتی از همه این منابع استفاده میشد و بسیاری از این اطلاعات و اسناد و مدارك پس از اختفا در کشو میز های شطرنج و تخته نرد که کالای تجاری تعبس بود از طریق مونیخ راه تل اویو را پیش میگرفت .

بهتر است در باره کسانی که در این اوقات ندانسته و بطور غیرارادی کمک‌های ناچیزی به الی کهن کردندوهنوز پاره‌ای از آنان‌در میان رهبران‌حزب بعث قرار دارند سکوت کنیم، اما بایدگفت احمدسویدانی رئیس اطلاعات ارتش سوریه در آن زمان و رئیس ستاد ارتش سوریه در زمان نکارش کتاب ، یکی از منابع سورژ Sorgeجاسوس اسرائیلی بوده است .

در نوامبر سال ١٩٦٤ الی کهن برای آخرین بار از اسرائیل دیدن کرد واین دیدار بسبب واقعه‌ای بود که جاسوس را غرق درشادی کرده‌بود . همسر او نادیا وضع حمل کرده و پسری را که کهن این همه انتظارش را داشت بدنیا

آورده بود . اسم نوزاد را «شائول» گذاشت و تاحد جنون خوشحال و سرمست، قصد کرد که تمام دوستان سرویسهای مخفی را برای جشن‌ختنه‌سوران فرزندش دعوت کند . اما باو گوشزد کردند که این کار عملی نیست و چنین اجتماعی بیشک در بخش کوچک بیت ـ یام نظر همه را بجانب نمایندهٔ ساکت و آرام شرکت صادرات و واردات که در «نقطه‌ای خارج از مرکز » فعالیت‌میکرده، جلب خواهد کرد .

کهن مدت سه هفته برای اقامت در اسرائیل مرخصی گرفت و پس از تهیه گزارش‌جامعی از خلاصه پیامهای خود مانند دفعات قبلی، و ساعت ها گفتگو با مربی خود درویش ، با همسرش نادیا برای گذراندن‌تعطیلات به هتل مجللی در شراره رفت که بوسیله بارون روچیلد ساخته شده است . مسافرانی که در این هتل اقامت داشتند واسرائیلی‌هائی که هر با مداد برای‌بازی بزمین گلف‌میآمدندو نیز صاحب رستوران زیبای ستراتون در کناردریا، ازشخصیت واقعی این‌جوان‌خوش اندامی که چشمان گیرائی داشت و هرروز بازو در بازوی همسرش، ساعت‌هادر کنار دریا بگردش می پرداخت آگاه نبودند. دراین اوقات‌تنها یک نفر نسبت به شخصیت واقعی کهن مشکوك شد واو برادرش افرائیم بود .

او مدتها پس از مرگ کهن حکایت کرد که :« کهن این‌بارهم‌مانند تمام مواقعی که به تل اویو باز میگشت ، برای همه سوقات وارمغان‌هائی آورد ، سهم من ایندفعه یک جفت کفش بود اما وقتی آنها را بپا میکردم متوجه شدم که نمره کفش باارقام عربی نوشته است‌واین‌ارقام را با تلاش زیادپاك کرده‌اند. این موضوع را به کهن گفته و پرسیدم چگونه کفشهائی را که خودش از اروپا خریداری کرده با ارقام عربی نمره زده‌اند . واو که نمی توانست ناراحتی خودرا ازاین جهت مخفی دارد پاسخ داد که سرراه از ترکیه عبور کرده و این کفشها را از آنجا خریداری کرده است . اما من با اینکه چیزی باونگفتم میدانستم که اظهاراتش صحیح نیست زیرا مدتها پیش از آن دیگر در ترکیه ارقام‌و حروف عربی ترك شده بود »

نادیا همسر و تمام اعضای خانواده الی کهن ، این باربر عکس دفعات پیشین مشاهده میکردند که الی عصبانی، خسته وناراحت‌بنظرمیرسد و به هیچوجه عجله‌ای نیز برای بازگشت به خارج از اسرائیل نشان نمیدهد . یک‌شب در شراره الی به همسرش گفت :«از زندگی دور از تو و بچه ها خسته شده‌ام . من یکبار دیگر از اسرائیل خارج میشوم اما پس از بازگشت دیگر نخواهم رفت » .

الی کهن‌نمیدانست که دیگر با سرائیل باز نخواهد گشت .

مرکز سرویسهای مخفی در اسرائیل این بار مسأله دیگری را نیز می

بایست برای الی کهن حل کند زیرا شیخ مجدالعرض دوست کهن در دمشق که از نخستین برخورد با کهن تا سه سال پس از آن در راه استحکام دوستی و صمیمیت با این جوان گام برداشته بود، تصمیم داشت که دوست جوانش را وادار بازدواج کند . او به تعبس گفته بود :

«تجرد گناه است ، تو بقدر کافی غنی هستی ، یک خانه راحت داری وضع زندگی اجتماعیت خوب است ، علاوه بر آن اینک تو دیگر یک سوری واقعی شده‌ای ، تو باید ازدواج کنی » .

شیخ باین حرفها اکتفا نکرده یکروز در تابستان ۱۹۶۴ دوست خود « ابومحمود» را که مالک محترمی بود به تعبس معرفی کرد. این شخص دختر ۱۹ ساله‌ای بنام یاسمین داشت که ازدواج با فردی چون کمال امین تعبس را از خدا میخواست .

کهن با پیش آمدن این وضع ناچار شد تاحدی وارد ماجرا شود . او چندین بار با پدردختر ملاقات کرد و یکبار نیز آنان را برای گذراندن تعطیلات آخر هفته به بیروت برد اما ادامه این بازی امکان نداشت واتخاذ تصمیم قاطعی ضروری بنظر میرسید زیرا پدر دختر و بخصوص شیخ مجدالعرض اجازه ادامه این نوع معاشرتها را نمیدادند .

الی کهن موضوع را به رؤسای خود گزارش کرد و از آنان مصلحت خواست و نیز اتفاقی را که قبل از حرکتش از دمشق به اسرائیل روی‌داده بود بر ایشان نقل کرد : « ابو محمود که یک قسمت از زمین هایش بوسیله دولت ضبط شده به کهن وعده کرده بود که اگر بتواند با کمک دوستانش در وزارت اصلاحات ارضی این زمین ها را باز گرداند، مبلغ ده هزار دلار دریافت خواهد کرد.» پاسخ تعبس باین پیشنهاد بیشتر جنبه یک سخنرانی میهنی داشته و باین نحو خلاصه میشده که : من یک عضو وفادار حزب انقلابی بعث هستم و انجام پیشنهاد شما برایم مقدور نیست . این پاسخ موجب شده است که ابومحمود بیش از پیش به تعبس علاقمند شده و در دادن دخترش بوی اصرار زیادتری ورزد .

رؤسای الی کهن داستان «احساساتی» مأمور خود را با ناراحتی وسکوت گوش کردند. این نخستین بار نبود که خود را در برابر یک مسأله وجدانی می دیدند. مسأله این بود که آیا جاسوس را باید تشویق کرد تا با زنی که دوستش ندارد ازدواج کند تا وضع خودرا در کشور دشمن مستحکمتر سازد ؟ آیا باید باردیگر خوشبختی وسعادت خصوصی یک جاسوس را در راه کشور فدا کرد؟ در حالیکه کهن که اخیرا صاحب سومین فرزند خود شده، عمیقاً زن و فرزندانش را دوست میدارد.

در این زمینه به کهن توصیه شد که از گرفتن تصمیم جدی خودداری

کند و درویش بوی گفت :« کاررا بامروز و فردا برگزار کن، پاسخ قطعی نده واز گفتن صریح آری یا نه خود داری کن ... »

درویش توصیه دیگری نیز به الی کهن کرد که وی به رد آن پرداخت . درویش بوی گفته بود که برای پیشرفت کارهایش یک اتومبیل خریداری کند، اما کهن پاسخ داده بود که در دمشق اکثر پیاده راه میروند و داشتن اتومبیل برای او ضروری نیست . سرانجام قرار شده بود که این کار انجام گیرد و کهن یک اتومبیل کوچک« فولکس واگن » به بهای ۷۰۰ دلاربخرد . کهن هنگام عزیمت از اسرائیل این مبلغ را بهمراه برد اماهرگز فرصت خریدن اتومبیل را نیافت .

در آخرین روزماه دسامبر ۱۹۶۴ نادیا کارت پستالی راکه شوهرش از بروکسل ارسال داشته بود دریافت کرد .

در اوایل ژانویه ۱۹۶۵ نیز کارت تبریک سال نو از ایتالیا رسید و این دو، آخرین پیامهای مستقیمی بود که نادیا قبل از پیام آخرین که الی کهن ساعتی قبل از مرگ بعنوان او نوشت ، از همسرش دریافت میداشت.

۲۰

بازداشت

ساعت ۸ بامداد یک پنجشنبه در اواسط ماه ژانویه ۱۹۶۵، الی کهن مخابره به جانب تل‌اویو را پایان داد. شب قبل از آن هنگام صرف شام با سرهنگ سلیم حاطوم اطلاع یافته بود که پرزیدنت الحافظ برای مذاکره پیرامون وحدت سازمان جمعیت‌های فلسطین، کمیسیونی از مسئولان « رکن ۲ » سوریه تشکیل داده است.

حاطوم گفته بود که حافظ معتقد است باید یک تیپ از کماندوهای فلسطین تشکیل شود تا زیر نظر و فرماندهی سوریه در خاک اسرائیل به عملیات خرابکاری پردازد ودر این زمینه با اشاره به جنگ الجزایر پیشنهاد کرده بود که جنگ علیه اسرائیل بشکل جنگ « عمومی » مردم فلسطین برای فتح سرزمین های از دست رفته در آید.

الی کهن یا تعبس، جاسوسی که از اسرائیل آمده بود وقتی در ساعت ۸ مخابره خودرا بپایان رسانید، روی تختخواب نشست وپس از روشن کردن رادیو منتظر تعلیمات تل‌اویو شد که معمولا همواره پس از این مخابره‌ها برای او فرستاده میشد. دستگاه کوچک فرستنده‌اش که هرشب و هرروز آن را برای استفاده از مخفی گاهش خارج میکرد پهلوی او روی رختخواب قرارداشت، اینک می‌بایست صدای تق تق قرار دادی از راه یوشنیده شود وتل اویو روی خط قرار گرفته پیام رؤسای او را از طریق رادیو بگوش جاسوس برساند ولی بجای این ضربات ملایم

قرار دادی، صدای ضربه سختی که به درآپارتمان خورد، توجه او را بخود جلب کرد و بی آنکه کهن فرصت عکس العملی داشته باشد درآپارتمان از جا کنده شده بداخل منزل افتاد. کهن از جای پرید و با نگاهداشتن دست‌در مقابل خود خواست از وارد شدن آسیبی به دستگاه فرستنده‌اش خودداری کند. هفت مرد مسلح در حالیکه هفت تیرهای خود را بسمت او گرفته بودند وارد آپارتمان شدند و به الی دستور دادند که دستانش را بالانگه دارد. این‌عده لباس شخصی بتن داشتند والی نمیدانست که علاوه بر آنان چندین گروه از اعضای سرویسهای مخفی سوریه نیز خانه اورا تحت محاصره گرفته‌اند. دراین هنگام مرد تنومندی اطرافیان جاسوس را کنار زد. کهن این شخص‌راکه‌بر خلاف دیگران لباس ارتش سوریه پوشیده بود شناخت. اوسرهنگ‌احمدسویدانی رئیس مرکز اطلاعات و ضد جاسوسی سوریه بود.

سرهنگ جوان با صدائی که‌نمی‌توانست پیروزی‌و درعین حال‌خشم گوینده را مخفی کند فریاد زد:

« عاقبت دست درانبان گرفتار شدی، جاسوس » کهن خیلی ملایم گفت: « دخیلکم » (ازشما خواهش میکنم).

سرهنگ به تندی جواب داد:« این داستان بقدرکافی طول کشیده. بس کن. نام حقیقی تو چیست ؟.» کهن بازهم آرام گفت:« کمال امین تعبس مهاجر آرژانتینی.» سویدانی با دندانهای بهم فشرده اظهارداشت: «بسیارخوب خدمت شما خواهم رسید و شما حرف خواهید زد.»

الی که افراد مسلح احاطه‌اش کرده بودند دیگر سخنی نگفت چه میدانست که دیگر همه چیز از دست رفته است. رئیس ضدجاسوسی سوریه روی تختخواب خم شد و با نظر یک کارشناس واهل فن به دستگاه فرستنده‌ای که اینک‌خاموش بود نگاه کرد و گفت: « بسیار جالب‌است، آیا پیامهای این فرستنده درتل‌اویو شنیده میشود؟اقرارکن آیا برای اسرائیل کارمیکنی؟ »

کهن پاسخی نداد. اودر حالت سویدانی تشخیص داد با آنکه‌وی‌یک کارشناس امور ضد جاسوسی‌است اماتا کنون‌دستگاه فرستنده‌ای‌از این‌نوع را ندیده است.

سرهنگ سویدانی مدتی بعد در مصاحبه با یک مجله لبنانی بنام « الأسبوع العربی» اعلام کرد: « من ازساده لوحی برخی از سوریها که فریب داستانهای الی کهن را خوردند تعجب میکنم، اینان صمیمانه باور داشتند که وی کالای تجاری آنها را باروپا خواهد فرستاد و متقاعد شده بودند کهشعبه مؤسسه صادرات وواردات کهن دردمشق یکی از سودمندترین وپر کارترین

مؤسسات سوری خواهد شد. همه تصور میکردند که کهن حسابهای نامحدودی در بانکهای سویس و بلژیک دارد و بازهمه این گروه با خوشحالی هدایای گرانقیمت جاسوس اسرائیلی را که دراذای اطلاعات کسب شده بآنان میداد، می پذیرفتند»

سویدانی در همین مصاحبه اظهار داشت: «من شخصا از الی کهن بازجوئی کردم وپس از خواندن‌صورت افرادی که‌به آپارتمان‌اورفت‌وآمد‌میکردند بتمام آنان مشکوك شدم اما متاسفانه این اطلاعات خیلی دیر بدست من رسید،

اکثریت افرادی که‌با‌کهن رابطه داشتند دارای‌مشاغل‌ومسئولیت‌های حساس‌ومهمی در کارهای سیاسی، اقتصادی ونظامی سوریه بودند. بخصوص ماجرای یکی ازاین افراد که نمی‌توانم نامش را فاش کنم موجب‌هیجان‌من شد زیرا او بعلت روابط وسیعش در محافل متنفذ دمشق، بسیار مشهور وسرشناس است.»

معلوم نیست احمد سویدانی در این قسمت از اظهارات خویش درباره چه کسی سخن میگفت. از سرهنگ حاطوم، از ستوان معزی ظاهرالدین یااز کس دیگری غیرازاین دو، سویدانی توضیح نمیدهد.

دنباله اظهارات سرهنگ احمد سویدانی در مصاحبه با مجله الاسبوع-العربی باین شرح است: «تحقیقات از کهن فقط در باره این شخص نیست‌مادرباره همه اشخاصی که نزد کهن میرفتند دست به تحقیق و پرسش زدیم و از همان ابتدا دراین مورد با مشکلات فراوانی مواجه گشتیم، زیرا هر عمل کهن با احتیاطهای فراوان همراه بوده و حتی آپارتمان خودرا شخصا تمیز کرده، رخت‌هایش را خود شسته و شیشه‌های پنجره‌هایش را رأسا پاك میکرده است.

ما همچنین کشف کردیم که‌اوهرگز با یک شکل‌ومشخصات‌درشب‌یاروزبا کسی ملاقات نمیکرده و هرگز تاشنیدن سه بار زنگ متوالی، در آپارتمانش را بروی کسی نمی‌گشوده است. پس از این تحقیقات ما منزل اورا وارسی کرده وآنتن فرستنده‌اش را در پشت‌بام یافتیم وسرانجام ساعت ورود به آپارتمان اورا ساعت ۸ بامداد تعیین کردیم تابتوانیم‌جاسوس را در رختخواب دستگیرسازیم. ما میخواستیم مانع از خود کشی او بوسیله سم یا سقوط از پنجره شویم. قرار بود سه نفر وارد اتاقش شوند و چهار می اورا در تختخوابش از هرگونه حرکتی باز-دارد و همه این عملیات نمی بایست از دو تا سه دقیقه بیشتر طول بکشد. هنگامیکه افراد من در آپارتمان کهن را شکستند، او بیدار و منتظر دریافت - پیامی از تل اویو بود. دستگاه فرستنده اش روی تختخواب پهلوی جاسوس قرار داشت و نزدیک آن مایک ورقه کاغذ پیدا کردیم که آخرین پیام کهن به‌تل-

اویو روی آن نوشته شده بود و در آن این عبارت بچشم میخورد: «اطلاعات‌بیشتری در این مورد خواهم داد ...». الی کهن مرتب بما اظهار میداشت که او یک مهاجر آرژانتینی است».

اظهارات سرهنگ احمد سویدانی درباره چگونگی بازداشت الی کهن، بدلایل حقیقی نادرست بنظر میرسد و مطابق معمول در این قبیل موارد رئیس - اطلاعات نظامی و ضد جاسوسی هرکشوری دلائل ویژه‌ای برای پرهیز از افشای حقیقت دارد. الی کهن علیرغم‌گفته های سویدانی بهیچوجه در نظر مقامات‌سوری مشکوك جلوه نکرده و حقایق خیلی ساده تر از این جنبه افسانه‌ای قضیه بود.

سویدانی دوسه روز پیش از دستگیری جاسوس اسرائیلی دلایل متقنی‌برای وجود یک دستگاه فرستنده مخفی درحوالی اقامتگاه کهن بدست آورده بود و فقط بهنگام‌ردگیری این‌فرستنده‌در محله‌مسکونی کهن‌بود که‌سویدانی و افراداوپی‌بردند این فرستنده در خانه کهن کار میکند و متعلق باوست.

بهرحال در این بامداد روز پنجشنبه وقتی افراد سویدانی خانه کهن را - محاصره کردند قصد داشتند جاسوس را هنگام انجام عملیات مخفی خـوددستگیر کنند.

در حالیکه سرهنگ سویدانی و معاونان او جاسوس‌را در اتاق خـوابش بحال خبر دار نگه داشته بودند افراد سویدانی آپارتمان اورا زیر و رو کردند و- بدین ترتیب دومین دستگاه فرستنده او نیز کشف‌شد. در این هنگام خوشحالی ناشی از دستگیری کهن در سرهنگ سویدانی از بین رفت و او با خشم جنون - آمیزی باین فکر فرو رفت که سرهنگ حاطوم و سرهنگ دلی چه اطلاعات‌ذیقیمتی در اختیار کهن گذارده اند و او ازطریق این دستگاههای‌فرستنده به تل اویو- فرستاده است. او با خشمی دیوانه وار مقابل کهن‌ایستاد و فریادزد: «سگ کثیف تو خواهی مرد، همه چیز را بگو، حقیقت را بگو. فرستنده‌های دیگر را کجا پنهان کرده ای؟ اسامی دیگر جاسوسهای صهیونیست در دمشق چیست؟».

کهن در حالیکه رنگش به کبودی گرائیده بود آرام جواب داد: «دو فرستنده برای من کاملا کفایت میکرد». در این لحظه یکی از افسران همکار سویدانی دو چیز تازه راکه در اتاق دیگر پیدا کرده بود نزد سویدانی آورد: یک گرد ازمواد منفجره که درلوله خمیر صابون (یاردلی) پنهان شده بود و ۳ کپسول بسیار کوچک که سم سیانور را در خود مخفی داشت.

سویدانی فریاد زد: «با این مادهٔ منفجره چه کار میخواستی بکنی؟ فکر میکردی فرصت خواهی داشت قبل از بازداشت خود کشی کنی؟ اطمینان‌داشته باش که ما زمان مرگ ترا تعیین خواهیم کرد».

آنگاه روی بوفه اتاق آخرین عکسهائی نیز که کهن قصد داشت آنها را باسرائیل بفرستد ، همراه چند دفتر چه چک و تمام مکاتبات کهن با سالینجر بدست افراد سویدانی افتاد و کهن در پاسخ اظهارات سویدانی گفت : «من با مادهٔ منفجره قصد خرابکاری در دمشق را نداشتم . اگر شما مرابااین‌سرعت‌دستگیر نمی‌کردید ، با این ماده فرستنده های خود را از میان میبردم و این حقیقت محض است » .

سویدانی که نزد خود متقاعد شده بود جاسوس را بهنگام عمل دستگیر کرده است تصور می‌کرد که با یک عرب تغییر نام داده روبروست که برای سرویس های مخفی اسرائیل کار میکند . او بسیار از مرحله پرت بودو نمیدانست که با یک اسرائیلی واقعی طرف است . فکری در این لحظه به ذهن سرهنگ سویدانی رسید و آن این بود که کهن را وادار کنند چند پیام را که سرهنگ دیکته می‌کند به تل اویو مخابره کند .

اینک آپارتمان کهن به یک میدان جنگ شباهت داشت زیرا نفرات سویدانی تمام مبلها و لباسهای موجود را درجستجوی مدارک دیگری مربوط به‌فعالیت های کهن زیر و رو و پاره پاره کرده بودند . آنها در آغاز میخواستند بدانند کهن همدستانی نیز داشته است یا خیر.

سه روز و دوشب سویدانی و عده‌ای از نفرات او آپارتمان جاسوس را ترک نکردند . سرهنگ و معاون او ستوان دوم «عدنان نابران» از جاسوس بازپرسی میکردند و دیگران براین کار نظارت داشتند . در این دوره از باز جوئی کهن تحت شکنجه قرار نگرفت . در همان پنجشنبه نزدیک ساعت ۸ بعد از ظهر سویدانی درحالیکه با اسلحه کهن را تهدید میکرد ویرا واداشت تا پیامی را که دیکته می‌کند به رمز تبدیل کرده به تل اویو مخابره کند .

پیام که لحن ملایمی داشت می گفت : « ارتش سوریه درحال آماده باش است» .

یک افسر اطلاعاتی که کارشناس وسایل و دستگاههای مخابراتی‌بود نزد کهن ایستاده و حرکات اورا زیر نظر داشت. شش تن از افرادسویدانی وخود او اسلحه بدست اورا احاطه کرده و هفت تیرهای خود را نزدیک گردن اوهدف گرفته‌بودند. الی تل‌اویورا صداکرد وپس ازچندلحظه تل‌اویوروی خط آمد و به وی پاسخ داد . دراین لحظه غم انگیز کهن‌میخواست تل‌اویو را ازگرفتاری‌خود بدست دشمن آگاه‌کند. درعین‌حال که علاماتی که باموج میفرستاد نزد خود مجسم کرد که این آخرین تماس او با کشورش و رؤسایش می باشد،تماسی که بی گفتگو می بایست روزی قطع شود و اینک اسلحه سویدانی که گردن اورا لمس

میکرد حاکی از فرا رسیدن لحظه قطع ارتباط بود .

کهن پیام را با سرعت معمولی مخابره کرد، سعی نداشت سوریها را فریب دهد ، او رمز را هم تغییر نداد،گو اینکه نمیدانست سوریها از آن آگاهند یا خیر ولی درعین حال موفق شد در کمال آرامش و بی آنکه محسوس باشد علامت مخصوصی را که برای سوریها قابل درک نبود لابلای پیام خود به تل اویو مخابره کند .

او میدانست که این علامت را در تل‌اویو بخوبی درك میکردند . این علامت که جز « تخفیف» خیلی سبک و مختصری درضربه‌های مخابراتی نبود جریان ماوقع را برای تل‌اویو فاش میکرد،درحالیکه زیاد با ضربات همیشگی او تفاوت نداشت .

بدین ترتیب کهن در پیامی که تحت نظارت سویدانی و همراهان او فرستاد با وجود وضع بسیار آشفته و غیر عادی که داشت توانست حقیقت جریان را برای رؤسایش بازگو کند و این تغییر صدای ضربه که قبل ازعزیمت کهن به دمشق بین او و رؤسایش بعنوان قرار دادی پیش بینی شده بود تل اویو را از دستگیری کهن بوسیله دشمن آگاه کرد .

شبی که این پیام به تل‌اویو رسید ، شب ماتم زائی بود ، به محض این که کارشناسان ، پیام کهن را دریافت داشتند و روی علامت مخصوص مخابره شده از جانب کهن انگشت نهادند هیئت رئیسه مرکز سرویسهای مخفی و نیز درویش مربی علاقمند الی کهن از آن آگاه شدند . نواری راکه ازمخابرات کهن ضبط شده بود چندین بار با صدای بلندگوش کردند و آشکارا معلوم شد که «ضربه‌های مخابراتی» وی این بار با ضربه های پیشین فرق دارد و آخرین پیام کهن بصراحت می‌گفت که : «من گرفتار شده‌ام» .

سویدانی از پیامی که با تهدید الی را مجبور به مخابره آن کرد راضی نبود وبامداد روز جمعه‌بار دیگر اورا ناگزیر از مخابره مجدد به‌تل‌اویونمود. اما جاسوس این بار جرأت بکاربردن علامت قرار دادی را نداشت ، گرچه این کارضرورتی هم نداشت زیرا با رسیدن پاسخ تل‌اویو کهن بی‌آنکه دیگران‌متوجه باشند دریافت که رؤسایش علامت شب گذشته او را فهمیده اند . اینک دیگر تل اویو بخوبی ازگرفتاری بهترین مأمورش در دمشق بدست سوریها آگاه‌بودزیرا پاسخ تل‌اویو به پیام کهن که بوسیله افراد سویدانی کشف‌شد از این قرار بود: «مخابره دیشب و امروز صبح تو درست شنیده نشد ، سعی کن پیامهای خود را تکرار کنی» . بدینوسیله مرکز سرویسهای مخفی اسرائیل بی‌آنکه آشکارا از گرفتاری کهن دم بزند باو فهمانید که متوجه قضایا شده است .

برعکس ، سویدانی که تصور میکرد اسرائیل از همه چیز بی خبر است و در واقع بنوعی دام افتاده می‌گفت که‌باید باین کار ادامه‌داد و بهمین جهت‌جمعه شب به کهن دستور داد هر دو پیام قبلی را که تل‌اویو بخوبی نشنیده است تکرار کند . کهن با روح افسرده و خسته‌ای این کار را کرد اما با استفاده از علائم قرار دادی بین خود و مرکز به تل اویو نهمانید که‌نباید بیک کلمه‌ازاین پیامها اعتماد کنند و او دستگیرشده است .

روز یکشنبه ۲٤ ژانویه ۱۹٦٥ کمی قبل از آنکه رادیو دمشق ، بدستور پرزیدنت حافظ با سروصدای فراوان ، دستگیری کمال امین تعبس‌جاسوس رااعلام کند ، آخرین پیام جاسوس به تل‌اویو رسید . این پیام که از طرف سویدانی دیکته شد و کهن آن را به رمز به تل اویو فرستاد چنین بود :

«به نخست وزیر لوی اشکول ، و به رئیس سرویسهای مخفی تل اویو - کمال امین تعبس و دوستان او در دمشق میهمان ما هستند . انتظار داریم همه افراد مانند آنان را نزد ما بفرستید . ما چگونگی سرنوشت اورا در آینده نزدیکی باطلاع شما خواهیم رسانید . سرویس ضد جاسوسی سوریه . پایان» .

دستگاه کوچک فرستنده الی کهن با فرستادن این پیام برای همیشه - خاموش شد .

درنقطه‌ای واقع در تل‌اویو این پیام غم انگیز را پس از کشف رمز ، نزد لوی اشکول‌نخست وزیر بردند واین کارتقریباً یکساعت قبل ازآنکه‌رادیو دمشق- رسماً خبر دستگیری جاسوس را اعلام دارد صورت‌گرفت . حالت غرور آمیزی که پیام سویدانی خطاب به لوی اشکول داشت در محافل رهبری دمشق پس از بازداشت کهن بچشم نمیخورد . ژنرال امین الحافظ ، سرهنگ حاطوم و سرهنگ دلی بمحض اینکه بطور محرمانه از باز داشت کمال امین تعبس آگاه شدند . حال منقلبی داشتند . آنان درآغاز این کار را یک شیرینکاری از - مخترعات سویدانی پنداشتند اما بزودی ناگزیر از پذیرفتن حقیقت شدند زیرا که تعبس اقرار کرد برای اسرائیل کار می کند . آنگاه سرهنگ حاطوم و سرهنگ دلی تصمیم گرفتند بنحوی از خویش دفاع کنند زیرا مراوده‌بسیار نزدیک‌جاسوس با آندو،موقع آنها را بخطر می انداخت و چه بسا منجر به سقوط حتمی آنان میشدو چون نظامی بودند میدانستند که بهترین دفاع ، با حمله صورت می‌گیرد .

از طرف دیگر پرزیدنت الحافظ تصمیم‌گرفت پیش از آنکه موج شایعات در دمشق بالا گیرد ، دستگیری کهن جاسوس را اعلام نماید. او همچنین دستور - داد که سرهنگ حاطوم و دلی را نزد هیئت بازرسانی که‌زیر نظر آجودان‌سرهنگ سویدانی فعالیت داشت بفرستند . این هئیت از صبح پنجشنبه به کارجاسوس -

رسیدگی میکرد و دو سرهنگ،یکشنبه شب برای انجام یکرشته تحقیقات از آنها وارد آپارتمان کهن شدند.در واقع آنان از این امر استقبال کردند زیرا بدینوسیله راهی برای جبران گذشته خود ورفع‌اتهام مراودات با جاسوس یافته بودند .

در ۲٤ ژانویه وقتی شب دامن سیاهش را بردمشق گسترد ، کهن را از آپارتمانش ، خیلی محرمانه زیر نظر یک گارد به پادگان تیپ ۷۰ زرهی سوریه در نزدیکی دمشق منتقل کردند و در یک سلول تاریک عاری از چراغ که به زندانیان نظامی اختصاص داشت محبوس ساختند . در حدود ساعت ده آن شب،پرزیدنت امین الحافظ همراه سویدانی وارد پادگان شد و در اتاق فرمانده پادگان الی کهن را باو معرفی کردند . جاسوس در برابر الحافظ که اورا از- بوئنوس - آیرس میشناخت و چند بار نیز در دمشق ویرا دیده بود خبردارایستاد و هویت اصلی خود را فاش کرد : «الی کهن سرباز ارتش اسرائیل در تل اویو».

چند هفته بعد از این ملاقات پرزیدنت الحافظ ماجرای دیدار جاسوس را به نماینده مجله «الاسبوع العربی» اینطورشرح داده بود : «من مدتی پس از- بازداشت الی کهن بوسیله‌سرویسهای مخفی‌سوریه،با او در زندان ملاقات کردم. ابتداء گمان میرفت که در واقع با یک‌عرب بنام کمال‌امین تعبس که‌درآرژانتین باستخدام سرویسهای جاسوسی اسرائیل در آمده و بدمشق عزیمت کرده است رو- برو هستم . اما وقتی در چشمان او خیره شدم تردیدی نسبت باین موضوع حس کردم و اتفاقاً شب‌بعد بمن گفتند که کمال امین تعبس کسی جز یک جاسوس اسرائیل بنام الی کهن نیست.پس از آن‌چند بار دیگر با کهن ملاقات داشتم . باو سیگار تعارف کردم رد کرد ، مشروب هم نمی آشامید . خود را بخوبی کنترل- میکرد و رفتار او در این ساعات سخت شجاعانه و حاکی از خود داری بود » .

هنگامیکه پرزیدنت الحافظ از «ساعات سخت» کهن سخن می‌گفت بخوبی میدانست که درباره چه چیزی صحبت می کند ، در واقع از روز ورود کهن به پادگان نظامی تیپ ۷۰ زرهی سوریه،او مدت چهار هفته بدون وقفه تحت- شکنجه بود . اورا پیوسته تحت شکنجه های سخت و جهنمی قرار میدادند . از- قسمت‌های بسیار حساس تناسلی و سوراخهای بینی او الکترود گذراندند ، ناخن- هایش را یکی پس از دیگری کشیدند و با حمام مخصوص شکنجه که نازیها آن را اختراع کرده بودند عذابش دادند و بدین ترتیب الحافظ در- مصاحبه خویش راست میگفت که کهن در «ساعات سخت » شجاع و خوددار بود زیرا با تمام این شکنجه ها سوریها نتوانستند بدلخواه خود اوراخرد و نابود سازند .

زمامداران دمشق برای بهره برداری از دستگیری جاسوس اسرائیل هر- کاری که توانستند کردند . آنان می کوشیدند هوشیاری و زیرکی خود را برخ

سایر کشورهای عرب بکشند و حال آنکه در واقع آنان مدت سه سال کاملا از وجود جاسوس که در خاک آنان با موفقیت بسود اسرائیل فعالیت میکرد بی‌خبر بودند. دمشق بدنبال بازداشت کهن و برای بهره برداری از این زمینه‌دست بیک سلسله بازداشت نیز زد و عده ای را باتهام سراوده‌با کهن دستگیر ساخت که گناه آنان مخالفت با رژیم بعث بود نه داشتن رابطه با جاسوس اسرائیل. در عرض یک‌هفته پس از دستگیری کهن پانصد تن از افراد مقیم دمشق بازداشت و زندانی شدند. در میان این عده ۱۷ زن از جمله کارمندان رادیو تلویزیون ، یک میهماندار شرکت هواپیمائی سوریه ، چند منشی وزارتخانه و چند نفر از سرشناسان دمشق بچشم میخورد.

بدین ترتیب بود که شیخ مجد العرض ، معزی ظاهرالدین و ژرژسیف‌دستگیرشدند و بزندان افتادند. حاطوم و دلی نیز شخصاً عجله‌داشتند که تا شایعات در باره عیاشی های آپارتمان کهن همه جا را فرا نگرفته آنان را بازداشت کنند. بطور کلی دمشق در ماه فوریه ۱۹۶۵ بازار گرم شایعات عجیب و غریب بود. داستان جنون آور و باور نکردنی جاسوس اسرائیل که موفق شده بود در عالیترین محافل حزب بعث رخنه کند، دهان بدهان می‌گشت و در عین حال بسیاری بهنگام نقل این‌داستان از جاسوس اسرائیل با لحنی که تحسین و تمجید بیشتر در آن شنیده میشدبا عنوان «شیطان یهودی» نام‌میبردند. قلمفرسائی روزنامه های دمشق نیز که از واقعه‌بازداشت کهن باعنوان «پیروزی‌خارق العاده سرویسهای‌ضد جاسوسی سوریه ، و«بازداشت مهمترین جاسوس اسرائیل که‌نظیر او در هیچیک از ممالک عرب دیده نشده»یاد میکردند گوئی نفتی‌بود که برآتش هیجان‌عمومی‌پاشیده میشد. مطبوعات‌بیروت پارا از این‌هم فراتر گذاشته بودندو روزنامه «الحیات»با تیترهای بزرگ به جریان دستگیری و محاکمه کهن رنگ بسیار مهیجی میزد. این روزنامه می‌نوشت« آنچه دمشق‌در بامداد تصمیم‌میگرفت عصر بوسیله کهن به تل اویو مخابره میشد»ویا « پیروزی کهن‌فی‌الواقع‌شگفت انگیز است» و باز « کهن تازوزبازداشتش خدمات پر ارزشی برای سرویسهای امنیتی کشور خود انجام داد».

درجریان همین وقایع،شکنجه کهن در زندان نزدیک دمشق‌همچنان ادامه‌داشت. ازاو ساعتهای متمادی در باره زندگی ، گذشته،ورؤسایش‌درتل‌اویو سئوال میکردند. تحقیق کنندگان باتمام کوشش خود هرگزاطمینان‌حاصل نکردند که آیا کهن به تنهائی در دمشق کار میکرده و یادستیارانی نیز داشته‌است ولی آنان از مطلبی در جریان باز جوئی‌های خود مطلع شدند که هیچیک از مطبوعات دمشق و بیروت جرات انتشار آن را نداشت وآن این بود که‌شناختن

کهن بهیچوجه به لیاقت ودقت سرویسهای‌ضدجاسوسی‌سوریه‌وسرهنگ سویدانی بستگی نداشته واین کشف تقریبا یک کار اتفاقی بوده است.

واما الی چگونه شناخته شد ؟

باعتقاد کارشناسان اسرائیلی که در باره این مطلب مطالعه وبررسی کرده‌اند فکر نوعی خیانت نسبت به کهن کاملا بیمورد است زیرا کمال امین تعبس یا الی کهن بهیچوجه همدست و شریکی در دمشق نداشته وهمانطور که قبلا مطلع شدیم از وجود عده‌ای از افراد سوری وبخصوص برجستگان رژیم وافسران ستاد ارتش سوریه برای کسب‌اطلاعات استفاده میکرده است. ازاین عده نیز هیچیک باین امر مشکوك نشده بود که ممکن است‌تعبس به‌سوداسرائیل جاسوسی کند،یا اینکه خود اسرائیلی باشد.

بنظر این کارشناسان همچنین این فکر را که کهن شخصا از اسرار مخوف خود نزد کسی پرده بر داشته واز این راه با صطلاح لو رفته است بایداز ذهن بدور کرد. زیرااوطبعا خوددار و وفادار بکشور و وظیفه‌حساسش‌بود وجزیک نفر در باره ماهیت مأموریتش بکسی‌دیگر اظهاری نکرده بود. این یک نفر نیز نادیا همسر او بود که بدرستی نیز نمی دانست کهن دقیقابچه کاری سرگرم‌است ودر کجا کار میکند. بدین ترتیب باید قبول کرد که کهن تنها بر حسب یک اتفاق دستگیر شده و این اتفاق پس از بررسی‌های دقیق وعلمی‌باین شرح مشخص شده است:

مخابرات کهن که دوبار درطول شبانه روزانجام میشد هرچند که بسیار مخفیانه و باکمال دقت و احتیاط صورت میگرفت اما نمی توانست در فضای اطراف خانه‌اش بی‌تاثیر باشد. خانه کهن‌روبروی ستادارتش سوریه قرار داشت وگذشته از آن چند سفارتخانه و کنسولگری از جمله سفارت هند که تمام آنان از دستگاههای فرستنده و گیرنده استفاده میکردند در محله‌ای جای داشت که خانه کهن درآن بود. در بعضی از روزها بخصوص ایامی که هوا نامساعد بود مخابرات کهن در دستگاههای فرستنده و گیرنده سفارت هند ایجاد اختلال و مزاحمت میکرد. این موضوع باطلاع مقامات سوری‌میرسد. آنان تمام محله حتی خانه تعبس یا کهن را نیز تفتیش می کنند اما باز متوجه میشوند که این اخلال و مزاحمت بر طرف نشده است. در برابراین‌شگفتی‌مقامات‌ضد جاسوسی سوریه چنین نتیجه می گیرند که یک فرستنده مخفی در این محله قرار دارد اما وقتی ازیافتن‌آن باپژوهشهای‌خودشان‌نومید میشوندبه کارشناسان شوروی که از۲ سال پیش در دمشق بودند مراجعه می کنند. کارشناسان روس به ارتش‌سوریه توصیه می کنند که برای حل این‌مشکل از شوروی تقاضای تحویل یک اتومبیل

« رادگونی‌متری » که‌وسیله بسیارمجهزو پیشرفته‌ای است‌بنمایند. دراین اتومبیل یک مغزالکترونیک کار گذاردهشده که باکمک آنتن قوی خود، درعرض چند دقیقه، نوع مخابرات ومحل هر دستگاه‌فرستنده‌ای را در شعاع چند صد متری کشف میکند. اتومبیل مذکور از اوایل ژانویه ۱۹۶۵ در کوچه های‌دمشق بکار می‌پردازد. اینکه متخصصان شوروی یا سوریه آن را هدایت میکرده اند آشکار نیست ولی قدرمسلم کارشناسان روس از نزدیک در تعقیب این‌ماجرا بوده‌اند زیرامعلومات کارشناسان ضد جاسوسی‌سوریه‌برای استفاده از این‌دستگاه پیچیده که خیلی کم در کشورهای عربی از آن استفاده شده است، کافی‌نبود.

۲۱

اوبهترین فرد قابل تصور بود

نیویورك تایمز و روزنامه های تل‌اویو، نخستین منابعی بودند که پس از رسیدن خبر دستگیری الی کهن از دمشق، آن را اعلام کردند. با اینحال ـ روزنامه بزرگ امریکا و مطبوعات تل اویو، جز مطلب بسیارکوتاهی در این باره منتشر نکردند.

در تل اویو منابعی که در جریان بازداشت الی کهن بودند، ترجیح می‌دادند چیزی در این باره فاش نکنند و دیگران نیز که عادت کرده بودند بطور متوسط، هر ماه یکبار خبر دستگیری یك جاسوس اسرائیلی را از رادیو دمشق ـ بشنوند اهمیت زیادی باین مطلب ندادند.

روزنامه نیویورك تایمز در تاریخ ۲۶ ژانویه ۱۹۶۵، تقریباً یکهفته پس از توقیف الی کهن نوشت: «جاسوس اسرائیلی در سوریه شناخته شد. این‌جاسوس که بوسیله سرویسهای مخفی اسرائیل تحت تعلیم قرار گرفته‌و سپس به سوریه اعزام شده بود، هنگامیکه از امریکای جنوبی وارد سوریه میشد، خود را سوری وکمال امین تعبس معرفی کرد.

همراه این جاسوس یك دستگاه فرستنده، مقداری مواد منفجره و مقادیری ارز خارجی از جمله دلار امریکا کشف شده و همزمان با دستگیری او، افراد ـ دیگری نیز توقیف شده اند. دستگیر شدگان در یك دادگاه نظامی محاکمه خواهند شد و مجازات اعدام آنانرا تهدید می کند.»

به محض انتشار این خبر، لوی اشکول نخست وزیر اسرائیل، مدیران و

سر دبیران جراید یومیه محلی را در تل اویو گرد آورد و وضع دولت را درقبال این مسأله ، برای آنان تشریح کرده و اظهار امیدواری کرد که با کمک کشورهای دوست و شخصیت های بین‌المللی ، امکان نجات جان الی کهن فراهم آید . لوی اشکول گفت : «در ممالک متمدن،دیگر عادت‌اعدام‌جاسوسان‌از بین رفته و عوامل کسب اطلاعات را حتی در بدترین موارد فقط به حبس محکوم می کنند ، بااین‌حال ما آنچه در قوه داریم برای نجات کهن از اعدام تلاش و کوشش خواهیم کرد . »

در همین گفت و گو ، لوی اشکول از نمایندگان مطبوعات خواهش کرد که در این باره مطلب و خبری منتشر نکنند تا مقامات مسؤول بتوانند ، مخفیانه اقدامات لازم برای نجات جاسوس را بعمل آورند . ارباب جراید نیز پس از یک رشته سؤالات مختلف در بارهٔ کهن ، و فعالیت های او به نخست وزیر قول دادند که تا دستور ثانوی از انتشار هرگونه مطلبی که برای پیشرفت اقدامات جاری ، زیان آور باشد ، خود داری کنند .

بدنبال این گفت و گو بود که در سراسر جهان ، یک ماشین عظیم و دقیق از راه سیاست و دیپلماسی برای نجات جان الی کهن بکار افتاد . تمام سفارتخانه‌های اسرائیل در کشورهای خارجی بحال آماده باش در آمدند و دیپلماتها و فرستاده‌های ویژهٔ وزارت امور خارجه و وزارت دفاع و شخصیت های غیر دولتی بملاقات دوستان با نفوذ خویش در ممالک خارج شتافتند ، تا از طریق تهییج افکار عمومی ، به دولت سوریه در مورد محاکمه و اعدام کهن اعلام خطر کرده باشند .

دو ماه بعد ، وقتی محاکمه بپایان رسید و معلوم شد که با وجود تمام کوششها ، مجازات اعدام برای کهن تعیین شده ، تعداد عواملی که برای او فعالیت میکردند بدو برابر رسید ، ولی این عمل نیز بیهوده و بی نتیجه ماند .

اسامی تعدادی از مقامات و مراجع و کسانی که علاوه براقدامات خصوصی برای نجات جان الی کهن ، از اواخر ژانویه و آوریل - تا پایان هیجدهم ماه مه ۱۹۶۵ شکوائیه ها و اعلامیه هائی در این زمینه امضاء و منتشر کردند ، عبارتند از : پاپ پل ششم - جیورجیو لاپیرا (شهردار وقت فلورانس) - «آنتوان پینه» و - «ادگار فور » نخست وزیران اسبق فرانسه - الیزابت ملکه مادر بلژیک - کامیل هویمانس (نخست وزیر اسبق بلژیک که میخواست شخصاً بدمشق رفته و از رئیس جمهوری سوریه برای کهن تقاضای بخشش کند) - دیفنباك نخست وزیر کانادا - اتحادیه صلیب سرخ بین المللی - جمعی از نمایندگان مجلس ، سناتورها و روزنامه نگاران و شخصیت های ایالات متحده امریکا ، اسکاندیناوی

و امریکای جنوبی - کاردینال فلیسیوس (اهل بوئنوس - آیرس که دربیمارستان بستری بود و در نامه خود به ژنرال الحافظ ، نجات کهن را از مرگ بعنوان وصیت خود از ژنرال خواست) . یک نماینده کمونیست پارلمان‌اسرائیل بنام - دکتر (موشه سنه) که رهبری حزب کمونیست اسرائیل رابرعهده‌داشت نیز دعوت اسرائیل را برای کمک به نجات کهن پذیرفت .

برخی از پایتخت‌های ممالک کمونیست هم ،در این مورداقداماتی‌بعمل آوردند ولی هیچکدام از این کارها در دمشق‌اثری نداشت ، زیرا پایتخت سوریه بگفته احدی گوش نمیکرد و پیش ازمحاکمه‌تصمیم گرفته‌بود، جاسوس اسرائیلی را که درباره حکومت دمشق و زمامداران آن ، بسیاری چیزها میدانست بمرگ محکوم کند .

بازجوئی‌های پلیس از کهن و شکنجه های بیرحمانه آن در تمام مدت - یکماه یعنی از پایان ژانویه تا پایان فوریه ادامه داشت . روز ۲۸ فوریه رادیو دمشق بمردم اطلاع داد که محاکمه جاسوس اسرائیلی در یک «دادگاه ویژهٔ - نظامی» آغاز شده و اعضاء و حدود اختیارات این دادگاه ، بموجب تصویبنامه - مورخ ۷ ژانویه ۱۹۶۵ شورای جمهوری سوریه تعیین شده است .

رئیس این دادگاه سرهنگ صلاح دلی و یکی از پنج قاضی نظامی آن - سرهنگ سلیم حاطوم بود . در ضمن هیچ وکیلی اجازه شرکت در جلسات وهیچ روزنامه‌نگاری حق ورود به سالن محاکمه راکه درساختمان پیوسته‌بهستاد اتش سوریه انجام میشد نداشت .

رادیو و تلویزیون دمشق جریان نخستین روزهای‌محاکمه‌جاسوس‌اسرائیلی را که در آن شیخ‌العرض و معزی ظاهرالدین نیز ،در ردیف متهمین بودند پخش کرد ، اما دمشق به دو وکیل فرانسوی بنامهای «پل آریقی» و « ژاك مرسیه » که بوسیله نادیا همسر جاسوس‌وحکومت اسرائیل برای دفاع از الی‌کهن انتخاب شده بودند اجازه نداد که در جلسات دادگاه حضور یابند .

دادگاه ویژه نظامی برای‌محاکمه الی کهن‌سرانجام‌بطور سری تشکیل‌شد ولی ازشواهدی که ازآن زمان تاکنون بدست آمده و از خلاصه ادعانامه‌ای‌که در این مورد بخصوص در جراید لبنان انتشار یافت، این نتیجه حاصل میشود که محاکمه مذکور در واقع ، جز یک نمایشنامه غم انگیز ، چیز دیگری نبوده‌است. کهن در همان نخستین جلسه دادگاه پس از ذکرهویت خود بعنوان «الی کهن، سرباز ارتش اسرائیل» گفت : «من یک وکیل میخواهم ، اما رئیس دادگاه ، - سرهنگ دلی با خشم فریاد زد که : «توبه وکیل احتیاج نداری ، تمام مطبوعات خود فروش بعضی کشورهای عرب ، از تو حمایت می کنند » .

از کهن خواسته شد که اسامی همدستانش را بگوید ، و او اظهارداشت که هرگز همدستی نداشته است . از او خواستند اسامی دوستان و آشنایان خود در دمشق را اعلام کند و او اسامی بسیاری‌را باستثنای سرهنگ حاطوم و سرهنگ دلی که از دوستان نزدیک او واینک یکی عضو و دیگری رئیس دادگاه مأمور محاکمهٔ وی بودند ، فاش کرد .

جالب تر از آن صحنه‌ای در جلسه دیگر دادگاه بود که با تعطیل‌ها و تنفس‌ها از ۲۸ فوریه تا ۱۹ مارس طول کشید و در آن کهن تظاهر کرد که اصولا سرهنگ حاطوم را نمی شناسد . در این جلسه سرهنگ دلی به کهن گفت: «سرهنگ حاطوم را در این سالن بمن نشان بده » کهن پس از نگاهی به ته سالن که چند افسر بعنوان تماشاگر در آنجا پهلوی هم نشسته بودند و جریان محاکمه را تعقیب میکردند گفت :

«سرهنگ حاطومی در این سالن وجود ندارد » .

این صحنه را که تلویزیون سوریه پخش کرد و تماشاگران زیادی در اسرائیل از جمله نادیا همسر کهن آنرا دیدند نباید یک صحنه واقعی و اتفاقی تلقی کرد . اطراف و جوانب ماجرانشان میدهد که در لحظه‌ای از تحقیقات و بازجوئی حاطوم و دلی از کهن ، بین طرفین توافقی بعمل آمده است که بموجب آن حفظ جان جاسوس در ازای حذف نام این دو نفر از فهرست همدستان و دوستان کهن تضمین میشد. واضح است که در این صورت دلی و حاطوم موقتاً رهائی می یافتند اما مدتها بعد نوبت آنها هم میرسید .

در جلسات محاکمه روزی نیز از کهن پرسیدند : « با کدام یک از مؤسسات دولتی دمشق رابطه مداوم داشته اید ؟ »

کهن پاسخ داد : «وزارت دفاع ملی ، وزارت اطلاعات ، رادیو دمشق ، بانک مرکزی و وزارت امور شهری » .

چند روز از آغاز محاکمه نگذشته بود که کهن سی و شش متهم‌دیگر را که از بین ۵۰۰ دستگیر شده جدا کرده بودند در جایگاه مخصوص متهمین دید. در میان این عده معزی ظاهرالدین ـ شیخ مجد العرض ـ ژرژ سیف و ۹ زن ازجمله یک میهماندار هواپیما که سوری و متهم به رساندن پیامهای کهن از دمشق به رؤسایش در اروپا و اسرائیل بود بچشم میخوردند .

دلی ، رئیس دادگاه در جلسه محاکمه از معزی پرسید : «چطور شما به جاسوس بودن تعبس که اینهمه پول خرج میکرد بدون اینکه به کاری اشتغال داشته باشد مشکوک نشدید ؟ »

معزی پاسخ داد : «باید توجه داشته باشید که من خیلی با استعداد

نیستم . »

دلی از ژرژ سیف سؤال کرد : « آیا درست است که شما کلید آپارتمان جاسوس اسرائیلی را در اختیار داشتید و گاه‌پیامهائی بجای او به تل اویو مخابره میکردید ؟ »

ژرژ سیف جواب داد : «درست نیست . من کلید آپارتمان اورا میگرفتم‌اما فقط بمنظوراینکه در منزل او با دختران ملاقات کنم ، من جز این استفاده دیگری از کلید آپارتمان او نکرده‌ام .» دلی که خود نحوه استفاده از کلید منزل کهن را خوب میدانست در برابر این پاسخ عکس العملی نشان‌نداد .

کهن در جلسات دادگاه چندین بار تکرار کرد که میخواهد برای دفاع از خود وکیل بگیرد ، ولی هر بار باوجواب رد داده شد . یکبار نیز دلی خطاب به قضات دادگاه گفت: «چطور ما به این جاسوس که محل توپها و تانکهای مارا در تمام طول مرز اسرائیل ، دقیقاً به‌تل اویوگزارش داده اجازه‌گرفتن وکیل بدهیم. مگر کس دیگری جز اومسؤول‌تیراندازی و نشانه‌گیری صحیح نیروهای اسرائیلی به محل آرایش قوای ما هست ؟ » .

سرهنگ دلی میدانست که راجع به چه مطلبی سخن میگوید . در نوامبر ١٩٦٤ وقتی کهن برای آخرین بار در اسرائیل بود بر خورد مرزی شدیدی بین سوریه و اسرائیل روی داد ، و ارتش اسرائیل که با استفاده از اطلاعات مخابره شده کهن بخوبی از آرایش نظامی سوریه در مرز آگاه بود ؛ تنها با یک شلیک توپخانه و خمپاره انداز نه فقط قوای دشمن را از بین برد، بلکه تراکتورها وبولدوزرهائی را که‌سرگرم‌حفاری‌برای‌برگرداندن‌مسیر آبهای اردن بودندنابود کرد.

الی کهن درفاصله زمان دستگیری تااعدامش یعنی از ۲۰ ژانویه ١٩٦٥ تا ۱۸ مه آن سال حق ملاقات باهیچکس جز یک فرد غیر نظامی را نداشت،و این شخص یک روزنامه نگار لبنانی بود که پس ازمرك کهن این‌سطور را در پایان ماه مه ١٩٦٥ درمجله الاسبوع العربی ازقول کهن منتشر کرد:

« خیلی میل دارم مردم بدانند که من به اسرائیل خیانت نکردم .من درسوریه بیک سلسله فعالیت به‌سودسازمانهای اطلاعاتی کشورم پرداختم که منظور ازآن تامین آینده ملتم ،زنم وسه فرزندم بود.»

نادیا کهن ازابتدای محاکمه همسرش ، اورا چند بارروی صفحه تلویزیون دید وصدایش را که رادیو دمشق ازدادگاه نظامی پخش‌میکردشنید. نادیا روزپنجم ماه مارس ١٩٦٥ به پاریس رفت تاشخصا درفعالیت فوق‌العاده که برای نجات الی کهن انجام میشد شرکت کند. اودرروز ششم مارس ازدکتر سامی الجندی سفیر سوریه درپاریس تقاضای ملاقات کرد، ولی سفیر این‌در

خواست راتپذیرفت وبه یک وکیل دادگستری اهل فرانسه که تقاضای کتبی نادیا را برای دیدار سفیر نزد او برده بود گفت :« من الی کهن رامیشناختم و میدانم که تاچه حد خطرناك بود . من قادر بانجام هیچ کاری بنفع اونیستم».

درتاریخ ۷ مارس ۱۹۶۵ روزنامه فرانس سوار مصاحبه کوتاهی از نادیاکهن انتشار داد که همسرالی کهن طی آن گفته بود :« من‌آمده‌ام شوهر و پدر سه فرزندم رانجات دهم» معهذا تمام کوشش های نادیا واقدامات صدهاتن افراد باحسن نیت ، درسراسر جهان برای نجات الی بی‌نتیجه ماند. در همین روز اداره ضدجاسوسی اسرائیل پنج جوان عرب را باتهام جاسوس در حیفا بازداشت کرد وضمن انتشار اسامی آنان بانضمام عده‌ای دیگر ازجاسوسان سوری که در زندانهای اسرائیل بسر میبردند ، اعلام داشت که حاضر است همه آنان را باالی کهن مبادله کند.

اسامی جاسوسانی که ازطرف اسرائیل به سوریه پس داده شد ،باضافه پنج جوانی که درماه مارس ۱۹۶۵ توقیف شدند عبارت‌است از:

عمر محمود عریفا که درتاریخ ۶ - ۱۱-۱۹۶۴ توقیف وبه پانزده سال حبس محکوم شد.

حسین سالم علی ناصر سروحه (الیاس - کاسلاوی) و سعید شجاده (قاسم‌السعیدی) که هردودرتاریخ ۲۴ - ۱۰ - ۱۹۶۴ بازداشت و به‌ده سال زندان محکوم شده بودند .

مصطفی‌عبدالسالم شمی ، طه عبدالرحمن، عبدالبری کادورا، عبداله عثمان عبدالبری کادورا و محمد احمد عبدالرحمن یاسین که همگی درآوریل ۱۹۶۴ بازداشت‌شدند.

حسینعلی عبید جلیتاو الیاس (رمضان) که درنوامبر ۱۹۶۴ توقیف شدند . محمد بکی حجازی ، محکوم به ۷سال زندان.

دمشق به پیشنهاد مبادله جاسوسان هیچگونه پاسخی نداد .دولت‌دمشق علنا به سرنوشت جاسوسان خود بی اعتناوتنها خواستار آن بود که کهن وحتی خاطره اورا برای همیشه ازبین ببرد.

محاکمه‌الی کهن در ۱۹ مارس ۱۹۶۵ پایان یافت ورای دادگاه که‌در اول ماه مه صادرشده بود درهشتم مه باین شرح انتشار یافت :

والیاهوبن شائول کهن ،(کمال‌امین‌تعبس) را بعلت آنکه واردمنطقه العال که یک منطقه ممنوعه نظامی است شده، وورود بمنطقه مذکور برای گردآوری اطلاعات محرمانه جهت‌سازمان امنیت اسرائیل ، صورت گرفته است ،

به مرگ بوسیله چوبه دار محکوم می کنیم.»این رأی بوسیله سرهنگ صلاح‌دلی رئیس دادگاه ویژه نظامی امضاء وصادر شده بود.بموجب رأی دادگاه معزی به ۵ سال زندان بااعمال شاقه ، شیخ مجدالعرض به دهسال حبس بااعمال شاقه و ژرژسیف به ۵ سال زندان عادی محکوم شده بودند.

ازپایان محاکمه تااجرای حکم دادگاه ، یک ماه طول کشید: بنظر میرسد زمامداران سوریه در اتخاذ تصمیمی که حتی بنظر خودشان نیز بیشتر شکل یک خیانت راداشته باشد تردید داشتند. دراین زمینه کسی که‌بیش ازسایر زمامداران سوریه‌دچار شک و تردید بود الحافظ رئیس جمهوری سوریه بود . حال معلوم نیست آیا وی تحت تأثیرنامه دکتر «کوس» جراحی که بایک عمل جراحی دربیمارستان امریکائی نوینبی جان حافظ را درسال ۱۹۶۳ از مرگ نجات داده بود،قرارداشت یاعامل دیگری موجب‌تردیداوبود.این دکتردرنامه‌ای که از پاریس‌بعنوان الحافظ فرستاده‌بود نوشته بود که:«بنام‌زندگی‌ازشما خواهش میکنم جان الی کهن رانجات دهید» بااینحال الحافظ باز هم درتردید ودو دلی بود . او باتوجه به کشمکشهاوجریانات روز دردمشق وضع خیلی حساس ودرعین حال نامعلومی داشت وبیشک میترسید اگر به وسوسه نجات جان الی‌کهن تسلیم شود ازطرف مقامات سوری مورد سرزنش قرار گیرد. ازطرف دیگرالحافظ بوسیله سویدانی که خود از منابع اطلاعاتی کهن بشمار میرفت در این زمینه بشدت عمل تحریک میشد . اما ترتیب اثری به هیچیک از تقاضای‌های عفو نمیداد با اینحال الحافظ همان کسی بود که رأی نهائی دادگاه ویژه نظامی راامضاء کرد والی کهن را بالای چوبه دار فرستاد.اعلام حکم اعدام کهن در هشتم ماه‌مه یعنی ۸ روز پس از صدوررای بیش ازهمه دووکیل فرانسوی آریقی وسرسیه راکه مدت سه‌ماه برای ملاقات باکهن تلاش بیحاصلی کرده بودند متعجب وناراحت ساخت. خبرگزاری فرانسه در ۳۱ مارس ۱۹۶۷ خبری باین شرح منتشر کرد:

«آریقی‌وژاک مرسیه وکلای دادگستری فرانسه که دفاع ازیک‌متهم اسرائیلی بنام الی‌کهن، متهم به جاسوسی دردمشق را بر عهده گرفته‌اند ، کمیسیون بین‌المللی قضات واقع درژنو را برای رسیدگی به محاکمه‌این شخص دعوت به تشکیل جلسه کردند . دراین جلسه قضات نظر دادند که درجریان محاکمه ، حق دفاع برای الی‌کهن تأمین نشده واین محاکمه که از ۲۸ فوریه در یک‌دادگاه ویژه نظامی باپنج عضو ویک رئیس آغازشده بدون وکیل وبدون دادستان ادامه یافته .آقایان آریقی وسرسیه قبل ازتشکیل این جلسه طی‌تلگرافی از رئیس جمهوری سوریه ژنرال امین الحافظ درخواست کرده بودند که محاکمه

متهم اسرائیلی مطابق موازین قضائی که حق دفاع برای متهم قائل شده‌است تجدید شود. وکلای مدافع فرانسوی هرگز نتوانستند الی کهن را به بینندتا درجلسات محاکمه‌اوشرکت جویند. بآنان اطمینان داده شده بود که رئیس جمهوری سوریه قبل از اتخاذ تصمیم نهائی درباره سرنوشت متهم اسرائیلی‌آنان رابحضور خواهد پذیرفت. بدین لحاظ بود که اتحادیه حقوق بشر بنحویکه آقایان آریقی ومرسیه میخواستند بنفع الی کهن دراین کار به مداخله‌پرداخت».

گزارشی که ذکر شد درتاریخ ۳۱ مارس یعنی یازده روز پس ازپایان محاکمه الی کهن منتشر شد. البته رأی محکمه نیز صادر شده بود ولی‌ظاهرا این رأی دراول ماه صادرودر هشتم آن ماه اعلام شد. وکلای مدافع الی کهن که نتوانسته بودند درجلسات دادگاه حضور یابند ازاین جریان بوسیله‌مطبوعات ورادیو دمشق مطلع شدند.

عصر روزشنبه هشتم ماه مه ۱۹۶۵، قبل ازآنکه مردم دراروپا ودر اسرائیل از رأی دادگاه ویژه نظامی درباره کهن آگاه شوند مرد نجیب زاده وخسته ودرمانده‌ای که برای نجات‌جان جاسوس اسرائیل کوشش زیادی کرده بود ازدمشق به پاریس بازگشت. اوسرهنگ ل .... افسر بازنشسته فرانسوی‌بود که زنی سوری داشت و بسبب‌زندگی‌طولانی دردمشق وآشنائیهایش دراین‌شهر، داوطلب شده بود که برای بازخرید جان کهن به پایتخت سوریه سفر کند. اوگفته بود: من پرزیدنت حافظ راشخصا میشناسم وراست هم میگفت. باشتاب چکی بمبلغ دویست وپنجاه‌هزاردلار به عهده یک بانک‌سوئیس‌تهیه وسرهنگ‌ل.. دیر وقت شب اززنو به پاریس آورده شد. سرهنگ‌مذکور مأموریت داشت که علاوه برآن به سوریه وعده تحویل تراکتور، بولدوزر و تجهیزات پزشکی و آمبولانس بدهدولی وی برخلاف‌انتظارش بحضورالحافظ پذیرفته‌نشد. رئیس جمهوری سوریه که از پذیرفتن‌او بیمناک‌بود ترجیح داد بجای پذیرفتن تقاضای یک‌دوست قدیمی درهای اطاقش را بروی او به بنددوسرهنگ ل.... ناچار عصر روزهشتم مه بپاریس بازگشت. نیمساعت پس ازآن‌فرستنده‌رادیوئی شماره ۱ اروپا حکم اعدام الی کهن راکه چند دقیقه قبل‌بوسیله رادیو دمشق منتشر شده بود، پخش کرد.

سفیر اسرائیل درپاریس‌آقای «والتراتیان»دراین هنگام دریک آپارتمان خصوصی درخیابان مون پارناس بود. وی به محض شنیدن این خبر ازرادیو با عجله خودرا به سفارت اسرائیل درخیابان واگرام رسانید وکوشش فوق‌العاده‌ای راآغاز کرد ولی پیدا کردن وزیران فرانسوی وشخصیت‌ها ودوستان وی درپاریس درساعت ۱۰ بعدازظهر شنبه کار مشکلی‌بود. آقای اتیان فردای آن روز موفق شد با پیرسدس فرانس، ادگارفور و ژرژپمپدو و نخست وزیر فرانسه تماس هائی‌حاصل کند.

دراین احوال دمشق بتمام تلگرافهائیکه ازسراسر جهان مخابره میشد بی اعتنابود وهنوز به آقایان آریقی ومرسیه وکلای مدافع الی کهن وعده‌های پوچی درمورد نجات جان جاسوس داده میشد. کهن درخلال این مدت درسلول انفرادی خوددرانتظار سرنوشت بودو ازتلاشی که‌دوستان، کشورش، خانواده‌اش و حتی بسیاری از افرادغیرهموطن اوبرای‌نجاتش بکار میبردند. خبری نداشت‌ودر واقع چه چیز برای این‌مرد کاملا تنها که کوچکترین تماسی با دنیای خارج نداشت وحشتناکترازاین‌می‌توانست باشد که نداندآیا منسوبان، همسرورفقایش اطلاعی ازسر نوشت اودارندیاخیر؟

روز ۱۷ ماهمه ۱۹۶۵ فرارسید. ساعت نزدیک ۲۲ بود که درپاریس فرستنده شماره۱- اروپا خبر وحشتناك رادیو دمشق را برای شنوندگان خود پخش کرد: «الی کهن امشب بدار آویخته میشود» بلافاصله پس ازاعلام این خبر، جلسه مهمی ازوکلای دادگستری ومستشاران قضائی وسیاسی مقیم پاریس، در نقطه‌ای ازاین شهر تشکیل شد که دبیر اول سفارت اسرائیل ژوزف هدس نیز بین آنان دیده میشد. وی باشتاب‌شماره تلفن افراد مختلفی را میگرفت وبه هرکس که میتوانست دراین باره اعلام خطر میکرد. او به آریقی گفت: «اورانجات‌دهید سوریها شما رافریب دادند» وآریقی باصدائی‌پرتشویش پاسخ داد: «چه میتوانم بکنم؟» هدس پیشنهادکرد که‌به واتیکان تلفن کنید.

آریقی این پیشنهادرا پذیرفت وبه واتیکان تلفن کرد. یک کاردینال‌ازدفتر پاپ وعده کرد که جلو این اعدام رابگیرد. درهمین ضمن مرسیه سعی کرد تلفنی‌از پاریس باکاخ ریاست جمهوری سوریه دردمشق صحبت کنداما فقط ساعت ۸ بامداد فردا بود که موفق بانجام این کارشد واین‌کار خیلی دیر بود. همانطور که مداخله ژنرال دوگل دراین ماجرا نیزکه همان شب بوسیله ژرژپمپدو از ماوقع اطلاع یافته بود خیلی دیر انجام گرفت.

زیرا درنیمه شب فاصل بین ۱۷و۱۸ ماه مه ۱۹۶۵، الی کهن بوسیله کلنل دلی درسلول خود از خواب بیدار شد وپس از خواندن دعای مخصوص باتفاق خاخام ونوشتن آخرین نامه‌اش بعنوان نادیا همسر خود، درمیدان شهدای دمشق به دارآویخته شد.

هیچکس بهتر از مرسیه وآریقی وکلای مدافع الی‌کهن نمی تواند کوششهای نومیدانه‌ای را که درعرض چند هفته برای نجات جان کهن‌بعمل‌آمد خلاصه کند. درزیر سندی که درتاریخ ۲۴ ماه‌مه ۱۹۶۵ ازطرف ایندو وکیل فرانسوی بعنوان پرزیدنت الحافظ فرستاده شد نقل میگردد:

«پاریس ۲۴ مه ۱۹۶۵

ژنرال حافظ ـ رئیس جمهوری سوریه‌عربی
قصر مهاجرین ـ دمشق ـ سوریه

آقای رئیس جمهوری
الی کهن چندروز پیش اعدام شد بی‌آنکه ، بتوانیم عفواورا استدعا کنیم
اومحکوم شد بی‌آنکه ، بتوانیم ازاو دفاع کنیم.
ما پرونده اورا نخوانده‌ایم.
ماهرگز اورا ندیده‌ایم.
ماحتی نمیدانیم که آیا او بهنگام‌مرك ازتلاش خانواده‌وکشورش برای کمك بوی آگاهی داشت یاخیر.

بما اطمینان داده شده بودکه اورا خواهیم دید، ازاو دفاع خواهیم کرد وسرانجام خواهیم توانست بخشایش اورا استدعا کنیم. اما بهیچیك از این وعده‌ها وفا نشد.

ما باتوجه باین وضع غیرعادی است که این آخرین نامه خودرا بعنوان شما می‌نویسیم وبااجازه کانون وکلای دادگستری مفاد آنرا فاش میکنیم‌تاآخرین اعتراض ما بی‌اثر وبیهوده نباشد.

درژانویه ۱۹۶۰ ،دفاع از الی کهن که باتهام جاسوسی درسوریه بازداشت بود، به‌عهده ماواگذار گردید.

بدین مناسبت آقای مرسیه به دمشق رفت تاضمن مذاکره بامقامات‌آن شهر ترتیب ومقدمات دفاع ازمتهم رافراهم آورد.

دراول فوریه ۱۹۶۰ ، عالیجناب ولید طالب وزیر کشور سوریه آقای مرسیه را بحضورمیپذیرد وبا حضور آقای آتاسی‌دبیرکل مطالب زیر بنام دولت شما بوی اظهار میشود.

ــنظر باینکه تحقیقات پلیس درمورد الی‌کهن پایان نیافته ازنظر قانونی وازلحاظ روش مورد عمل دراینگونه موارد ، تماس با متهم‌امکان‌پذیر نیست.

ــدرصورت موافقت رئیس وکلای دادگستری دمشق با تقاضای وکلای مدافع متهم ، آنان برای دفاع درداد‌گاه حضور خواهند یافت.

ــپایان تحقیقات‌پلیس درباره الی‌کهن بوسیله تلگرام به‌وکلای مدافع متهم اعلام خواهد شد.

وزیر کشور سوریه می‌پذیرد نامه‌ای را که بموجب آن آقایان آریقی رئیس کانون وکلای پاریس وژاك مرسیه وکیل دادگستری برای دفاع از الی‌کهن تعیین شده‌اند ، به متهم تسلیم دارد.

بدنبال این ملاقات وبازگشت آقای مرسیه به پاریس، ماوعده‌های بالا

را که درنامه ٤ فوریه دمشق نیز تائید شده بود نزد خود یادداشت کردیم.با اینحال چون مطبوعات شایع کردند که محاکمه کهن بزودی آغاز خواهد شد آقای مرسیه در ۲۰ فوریه دوباره به دمشق رفت.

درملاقاتی که در ۲۷ فوریه بین وی وآقای آتاسی دبیر کل صورت‌گرفت بوی اظهار شد که در وعده‌های داده شده مربوط به الی کهن‌تغییری داده‌نشده است،اما فردای آن روز که آقای مرسیه بحسب تصادف فهمید که محاکمه‌الی کهن در یک دادگاه ویژه نظامی که بااستفاده از تصویب نامه مورخ ۷ ژانویه ۱۹۶۰ تشکیل‌شده،آغازگردیده‌است،فوق‌العاده‌متعجب‌شد.وی همچنین دریافت درآغاز محاکمه که جریان آن بوسیله تلویزیون دمشق پخش میشده، رئیس‌دادگاه آقای صلاح دلی باتقاضای متهم دایر بر تعیین‌یک‌وکیل مدافع‌مخالفت کرده‌است.

بدین ترتیب بنظر میرسید علیرغم وعده‌های داده شده الی کهن‌را از تعیین ما برای دفاع ازاتهاماتش مطلع نکرده‌اند، زیرا او هیچگونه اشاره‌ای باین امر دراظهاراتش نداشت. ضمنا نه‌تنها علیرغم قرار قبلی،پایان تحقیقات پلیس باطلاع مانرسید بلکه بااینکه آقای مرسیه دردمشق ودر حضور مقامات سوری‌بود، نتوانست قبل ازمحاکمه ای که بدون حضور وکیل مدافع برگزارشد، متهم‌رابه بیند .

همکارما دراین هنگام تقاضای ملاقات باعالیجناب ولیدطالب‌وزیرکشور سوریه رامیکند و دراین ملاقات که روز دوشنبه‌اول مارس باحضور آقای آتاسی دبیرکل انجام شد، ضمن اعلام اعتراضات رسمی خویش ، فراموش کردن وعده‌های قبلی رایک اقدام عمدی می‌نامد. وزیر کشور باتوجه بتقاضای شب قبل آقای مرسیه دایر بردیدار متهم ، بوی اظهارمیدارد‌که همین امروز الی‌کهن را خواهد دیدو درضمن او می‌تواند بعنوان ناظر دربعضی از جلسات محاکمه شرکت کندو دراین کارار راهنمائی وترجمه مطالب بوسیله آقای‌آتاسی استفاده جوید. آقای مرسیه پس ازاین ملاقات به هتل محل اقامتش مراجعت میکندودر انتظار تعیین ساعت ومحل ملاقات بامتهم ازطرف مقامات سوری می‌نشیند،ولی‌در ساعت یک وسی دقیقه بعدازظهر همانروز آقای آتاسی تلفنی باواطلاع میدهد که اعضای دادگاه ویژه نظامی‌باتفاق آراءهرگونه ملاقاتی را بامتهم‌ممنوع کرده‌اند.

این تصمیم قطعی وغیر قابل تغییر بوده وبنا براین هراقدام تازه‌ای‌زائد بنظر میرسید.ازاین روآقای مرسیه دربازگشت به پاریس جریان راکه هیچکس نمیتواند آن را کتمان کند باطلاع من رسانید ومادرسوم مارس ۱۹۶۰ نامه‌ای بعنوان عالیجناب ولیدطالب وزیر کشور سوریه به دمشق فرستادیم. مادراین‌نامه اعتراضات بسیار رسمی خودرا علیه این نوع محاکمه اداری وقضائی که درواقع

نوعی سرپیچی ازاصول عدالت وموازین اخلاقی بود به دولت جهموی سوریه تجدید کردیم .

ماسپس از همکار خود آقای ژان تالا ندیه خواستیم که برای تعقیب این قضیه بنوبه خود به دمشق سفر کند. این شخص روزبیستم مارس ۱۹۶۵ دردمشق باعالیجناب ولیدطالب ملاقات کرد وازوی خواست که وکلای مدافع الی کهن قبل ازاعلام رأی دادگاه باآن جناب (رئیس جهموری سوریه که بموجب ماده ۷ تصویبنامه مورخ ۷ ژانویه ۱۹۶۵ می‌بایست بعنوان عالیترین مرجع جهموری سوریه رأی،بوی تسلیم شود واو اختیار رد یا ابرام حکم ونیز اختیار ایرادبکار دادگاه‌رانیزداشت) ملاقات کند. دراین باره به آقای تالاندیه ، اطمینان دادهشد واظهار گردید که تصور نمیرودمحاکمه‌تایکهفته دیگر پایان‌یابد ولی‌این‌اطمینان نیز باپخش اعلامیه‌ای دایر براینکه آخرین برنامه تلویزیونی محاکمه‌اوایل‌شب ۱۹ مارس پایان یافته، ازبین رفت.

آقای تالاندیه بلافاصله باآقای آتاسی دبیرکل تماس گرفت‌و وی‌اظهار داشت که‌این‌اعلامیه ازجهت‌تسکین‌افکارعمومی منتشر شده و در واقع«نمایش تلویزیونی محاکمه»تمام شده نه خود محاکمه وبنا براین‌قبل ازآنکه حضرت رئیس جهموری وکلای مدافع کهن را بحضور بپذیرند تصمیمی درباره‌این شخص گرفته نخواهد شد .

دراین شرایط بود که مادر۲۳ مارس تلگرام زیررا بعنوان شما مخابره کردیم :

« آقای تالاندیه نماینده ما اطلاع میدهد که علیرغم اطمینانهای داده شده ، محاکمه الی کهن بطور ناگهانی پایان پذیرفته و بنظر میرسد که رأی داد گاه نیز بزودی صادر گردد . بدینوسیله مادهٔ۷ تصویبنامهٔ ۷ ژانویه ۱۹۶۵ را که اختیار بررسی چگونگی جریان محاکمه‌و تصمیم دادگاه رابه بالاترین مقام جمهوری عربی‌سوریه واگذار میکند یاد آوری کرده ، بنام اصولی که از طرف سازمان حقوق بشر وقانون اساسی سوریه رعایت‌آنها تضمین شده‌به‌آن عالیجناب خاطر نشان مینماید که محاکمه‌الی کهن‌راباشرکت‌و کلای‌مدافعش‌در دادگاه‌ورعایت‌نکاتی که‌ازطرف‌تمام‌جهانیان‌پذیرفته وتضمین‌شده‌است‌تجدیدنمایند.

امضاء آریقی رئیس کانون‌وکلای دادگستری

پاریس وژاک‌مرسیه وکلای‌مدافع الی کهن.

باین تلگرام ، مانند نامه وتلگرامهای متعدد دیگر که قبل‌ویابعدازاین تاریخ بعنوان آن عالیجناب ویاسایر مقامات جمهوری عربی سوریه ارسال داشتیم

هرگز پاسخی نرسید.

آقای مرسیه پذیرفت که برای بارسوم بدمشق سفرکند. ضمن‌این‌آخرین سفر ، آقای آتاسی دبیرکل که درادامه مرسیه رابرای‌ملاقات پذیرفته بود، روز۱ ٤ مه تلفنی بوی اطلاع داد که ما خواهیم توانست لااقل برای الی کهن تقاضای عفو کنیم. بدین مناسبت برای روزشنبه ۲۲ ویا یکشنبه ۲۳ ماه مه برای ماوقت پذیرش بحضور جناب رئیس جمهوری سوریه راتعیین کردند وآقای مرسیه درباز گشت به پاریس این آخرین وعده رابااطلاع اینجانب رسانید.ما برای اینکه‌وعده دستخوش فراموشی نشودطی تلگرامی درتاریخ ۱۷ ماه‌مه آن‌رابدمشق یادآوری کردیم.

باوجود عملی نشدن تمام قرارها ووعده‌های قبلی، امیدوار بودیم به‌این قول وفا شود، زیرا درهیچ کشور متمدنی ، حکم‌اعدام کسی، بی آنکه دارندهٔ اختیار عفو و بخشش ، سخنان وکلای مدافع متهم را بشنود ، بمورد اجرا گذارده نمیشود.

درشب همانروزیکه ضمن تلگرام وعده خودرا بدمشق یادآور شدیم،از دمشق خبر رسید که هم‌امشب الی کهن اعدام خواهد شد. مادرمقابل چنین عمل انجام شده‌ای ، از کانون وکلای دادگستری پاریس خواستیم بطوراستثنائی اجازه دهد که برخلاف قاعده حفظ سکوت دراین قبیل موارد، مااین‌بار بخاطر احترام وبزرگداشت عدالت، اعتراضات خودرا علنی کنیم، زیرا رعایت سکوت دربرابر اعمالی که دردمشق میگذشت ، جز بیعدالتی وتحمل تحقیر قول وتجاوز علنی به مقدس ترین‌حقوق بشر چیزی نبود.

بدین ترتیب ما در اینجا ، آشکارا اعتراضات رسمی خود را علیه خودداری از وعده ها و اطمینان های داده شده و علیه جریان محاکمه و اعدام متهمی که بر خلاف همه گونه قواعد و اصول اخلاقی انجام شد برای آن جناب ارسال میداریم. درضمن از یادآوری این نکته ناگزیریم که درهیچیک ازممالک متمدن جهان هیچ‌متهمی ولواینکه‌بدترین جنایات‌را مرتکب شده‌باشد ، بی‌اطلاع وکیل‌مدافع اعدام‌نشده وآخرین لحظات عمرخودرا درچنین تنهائی وبیکسی نگذرانده است.

اگر دولت دمشق هرگز به اعتراضات وتقاضاهای ماترتیب‌اثری نمیدهد امیدواریم بانگیزه احترام ساده به مقام بشریت،درخواست‌خانم نادیا کهن رامورد توجه قرار داده ، جنازه و آخرین‌نامه‌شخص‌اعدام شده رابا‌و تسلیم نماید.

بااحترام

«پل‌آریقی‌رئیس کانون وکلای دادگستری

پاریس—ژاک مرسیه وکیل دادگستری »

***

آقای مرسیه همین اظهار نظر را در پاریس درحضوریک روزنامه نگار اسرائیلی بنحو خشن تری ادا کرد. او چند روز پس ازمرگ الی کهن به روزنامه نگار مذکور گفت:

«آنها، اورا مثل یک سگ کشتند. این یک قتل بسیار خشن بودو مرتکبین آن موجودات بی رحمی بودند.»

درواقع چه چیزاز این بی رحمانه تر که سوریها ازتسلیم جنازه الی کهن نیزبه بیوۀ او خودداری کردند؟ گوئی سوریها ازآن بیم داشتند اسرائیلی ها باردیگر به جاسوس فوق العاده خود جان تازه ای بخشند که باشتاب درگرمای روز ۱۸ ماه مه اورا درگورستان یهودیان دمشق بخاک سپردند.

سوریها باتقاضای صلیب سرخ بین المللی نیز برای پس دادن جسد کهن مخالفت کردند. درژوئیه ۱۹۶۷ اسرائیل تمام کسانی راکه بهنگام «جنگ شش روزه» ازسوریه اسیرگرفته بود باین کشور تسلیم داشت ودرعوض جسدالی کهن رامطالبه کرد ولی دمشق بازهم روی موافقت نشان نداد . میتوان تصور کرد که یک شرط خاص استقرار صلح احتمالی بین سوریه واسرائیل، انتقال جسد الی کهن از دمشق به میهن خود خواهد بود.

نادیا همسر کهن، خبر اعدام شوهرش راازرادیو شنید، باعصبانیت شدیدرادیورا شکست، دندانهایش رابهم فشردوتمام شیشه های آپارتمان راخرد کرد. سرانجام از ناتوانی بیحال شد، اشک ریخت، ازهوش رفت ومدت سه شبانه روزدربیهوشی بسر برد.

هنگامی که رفقای الی کهن درمنزل او گردآمده بودند، رئیس سرویسهای جاسوسی اسرائیل بین آنان بود، او گفت:

«درحرفه ای که ماداریم، همواره درپیشبرد مقاصدمان وگسترش فعالیتهایمان با محدودیت هائی که یک فردانسانی بعنوان موجودی باقدرت وتوانائی معین دارد مواجه هستیم. اما الی محدودیتی برای خود قائل نبود . اویک ایده آلیست خالص وپاک بودوهمیشه درراه حداعلای آرزوها وخواست های خویش قدم بر میداشت وبهمین جهت فراتراز سایرین میرفت. الی کهن درجمع ما بهترین فرد قابل تصور بود.

من درطبقه وجمع خود نیز صحبت ازگرفتن انتقام بی رحمی ها وخشونت سوریها نسبت به الی کهن را میشنوم اما فکر میکنم بهترین انتقام ما این است که دیگران ، بلی دیگران ، جای پای الی کهن قدم بردارند.»

رئیس سرویسهای جاسوسی اسرائیل راست گفته بود. بسیاری از دیگران در همان راهی که الی کهن رفته بودگام برداشتندوجهانیان هنگامی این موضوع را دریافتند که قوای نظامی اسرائیل درژوئن ۱۹۶۷ بادستیابی به دشت مرتفع سوریه، الحما و قنیطره راکه کهن خوب میشناخت فتح کرد وعرابه های اسرائیل فقط ۵۰ کیلو

متر تادمشق فاصله داشت.

اما باید دید کسانی که الی کهن رابجانب مرگ راندند بچه سرنوشتی دچار آمدند.

پرزیدنت امین الحافظ که بوسیله افراطیون بعثی در ۲۳ فوریه ۱۹۶۶ سرنگون شد هنوز درنقطه ای ازسوریه زندانی است. سرهنگ صلاح دلی که درآغاز دوست وسرانجام رئیس دادگاه ویژه نظامی ومحکوم کننده الی کهن بود، در ۲ مارس ۱۹۶۶ باتهام «خیانت بزرگ» محاکمه شدواینک اونیز دریک زندان نظامی بسر میبرد.

اما سرهنگ سلیم خاطوم ، دوست پیشین کهن وعضو دادگاهی که اورا محکوم کرد سرنوشتی اسفنا کتر از همه کسانی داشت که جاسوس اسرائیلی رامحکوم کردند. او پس ازشرکت درکودتای هشتم مارس ۱۹۶۳ ، درکودتائی که بتاریخ ۲۳ فوریه ۱۹۶۶ ، موجبات سقوط ژنرال حافظ رافراهم آورد ، متهم شد که درهشتم سپتامبر همان سال یعنی ۱۹۶۶، جزو محرکین یک کودتای غیر موفق بوده است. حاطوم بدنبال این ماجرابااردن پناهنده شد ودرژوئن ۱۹۶۷ پس ازآغاز جنگ بین سوریه واسرائیل به دمشق بازگشت ولی نتوانست از پنجه سرنوشت بگریزد . اوبلافاصله پس ازورود به دمشق بازداشت وباعدام محکوم شد وحکم اعدام فردای محکومیت یعنی ۲۶ ژوئن ۱۹۶۷ بمورد اجرا گذارده شد.

* * *

پایان